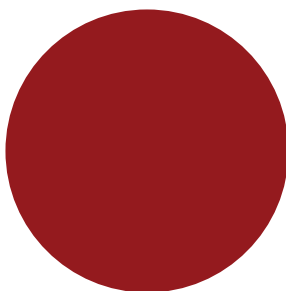


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



حسین مثال



۱. جلسه من

برگرفته از مهمترین عبارات امام شهید،
سید علی خامنه‌ای،
«مثلی لایبایع مثل یزید»

بر روشمند

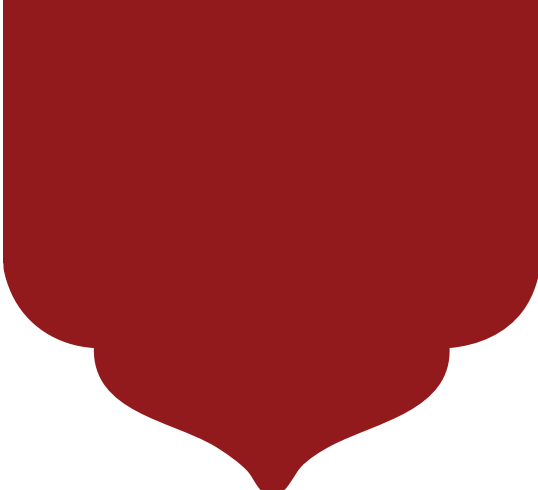
تهیه شده توسط:
مرکز مطالعات راهبردی حوزه
وانقلاب اسلامی

@MMHE_IR





این نوشته را تقدیم می‌کنیم به همهٔ لاله‌های
گلگون جبهه حق، به تمام ابرمردانِ تاریخ که با نثارِ
جان خویش، حق بودن مکتبشان را امضا کردند.
به پیامبران الهی و امامان معصوم علیهم‌السلام که با
صبر و مجاهدت، چراغ هدایت را در تاریکی
تاریخ روشن نگاه داشتند و به جان‌برکفانِ راهِ
حقیقت که الآن در حساسترین لحظات تاریخ،
محبوب‌ترین سرمایه‌ی دنیوی خویش را بر طبق
اخلاص گذاشته و آن را نثار آرمان‌هایشان ساختند.



مخصوصاً تقدیم به گل‌های سرسبد هستی؛
سید حسن نصرالله رضوان الله علیه و امام شهیدمان
سید علی خامنه‌ای رضوان الله علیه عزیز که مزد سال‌ها
مجاهدت خود را با شهادتشان گرفتند.
غدير سال ۱۴۴۷



فهرست

شب اول.....	۱۲
حسین آغازی برپایان جبهه باطل	
شب دوم.....	۳۶
میراث مشترک تمام انبیا و اولیا	
شب سوم.....	۶۲
عزیزترین مظلوم تاریخ	
شب چهارم.....	۸۶
امت واحد	
شب پنجم.....	۱۱۲
شاكرترین جبههٔ تاریخ	

شب ششم..... ۱۳۶

تا پای جان

شب هفتم..... ۱۵۶

مظلوم مقتدر

شب هشتم..... ۱۷۸

سخت تر از شمشیر

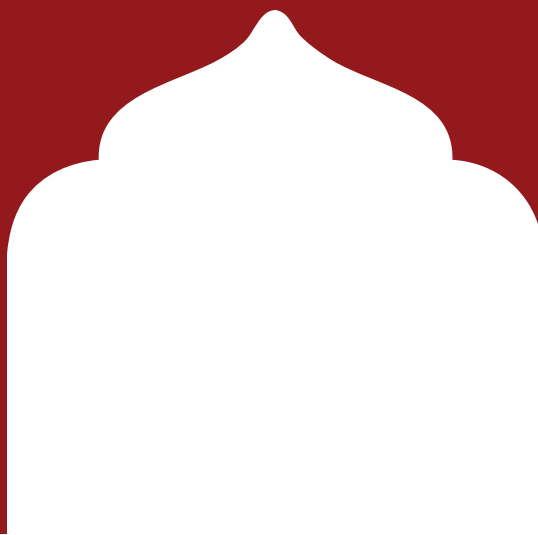
شب نهم..... ۱۹۸

از تنگنا تا غنا

شب دهم..... ۲۲۴

قیام لله برای خون خواهی حسین علیهم السلام

مقدمه



* فاتحان قله

ملت ایران امروز در برهه‌ای از تاریخ ایستاده که شبیه آن را کمتر دیده است. ما در گذر از یک پیچ تاریخی عظیم هستیم؛ پیچی که یک سوی آن اسارت در نظام استکباری و سوی دیگر آن، قله‌ی تمدن نوین اسلامی است. سال‌هاست رهبر حکیم و شهیدمان رضوان الله تعالی علیه تکرار می‌کرد: «به قله نزدیکیم.» اما نزدیکی به قله، خود یک آزمون بزرگ است. تجربه‌ی تاریخ نشان داده که بسیاری از نهضت‌ها و انقلاب‌ها، در لحظات پایانی مسیر، زمین خوردند یا از مسیر اصلی منحرف شدند. دلیلش چیست؟ دلیلش این است که اراده‌ها، فهم‌ها و درک‌ها به اندازه‌ی قله، رشد نکرده بود.

* نقش طلاب از تبیین تاجهت دهی

پشت سر گذاشتن این پیچ تاریخی و رسیدن به قله نیاز به یک حرکت عمومی دارد و موتور محرک این حرکت عمومی کسانی جز طلاب عزیز نیستند. لذا در این شرایط، محتوایی که توسط طلاب ارائه می‌شود به شدت حائز اهمیت بوده و باید متناسب با این برهه زمانی باشد.

متأسفانه در قرون اخیر، برخی از مفاهیم کلیدی دینی تحریف شده است. عبادت، در حد نماز و روزهی شخصی خلاصه شده؛ صبر، به معنای انفعال تفسیر شده؛ تقوا، به معنای کناره‌گیری از سیاست؛ و دین، به یک امر فردی تقلیل پیدا کرده. دینی که تنها در محدوده فرد باقی بماند و هیچ نسبتی با سرنوشت جامعه، آینده امت اسلامی، آرایش جبهه‌های عالم و حرکت به سوی قله‌ها نداشته باشد، نمی‌تواند جامعه را به فتح قله نزدیک کند. این در حالی است که اسلام ناب محمدی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، دینی است که شئون فردی و اجتماعی و جهانی را در بر می‌گیرد و انسان را برای حکومت جهانی مهدی عَلَيْهِ السَّلَام آماده می‌کند.

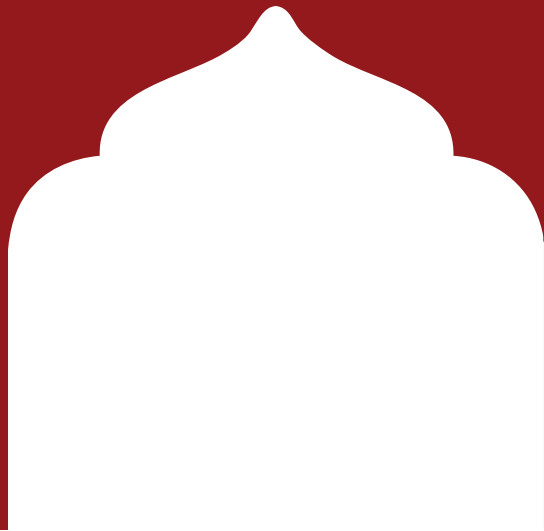
* ویژگی فیش منبر «مثل حسین»

مجموعه‌ی «مثل حسین» محتوایی است که بر اساس مبانی فکری امام خامنه‌ای شهید رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ و با محوریت کلیدی‌ترین جمله‌ی ایشان در آخرین سخنرانی‌شان - «مِثْلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلَ يَزِيدَ»^۱ - تولید شده است. این مجموعه با نگاهی نو و جذاب بر اساس مستندات



تاریخی و روایی به تقابل همیشگی جبهه‌ی حق و باطل می‌پردازد و با
 بررسی خرافات‌های ماندن در جبهه حق به این می‌پردازد که اگر کسی
 از نظر ایمان فردی هم در اوج باشد، باز ممکن است به جبهه‌ی باطل
 سقوط کند. تاریخ پر است از عابدان و زاهدان و شب‌زنده‌دارانی که
 در لحظات حساس، به جای ایستادن در کنار حق، یا سکوت کردند
 یا با باطل همراه شدند. چرا؟ چون دین آنها فردی بود. چون تبیین
 درستی از وظایف جبهه‌ای نداشتند. چون فریب خوردند.

شب اول



حسین آغازی بر پایان جبهه باطل

*مرزبندی حق و باطل در آفرینش انسان

داستان آغاز زندگی انسان روی زمین، روایتی پرماجرا و سرشار از درس‌هایی عمیق است، زمانی که خدا خواست انسان را بیافریند، زندگی در زمین را هم برای او تدارک دید و به ملائکه گفت: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً^۱؛ من می‌خواهم در زمین جانشینی قرار دهم. هر چند خداوند آدم و حوا را در بهشت مثالی

قرار داد، اما جای انسان در بهشت نبود و از همان ابتدا قرار بود بر روی زمین بیايد؛ اما خدا با یک نمایش نامه زیبا مهم ترین درس زندگی را به انسان ها آموخت.^۱

آدمی که بهترین زندگی را در کنار همسرش در بهشت نمادین داشت، شیطان در قالب خیرخواهی آمد و به آنها گفت «إِنِّي لَكُمَا لِمَرِّ النَّاصِحِينَ»^۲؛ حضرت آدم عليه السلام و حوا که روح الهی در آنها دمیده شده و در اوج پاکی و ذلالی بودند، نمی توانستند باور کنند که کسی سوگند دروغ به خدای هستی یاد کند، لذا پیشنهاد شیطان را خیرخواهانه دیدند و از شجره‌ی ممنوعه‌ای که خدا منع کرده بود از خوردن آن خوردند و خدا به آنها فرمود: انسان! از بهشت نمادین من خارج شو و چنین بود که حضرت آدم عليه السلام و حوا به زمین هبوط کردند همراه با شیطان.

اینجا بود که خدا مهم ترین درس زندگی را به آنها داد «وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُم لِبَعْضٍ عَدُوٌّ»^۳، از امروز دشمنی تو و شیطان آغاز شد. یک جنگ دائمی و همیشگی بین جبهه حق و جبهه باطل، جنگی که تا زمان ظهور ادامه خواهد داشت. یک طرف این نبرد، جبهه باطل است که شامل شیطان و تمام یاران جانی و انسی آن است و در طرف دیگر جبهه حق است که شامل تمام انبیا و اولیا و مؤمنین است.

۱. خلقت زمینی آدم، درس ۱.

۲. سوره اعراف، آیه ۲۱.

۳. بر اساس تفسیر المیزان منظور از «بَعْضُكُم لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» دشمنی انسان و شیطان است.



در این ماجرا خداوند پستی و رذالت جبههٔ باطل را نشان آنها داد که جبههٔ باطل در قالبی فریبنده و زیبا جلو می‌آید ولی به جز نابودی و ضرر برای انسان چیزی نمی‌خواهد.

* اولین کسی که برای حسین علیه السلام گریست

هنگامی که حضرت آدم و حوا علیهما السلام به زمین فرود آمد بودند از این اتفاق بسیار ناراحت بودند و بسیار غم و غصه می‌خوردند. از میزان ناراحتی حضرت آدم علیه السلام، فرشتگان به درگاه الهی ابراز ناراحتی کردند تا این که خداوند متعال دستور داد تا روزه بگیرد. منادی از آسمان ندا داد: ای آدم برای خداوند روزه بگیر و همان موقع روز ۱۳ رجب و بعد روز ۱۴ و بعد روز ۱۵ را روزه گرفت یعنی همان روزهایی که معروف به ایام البیض است و شیعیان اعتکاف می‌روند.^۱

هر چند که حضرت آدم علیه السلام روزه گرفتند ولی هنوز توبه‌اش پذیرفته نشده بود. او نیاز به یک وسیله داشت «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»^۲ او کسی را می‌خواست که به واسطهٔ نورانیتش گناهانش آمرزیده بشود. اینجا خدا صحنهٔ نمایش دیگری را برای بالا بردن شناخت حضرت آدم علیه السلام به او نشان داد. عزیزان! یکی از مهم‌ترین ارکان دین، حتی بالاتر از نماز مسئلهٔ شناخت و معرفت است! خداوند برای اینکه بندهٔ خود را به شناختی درست برساند، برای انسان تدارکاتی دیده، صحنه‌هایی که به وسیلهٔ آن، ما را به شناخت برساند.

۱. علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۸۰.

۲. سورهٔ مائده، آیه ۳۵.

حضرت آدم عليه السلام نگاهش به عرش افتاد، دید پنج اسم نورانی در آنجا نوشته شده، همین طور که محو در تماشای این اسماء مقدس بود جبرئیل امین عليه السلام بر او نازل شد و به او آموخت که به واسطه این نام‌های مقدس خدا را بخوان تا گناهت آمرزیده شود، بگو «یا **حَمِيدُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ** (جناب جبرئیل می‌خواند و حضرت آدم عليه السلام تکرار می‌کرد) یا **عَالِي بِحَقِّ عَلِيٍّ**، یا **فَاطِرُ بِحَقِّ فَاطِمَةَ**، یا **مُحْسِنُ بِحَقِّ الْحَسَنِ** و یا **قَدِيمُ الْإِحْسَانِ بِحَقِّ الْحُسَيْنِ**»

همین که اسم حسین عليه السلام را آورد، دل بشکست و اشک جاری شد، به حضرت جبرئیل عليه السلام عرضه داشت: چرا زمانی که چهار نام اول را بردم دلم آرام شد، اما به محض اینکه نام «حسین عليه السلام» بردم، بی‌اختیار اشکم جاری شد و این چنین قلبم شکست؟ جبرئیل عليه السلام پاسخ داد: «ای آدم! این حسین عليه السلام یکی از فرزندان تو است که به مصیبتی دچار خواهد شد که تمام مصیبت‌های عالم در برابر آن کوچک است.» حضرت آدم عليه السلام با اندوه پرسید آن مصیبت چیست؟ جبرئیل عليه السلام از درد روایت کرد، که حسین عليه السلام در سرزمینی به نام کربلاچه بلا و مصیبتی برای او می‌افتد و در این هنگام حضرت آدم و جبرئیل امین؟ عهما؟ شروع به گریه کردند و آن‌چنان گریستند که گویی مادری فرزند از دست داده است.^۱

۱. وروی صاحب الدر الثمین فی تفسیر قوله تعالی: «فتلقى آدم من ربه كلمات» أنه رأى ساق العرش وأسماء النبي والأئمة: فلقيه جبرئيل قل: يا حميد بحق محمد، يا عالي بحق علي، يا فاطر بحق فاطمة، يا محسن بحق الحسن والحسين وملك الاحسان.

فلما ذكر الحسين سألت دموعه وانخشع قلبه، وقال: يا أخي جبرئيل في ذكر الخامس ينكسر قلبي وتسيل عبرتي؟ قال جبرئيل: ولدك هذا يصاب بمصيبة تصغر عندها المصائب، فقال: يا أخي وما هي؟ قال: يقتل عطشانا غريبا وحيدا فريدا ليس له ناصر ولا معين، ولو تراه يا آدم وهو يقول: واعطشاه واقلة ناصراه، حتى يحول العطش بينه وبين السماء كال دخان، فلم يجبه أحد إلا بالسيف، وشرب الحتوف



*دو جبهه، یک نبرد، تا همیشه تاریخ

همهٔ اینها صحنه‌هایی بود که خدا می‌خواست به حضرت آدم علیه السلام نشان دهد که در دنیا دو گروه و جبهه وجود دارد؛ نه کمتر و نه بیشتر. اتفاقاً فرماندهان اصلی این دو جبهه را هم همان اوّل معرفی کرد. یک جبهه به فرماندهی شیطان و یزیدیان است که همه‌ی تلاش خود را - با دروغ بازینت باخثات و رذالت - برای نابودی انسان در دنیا و آخرت به کار می‌گیرد. در طرف دیگر، جبههٔ حق به فرماندهی همان اسماء مقدس است که همه‌ی تلاش خود را برای پاکی و عزت و عدالت و راحتی انسان در دنیا و آخرت دنبال می‌کند. خداوند به حضرت آدم علیه السلام نشان داد که مسیر حق همان مسیر حسین علیه السلام - نوهٔ پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله - است. به او نشان دادند که «مِثْلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلَ يَزِيدٍ». مثل حسین علیه السلام با مثل یزید بیعت نخواهد کرد و حضرت آدم علیه السلام آموخت این دو جبهه را، آموخت که مثل حسین علیه السلام باید در برابر شیطان و طاغوت‌ها برخاست. نباید ذره‌ای به آنها اعتماد کرد.

*درس مشترک همه‌ی انبیا

معرفی حقیقت فقط مختص حضرت آدم علیه السلام نبود. خدا به تمام انبیا حسین علیه السلام و دشمنان حسین را نشان داد و همه را پای این مکتب نشان داد و از آنها عهد گرفت که همچون حسین علیه السلام برابر طاغوت بایستند. نام مقدس حسین علیه السلام اسم رمزی برای

، فیذبح ذبح الشاة من قفاه ، وينهب رحله أعداؤه وتشهر رؤسهم هو وأنصاره في البلدان ، ومعهم النساء ، كذلك سبق في علم الواحد المنان ، فبکی آدم وجبرئیل بکاء الثکلی (عوامل العلوم ج ۱۷، ص ۱۰۴).

تشخیص راه درست در این درگیری دائمی بین حق و باطل شد. به همین خاطر کربلا یک واقعه تاریخی در سال ۶۰ هجری نبود، **كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَاءُ وَ كُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَاءُ** هر روز انسان باید امتحان کربلایی پس بدهد. کربلا صحنه‌ای ویژه بود برای به رخ کشیدن اوج قله‌ی جریان حق و اوج رذالت و پستی جریان باطل. به خاطر همین جنس عزاداری ما برای سیدالشهدا علیه السلام از جنس حرکت است^۱. ما باید کربلا را دقیق ببینیم و بفهمیم و از آن درس بگیریم.

* الگوگیری جریان حق از حسین علیه السلام

برای شناخت جبهه‌ی حسینی لازم است آن را از کلمات و تاریخ کربلا شناخت. همه‌ی کلمات امام حسین علیه السلام در کربلا درس آموز است اما یکی از کلیدی‌ترین و درس آموزترین جملات امام حسین علیه السلام همان جمله‌ای است که امام خامنه‌ای شهید رضوان الله تعالی علیه در سخنرانی آخر خود فرمودند که «**مِثْلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلَ يَزِيدَ**»^۲ مثل من حسینی در طول تاریخ هیچ وقت با مثل یزیدی همراه نخواهد شد.

این صرفاً یک جمله وسط معرکه‌ی نبرد نیست، بلکه درسی است برای کل تاریخ، برای تمام انبیا و اولیا و مؤمنین در جبهه‌ی حق. حضرت موسی علیه السلام از امام حسین علیه السلام آموخت که نباید با فرعون سازش

۱. «البته عزاداری ما به معنی افسردگی و پریشانی و نومیدی نیست؛ از جنس عزاداری برای سیدالشهدا حسین بن علی (علیهما السلام) است؛ زنده‌کننده، و درس‌دهنده، و انگیزه‌بخش، و امیدآفرین است.» بیانات امام شهید سید علی خامنه‌ای در خطبه‌های نماز جمعه تهران / نماز جمعه نصر (۱۳/۰۷/۱۴۰۳)

۲. «ملت ایران درسهای اسلامی و شیعی خودش را خوب بلد است؛ میدانند که چه کار کنند. امام حسین (علیه السلام) فرمود: **مِثْلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلَ يَزِيدَ**؛ (۵) کسی مثل من، با کسی مثل یزید بیعت نمی‌کند. ملت ایران در واقع می‌گویند: ملتی مثل ما، با این فرهنگ، با این سابقه، با این معارف عالی، با سردمدارانی مثل افراد فاسدی که امروز در آمریکا بر سر کارند، بیعت نخواهد کرد.» بیانات امام شهید سید علی خامنه‌ای در دیدار مردم آذربایجان شرقی (۲۸/۱۱/۱۴۰۴)



کند. حضرت نوح علیه السلام از امام حسین علیه السلام آموخت که هیچ وقت تسلیم ثروتمندان و فاسدان زمانش نشود. ابراهیم خلیل الله استقامت در برابر نمرودیان را از امام حسین علیه السلام آموخت.

امروز این ملت که پای روضه سیدالشهدا علیه السلام بزرگ شده اند می دانند که مثل امام حسین علیه السلام نباید با ترامپ و نتانیاهوی آدم خوارِ مثلِ یزید سازش کرد. «مِثْلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلَ يَزِيدَ» یعنی اگر به پاکی و ذلالتی حسین علیه السلام نباشی؛ یزیدی خواهی شد. نمی گوید اگر مثل یزید ناپاک و فاسد بشوی، حسینی نخواهی بود، بلکه می گوید اگر به پاکی و ذلالتی حسین علیه السلام نباشی، یزیدی خواهی شد. اگر ظرافت ها و دقت های جبهه حق و باطل را نشناسیم حتی عبادت های فردی هم نمی تواند ما را از جبهه یزیدی دور کند. همان طور که در ظهر عاشورا دو نماز جماعت برپا شد یکی توسط امام حق و دیگری امام باطل.

* جبهه حسینی و یزیدی فراتر از زمان و مکان

امام حسین (ع) فقط یک فرد نیست؛ یک جریان زنده است و در طول تاریخ ادامه دارد. یزید هم یک فرد نیست؛ او هم یک جریان است که هر لحظه از تاریخ خودش را با یک اسمی و در قالب شخصیتی نشان داده و تحت رهبری شیطان رجیم، جریان باطل را جلو برده است. تاریخ، داستان یک درگیری همیشگی است؛ درگیری میان دو جبهه حسینی و یزیدی.

اگر تاریخ را به صورت یک جریان پیوسته نبینیم، نمی‌توانیم از آن عبرت بگیریم. اگر کسی یزید زمانه‌اش را نشناسد، نمی‌تواند در قسمتِ درست تاریخ بایستد. اگر یزید سال ۶۱ هجری قمری در تاریخ ۱۴۴۸ هجری قمری به دنیا می‌آمد، قطعاً همان ترامپ و نتانیاهو بود که به راحتی ۸۰ هزار نفر زن و بچهٔ مسلمان را در فلسطین قتل عام کردند و دخترچه‌های معصوم مدرسهٔ میناب را به شهادت رساندند و آقای ما را با زبان روزه و در حال تلاوت قرآن مظلومانه شهید کردند. اگر ترامپ و نتانیاهو هم در سال شصت زندگی می‌کردند، قطعاً همان شمر و یزیدی بودند که امام حسین (ع) را مظلومانه به شهادت رساندند؛ همان شراب‌خوارِ مست و لا یَعْقِل بود که به سر امام حسین (ع) جسارت می‌کرد.

لذا العن‌هایی که در زیارت وارث و زیارت اربعین سیدالشهداء علیه السلام آمده، مختصِ حاضران در صحنهٔ عاشورا و حتی آن زمان نیست؛ بلکه می‌گوییم: «لعنت خدا تا روز قیامت بر تمام کسانی که خبر به شهادت رسیدن مظلومانهٔ حسین علیه السلام را شنیدند و به آن راضی شدند!» «لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً سَمِعَتْ بِذَلِكَ فَرَضِيَتْ بِهِ»^۱

امام صادق علیه السلام از شخصی به نام محمد بن ارقط پرسیدند: «آیا در کوفه رفت و آمد داری، آنجا می‌روی؟» عرض کردم: «بله.» فرمودند: «آیا قاتلان حسین را در آنجا می‌بینی؟» گفتم: «فدایت شوم، من هیچ یک از آنها را ندیده‌ام!» فرمود: «پس قاتل نمی‌دانی مگر کسی را که خودش مستقیماً کشته یا کسی که دستور قتل داده است! آیا کلام خدا را نشنیده‌ای که می‌فرماید: «قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي



بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۱ «بگو: پیش از من پیامبرانی با دلایل روشن و آنچه گفتید به سوی شما آمدند. پس اگر راست می‌گویید، چرا آنها را کشتید؟» کدام پیامبر را کشتند آنهایی که نزد پیامبر اکرم بودند؟! بین او و حضرت عیسی علیه السلام که پیامبری نبود! آنها به کشته شدن آن پیامبران راضی بودند و به همین خاطر قاتل نامیده شدند^۲

طبق این روایت و روایات و آیات متعدد دیگر، تمام جبهه کفری که امروز در برابر شیعه قد علم کرده و نفرت از نام اباعبدالله علیه السلام داشته و عاشورا را یکی از روزهای شادی و تفریح خود می‌دانند، قاتلان سیدالشهداء علیه السلام هستند که در جبهه یزید و شیطان قرار دارند. لذا باید تاریخ را با نگاه جبهه‌ای ببینیم. تمام تاریخ جنگ بین دوجبهه حسینی و یزیدی بوده و هست الی یوم القيامة.

* ریزش جبهه حق

مظلومیّت امام حسین علیه السلام را شناختن و بر او اشک ریختن، ساده‌ترین کار برای هر انسان است! آنچه که سختی و ظرافت دارد ماندن در جبهه امام حسین علیه السلام است شما تاریخ را نگاه کنید پر است از سقوط انسان‌های عابد و زاهد. حسینی ماندن و در جبهه حق ماندن، ظرافت‌های خودش را دارد. اگر انسان از آنها مطلع نباشد ممکن است با وجود عبادت‌ها و مناجات‌ها و نیکوکاری‌های زیاد ریزش کنند^۳.

۱. سوره آل عمران، آیه ۵۳.

۲. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۷۱۸.

۳. «لُبّ و جوهر حادثه عاشورا این است که در دنیایی که همه جای آن را ظلمت و فساد و ستم گرفته

إن شاء الله قرار است این ده شب درباره‌ی همین موضوع مهم صحبت کنیم که چه کنیم که تا آخر در جبهه حق بمانیم. گاهی کوچک‌ترین تمایل به جبهه باطل ممکن است انسان را از جبهه حسین بیرون کند. در زیارت امین‌الله در حرم فرماندهان و ائمه همیشه جبهه حق، این طور فرمودند دعا کنید: «مُفَارِقَةً لِأَخْلَاقِ أَعْدَائِكَ» یعنی خدایا خُلق و خوهای دشمنانت را از دلِ ما بگین، تمایل به جبهه باطل پیدا کردن، بی‌تفاوت از کنار حق گذاشتن و خیلی از اخلاق‌های شیطانی دیگر.

*کمترین تمایل به جبهه باطل

صفوان جَمّال^۱ از شیعیان امام موسی کاظم علیه السلام بود. او شتران زیادی داشت که از کرایه دادن آنها، معیشت و زندگی خود را می‌گذراند و از همین جهت به او جَمّال می‌گفتند. روزی خدمت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام رسید. حضرت علیه السلام به او فرمودند: «ای صفوان همه چیز تو خوب و نیکو است جز یک چیز».

بود، حسین بن علی علیه السلام برای نجات اسلام قیام کرد و در این دنیای بزرگ، هیچ‌کس به او کمک نکرد! حتی دوستان آن بزرگوار، یعنی کسانی که هر يك می‌توانستند جمعیتی را به این میدان و به مبارزه با یزید بکشاند، هر کدام با عذری، از میدان خارج شدند و گریختند! ابن عباس يك طور؛ عبدالله بن جعفر يك طور؛ عبدالله بن زبیر يك طور؛ بزرگان باقی‌مانده از صحابه و تابعین يك طور... شخصیت‌های معروف و نام و نشان دار و کسانی که می‌توانستند تأثیری بگذارند و میدان مبارزه را گرم کنند، هر کدام يك طور از میدان خارج شدند. این، در حالی بود که هنگام حرف زدن، همه از دفاع از اسلام می‌گفتند. اما وقتی نوبت عمل رسید و دیدند که دستگاه یزید، دستگاه خشنی است؛ رحم نمی‌کند و تصمیم بر شدت عمل دارد، هر کدام از گوشه‌ای فرار کردند و امام حسین علیه السلام را در صحنه تنها گذاشتند. حتی برای این‌که کار خودشان را توجیه کنند، خدمت حسین بن علی علیه السلام آمدند و به آن بزرگوار اصرار کردند که «آقا، شما هم قیام نکنید! به جنگ با یزید نروید!». بیانات امام شهید سید علی خامنه‌ای در دیدار قشرهای مختلف مردم به مناسبت فرارسیدن ماه محرم. (۱۳۷۱/۰۴/۱۰).

۱. صفوان بن مهران بن مغیره اسدی کاهلی را از بزرگان قرن دوم هجری و از اصحاب امام صادق (ع) و امام کاظم (ع) به شمار آورده‌اند صفوان، شتران زیادی داشت و با کرایه دادن آنها، امرار معاش می‌کرد و



سؤال کردم: «فدایت شوم آن چیست»

امام علیه السلام فرمود: «اینکه شتران خود را به این مرد (یعنی هارون خلیفه وقت) کرایه می دهی.

عرض کردم: «به خدا سوگند من از روی حرص و سیری و لهو چنین کاری نمی کنم. چون او به راه حج می رود، شتران خود را به او کرایه می دهم. خودم هم خدمت او را نمی کنم و همراهش نمی روم، بلکه غلام خود را همراه او می فرستم».

امام علیه السلام فرمود: «آیا از او کرایه طلب داری؟ گفتم: «فدایت شوم. آری».

امام علیه السلام فرمود: «آیا دوست داری او زنده باشد تا باقی کرایه ات به تو برسد؟» گفتم: آری.

امام علیه السلام فرمود: «مَنْ أَحَبَّ بَقَاءَهُمْ فَهُوَ مِنْهُمْ وَمَنْ كَانَ مِنْهُمْ كَانَ وَرَدَ النَّارِ»؛ کسی که بقای آنها را دوست داشته باشد از آنان خواهد بود و هر کس از آنان (دشمنان خدا) باشد، جایگاهش جهنم خواهد بود».

صفوان می گوید: بعد از این گفتگو با امام کاظم علیه السلام، تمامی شتران خود را فروختم!

به همین جهت به او صفوان جَمَال می گفتند.

به نقل از سایت ویکی شیعه (برای دسترسی به صفحه بر روی لینک کلیک کنید)

* سکوت مرگبار

گاهی یک سکوت و بی تفاوتی ممکن است تمام عبادت‌ها و خوبی‌های انسان را حبط کند و انسان را جزو جبههٔ باطل کند. این خطر بسیار جدی‌تر از آن است که تصور کنیم.

در داستان اصحاب سبت، بنی اسرائیل به فرمان خدا موظف شدند روز شنبه را کاملاً به عبادت اختصاص دهند و هرگونه کار از جمله صید ماهی در آن روز برایشان حرام شد. ماهی‌ها که شنبه را روز امن و امان یافته بودند، به خواست و مشیت خداوند به کنارهٔ دریا می‌آمدند و چنان روی آب را پر می‌کردند که با کمی تلاش و در زمان کم، صیادها می‌توانستند تعداد زیادی ماهی بگیرند. اما روزهای دیگر برای ماهیان ناامن بود و از کنارهٔ دریا فاصله می‌گرفتند و به اعماق آب می‌رفتند، به گونه‌ای که صید آن‌ها به سختی انجام می‌شد.

گروهی از بنی اسرائیل برای دور زدن حکم الهی، حوضچه‌ها و نه‌رهای ساختند که ماهی‌ها روز شنبه وارد آن شوند و یکشنبه به دام بیفتند. آن دسته از مردم که با وجدان و اهل تقوا بودند، نزد آنان می‌رفتند و با دلسوزی آن‌ها را از عواقب این کار بر حذر می‌داشتند. ولی تعداد زیادی هم بودند که هرچند خودشان دست به این کار خلاف نمی‌زدند، اما کاری هم به معصیت کاران نداشتند با این استدلال که: «لَمْ تَعْظُونَنَا قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ...؟»^۱ چرا قومی را موعظه کنیم که خدا قرار است عذابشان کند؟

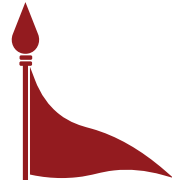


به زبان امروزی: «ما را چه به آنها؟ هر کسی را در قبر خودش می‌گذارند. خودشان تصمیم گرفته‌اند که عذاب شوند. فکر هر کسی برای خودش محترم است!» اما اهل تقوا، وجدان و غیرتشان این بی‌تفاوت بودن در برابر امر خدا و پیامبرشان را برنمی‌تافت. عاقبتِ امر، شورای دهکده که همفکر معصیت‌کاران بود، تصمیم گرفتند منطقه را دو قسمت کرده و دیوارکشی کنند تا به راحتی ماهی خودشان را بگیرند و کسی مزاحمشان نشود.

خداوند همه‌ی کسانی را که ماهیگیری می‌کردند به بوزینه مسخ کرد و بعد از یک هفته، باد شدیدی آمد و همه‌ی آنها را دریا انداخت. نه تنها ماهیگیران در روز شنبه مسخ شدند، بلکه حتی آن انسان‌های خوب بی‌تفاوت هم که کاری به اینها نداشتند، مسخ شدند.

* تشخیص جبهه حق از باطل

عزیزان مهم‌ترین مسئله تشخیص جبهه حق و باطل و ایستادگی بر راه حق است. به نظر شما اگر سال ۶۰ هجری شود آیا همه حاضرید با امام حسین علیه السلام همراه شوید و به کربلا بروید؟ شاید همراه شدن تا کربلا آسان باشد، اما ماندن در کربلا تا ظهر عاشورا خیلی سخت است. روز عاشورا یک عده تنها و غریب در یک بیابان، تنها در محاصره سی‌هزار نفره‌ی لشکر دشمن با شدیدترین تشنگی‌ها و تحریم‌ها. سختی این حادثه یک طرف، از طرف دیگر ممکن است بعد از این واقعه نه تنها هیچ نام نیکی از یاران حسین علیه السلام باقی



نماند بلکه حکومت فاسد یزید تاریخ را به گونه‌ای بنویسد که همه از آنها به عنوان انسان‌های که از دین خارج شده‌اند یاد کنند. تازه بماند که چه هول و هراس‌هایی به خاطر زن و بچه‌ها داشتند.

مسئله را آسان نپنداریم که خب اگر ما هم بودیم همان راه امام حسین علیه السلام را می‌رفتیم! امام حسین علیه السلام ملاک جبهه حق و باطل را به ما داده است که در هر زمان تا روز قیامت: «مِثْلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلَ يَزِيدَ» اینکه در زیارت عاشورا می‌خوانیم «إِنِّي سَلَّمْتُ لِمَنْ سَأَلَكُمْ وَحَزْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» یعنی تقابل بین حسینی و یزیدی ادامه دارد تا روز قیامت - که در برخی روایات آن را ظهور امام زمان؟ ارواح؟ می‌دانند - دو دسته مسالم و محارب با امام حسین علیه السلام وجود خواهد داشت، بالعن بریزید «لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ» فکر نکنیم باطل را شناختیم و تمام. پس «إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» چه می‌شود؟ «مِثْلُ يَزِيدَ» چه می‌شود؟

پایان این نبرد میان حق و باطل را اگر جنگ آخرالزمانی اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و لشکر سفیانی رقم می‌زند، اگر این نبرد حق است (که هست)، اگر امروز به شهادت روایات بسیار و علمای ربّانی آخرالزمان است (که هست)، ما کجای این نبرد هستیم؟ مثل حسین علیه السلام و مثل یزید این زمانه کیست؟ روضه‌ها و اشک‌های ما بر امام حسین علیه السلام، چقدر ما را برای بی‌تفاوت نبودن و شناخت مثل حسین علیه السلام و مثل یزید در این زمان آماده کرده؟

*یهود، سنگ محک جبهه‌ی حق

نشانه‌ی اینکه انسان در جبهه‌ی حق است این است که پست‌ترین و بدترین انسان‌ها با او درگیر باشند. خدا می‌فرماید: «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ»^۱ کافی است ببینی یهودیان پست‌ترین و بدترین دشمنی را دارند. حرف خدا که سبحان الله نادرست و غلط از آب در نمی‌آید، فرموده این یهودیان دشمن‌ترین دشمنانِ جامعه‌ی مؤمنین و جبهه‌ی حق هستند. خب ببین امروز چه کسی مقابل آنهاست؟ این ملاک خدا است، اگر یهود با تو کاری نداشت پس جزو مومنین نیستی و اگر با تو جنگید و تو را به عنوان دشمن درجه‌ی خودش معرفی کرد پس مطمئن باشد که حق و بر اعتقاد خودت محکم بایستی.

اگر دین‌داری انسان به گونه‌ای باشد که جبهه‌ی باطل را عصبانی نکند، این دین‌داری اشتباه است. فقط کسانی در جبهه‌ی حق هستند که رفتار و مرامشان جبهه‌ی باطل را عصبانی کرده باشد. اسلام واقعی، اسلامی است که داد ستمگرها و ظالمان را در می‌آورد. همین که عَلم جبهه‌ی حق بلند بشود این عَلم دشمن درست می‌کند؛ زیرا باطل می‌داند با قدرت پیدا کردن حق، از بین خواهد رفت و لذا هر چقدر توان دارد با تو درگیر خواهد شد.^۲ تنها در ده سال حکومت

۱. سورة مائدة، آیه ۸۲.

۲. «نفس وجود جمهوری اسلامی یعنی آرمانها و اهداف و شعارهایی که در جمهوری اسلامی مطرح است - که خلاصه میشود در حکومت دین، خلاصه میشود در جامعه‌ی دینی - دشمن درست‌کن است، دشمن تراش است، جنگ راه بینداز است. این همان جنگ معروف حق و باطل است که در طول تاریخ بوده؛ این چیز جدیدی هم نیست؛ هر جایی که نغمه‌ی توحید بلند شد و عدالت مطرح شد، دشمنانی در آنجا به وجود آمدند؛ این مال امروز نیست؛ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا». بیانات امام شهید سید علی خامنه‌ای در دیدار رئیس و اعضای

پیامبر ﷺ ۶۲ جنگ بر پیامبر تحمیل شد. در چهار سال حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام در برابر شورش های داخلی علیه حکومتش سه جنگ جَمَل، صَقِین و نَهْرَوَان تحمیل شد^۱.

جبهه باطل همواره سخت ترین دشمنی ها را با جریان «حسینی» روا داشته. اما، با جریانی از زاهدان، قاریان و مفسرانی که دین را در حد عبادت های فردی محدود کرده اند، نه تنها دشمنی نداشته، که از آنها حمایت هم کرده است. هرکجا اسلامی بود که کاری به کفرِ زمان خودش در مقابل دنیای اسلام نداشت، آن اسلام نیست.

امام حسین علیه السلام نماذ مبارزه با جبهه باطل است اما تمام ائمه خونشان را به خاطر مبارزه حاد سیاسی با جبهه باطل در راه خدا داده اند^۲. لذا آمده است «**مَا مِنَّا إِلَّا مَقْتُولٌ أَوْ مَسْمُومٌ**»^۳. اگر ائمه ما صرفاً یک انسان های زاهد مقدس اهل کار خیر و نجات مردم از گناه بودند، چرا طواغیت فقط نقشه قتل ائمه را کشیدند و کاری با عارفان و زاهدان آن زمان نداشتند؟ زیرا فقط ائمه بودند که نفرت از طاغوت ها را در جامعه دیکته کردند، آنها بودند که طاغوت را ذلیل و رسوا می کردند، لذا حتی آن زمانی که کسی همراهشان نبود و شرایط

مجلس خبرگان رهبری. (۱۳۹۶/۱۲/۲۴)

۱. حیات فکری-سیاسی امامان شیعه، ص ۷۲؛ حکمرانی حکیمانه، ص ۳۱۹.

۲. «مهم ترین چیزی که در زندگی ائمه به طور شایسته مورد توجه قرار نگرفته، عنصر "مبارزه حاد سیاسی" است. از آغاز نیمه دوم قرن اول هجری که خلافت اسلامی به طور آشکار با پیرایه های سلطنت آمیخته شد و امامت اسلامی به حکومت جابرانه پادشاهی بدل گشت، ائمه اهل بیت (علیهم السلام) مبارزه سیاسی خود را به شیوه ای متناسب با اوضاع و شرائط، شدت بخشیدند. این مبارزه بزرگ ترین هدفش تشکیل نظام اسلامی و تأسیس حکومتی بر پایه امامت بود. پیام به کنگره علمی بین المللی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام. «پیام امام شهید سید علی خامنه ای به کنگره علمی بین المللی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام. (۱۳۶۳/۰۵/۱۸)

۳. مقتل الحسین، ص ۳۸۶.



برای جنگ نظامی مهیا نبود آنها سکوت نکردند و یک درگیری حاد سیاسی داشتند در برابر طواغیت تا هر مقداری که امکان دارد به دشمن ضربه زده و او را تضعیف کنند.

* غریال های آخرالزمانی

هر چه به دوره ظهور عام حضرت در آخرالزمان نزدیک می شویم تقابل بین جبهه حق و باطل پررنگ تر و گسترده تر می شود. از یک طرف جبهه باطل تمام قوای و امکانات مادی و معنوی خودش را به میان می آورد و از طرف دیگر جبهه حق هم تمام امکانات مادی و معنوی خود را به میان خواهد آورد. این جنگ برای شیطان یک جنگ سرنوشت سازی است، به همین خاطر شیطان توسط بازوان دنیایی اش یعنی آمریکا و اسرائیل تمام توان خود را به میدان آورده تا از انسان ها یارگیری کند. لذا این جنگ فعلی طاعوت در برابر جبهه حق خیلی جنگ ویژه ای است که مشابه آن به این وسعت در تاریخ اتفاق نیفتاده.

این جنگ تا آنجا ادامه می یابد که «لَيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ» تا آنجا که صف پاکان و ناپاکان از هم دیگر جدا شود و حجت بر همه تمام شود. حتی اگر کسی در ظاهر وارد جبهه باطل شده اما باطنش پاک است به جبهه حق برگردد و هر کسی با ظواهر دینی خودش را گول زده و با تمام وجود، دلش در گرو مادیات و شهوات است به جبهه باطل برگردد. لذا غریال سنگینی اتفاق می افتد، که

حضرت امیر علیه السلام قسم یاد می کنند که «**لَتُغْرَبَلَنَّ غَرْبَلَةً**»^۱ آنقدر غربال می شوید که خوب و بد شما زیر و رو شود!^۲ البته خدا حجت را بر همه تمام می کند.

امروز ذره ای تردید در شناخت جبهه حق و باطل نیست. کل کفر، همه ی آنهایی که در جزیره ایستین بودند «کثافتکاری کردند»، همه ی جنایتکارهای دنیا، همان کسانی که به خاطر تقرب به شیطان آدم خواری کرده اند و اسنادش فاش شده است، همه ی آدم کش ها و کودک کش های عالم یک نقطه را نشانه گرفته اند و آن هم کشور ایران است. به خاطر دارید در جریان درگیری هایی که در غزه و لبنان و سوریه بود و هنوز دامنه جنگ به ایران به صورت مستقیم کشیده نشده بود، دائم می گفتند باید سر مار را زد! ایران را نقطه اصلی می دانستند، لذا رهبر شهید انقلاب رضوان الله تعالی علیه همه چیز را برای این درگیری از سال ها قبل مهیا کرده بودند، رحمت خدا بر این فقیه مجاهد از نسل حسین علیه السلام و از جنس حسین علیه السلام، لذا ایران غافلگیر نشد، مبهوت نشد بلکه ابر قدرت های دنیا را مبهوت کرده و به فضل خدا از پا خواهد نشاند، دیگر حق و باطل حتی برای غیرمسلمانان هم مشخص شده.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۶.

۲. «قبل از دوران مهدی موعود، آسایش و راحت طلبی و عافیت نیست. در روایات، «وَاللّٰهُ لَتَمُخَّصَّن» و «وَاللّٰهُ لَتُغْرَبَلَنَّ» است؛ بشدت امتحان می شوید؛ فشار داده می شوید. امتحان در کجا و چه زمانی است؟ آن وقتی که میدان مجاهدتی هست. قبل از ظهور مهدی موعود، در میدانهای مجاهدت، انسانهای پاک امتحان می شوند؛ در گوره های آزمایش وارد می شوند و سربلند بیرون می آیند و جهان به دوران آرمانی و هدفی مهدی موعود (ارواحنا فداه) روزه روز نزدیکتر می شود. **بیانات** امام شهید سید علی خامنه ای **در اجتماع مردم قم** (۱۳۷۰/۱۱/۳۰)

* روضه یعنی ...

اساساً گریه و اشک و روضه صریح‌ترین معنایش محبت و نفرت است! شناخت حق و باطل است! اما نه یک محبت و نفرت و شناخت در یک مقطعی از تاریخ، نه! ما عقیده داریم امام حسین علیه السلام و راه او زنده است و در همیشه تاریخ حضور دارد، لذا به قول رهبر شهیدمان امام خامنه‌ای رَحْمَةُ اللهِ تَعَالَى: جنس عزاداری بر سیدالشهدا علیه السلام «زنده و زنده‌کننده است. عزاداریم اما این عزا ما را به حرکت و پیشرفت و شوق بیشتر به کار وادار می‌کند»^۱

آمدن در مجلس حضرت همان‌گونه که محبت ما را به امام حسین علیه السلام یادآوری می‌کند باید مایه محبت و شناخت ما نسبت به حسینیان زمان شود، مایه نفرت و شناخت یزیدیان زمان شود و ما را آماده رزمایش و نبرد بین این دو جبهه کند. این اشک است که قیمت یک قطره آن بهشت است و پاکی از تمام گناهان، اشکی است که راهت را با آن پیدا کنی و در کنار امامت بایستی، اشکی است که خُرزیدی را خُرربلایی کرد، این روضه‌ها مانور جنگی است. این گریه و اشک، حسرت نبودن و جاماندن از قافله اصحاب حسین علیه السلام است، شوق همراهی کردن با حسین علیه السلام در سپاه آخرالزمانی اوست که اگر نبودیم در کربلا اما الآن آمده‌ایم تا با شما باشیم.

۱. «ما گرچه در عزا هستیم [به خاطر شهادت سیدحسین نصرالله]، اما عزای ما به معنی ماتم گرفتن و افسرده شدن و یک گوشه نشستن نیست؛ جنس عزای ما از جنس عزای سیدالشهدا (علیه السلام) است؛ زنده و زنده‌کننده است. عزاداریم اما این عزا ما را به حرکت و پیشرفت و شوق بیشتر به کار وادار میکند. من می‌خواهم این پیام را در دل و جان خودمان، به معنای واقعی کلمه نفوذ بدهیم، احساس کنیم عزاداری ما هم باید ما را به پیش ببرد.» بیانات امام شهید سید علی خامنه‌ای در دیدار نخبگان و استعداد های برتر علمی (۱۴۰۳/۰۷/۱۱)

روضه یعنی با تمام وجود حس کنیم که در کربلاییم. روضه یعنی دلنگرانی از اینکه آیا با حسین علیه السلام می مانم و آنجا که پای خیلی ها لرزید ما پشت پرچم ابا الفضل علیه السلام می ایستیم و فرار نمی کنیم؟ روضه یعنی در زندگی حالمان این گونه باشد که هر کاری که می کنیم حواسمان باشد که نکند از این لشکر بیرون برویم و داخل در لشکر مقابل بشویم. روضه یعنی آمادگی برای مبارزه دائمی با جبهه یزید! امتحان سختی است، عده ای از لشکریان عمر سعد در همان روز عاشورا پشت یک تپه دعا و گریه می کردند که خدایا حسین بن علی؟ عهما؟ را پیروز کن! نقل شده است که در روز عاشورا، عده ای از سپاهیان عمر بن سعد در گوشه ای از لشکر ایستاده و نظاره گر قتل امام حسین علیه السلام بودند و اشک می ریختند و دعا می کردند و می گفتند خدایا حسین علیه السلام را یاری کن. اما جرئت آمدن در لشکر امام حسین علیه السلام را نداشتند و از طرف دیگر حتی جرئت بیرون رفتن از لشکر عمر سعد را هم نداشتند^۱. اما در این میان مسلم بن عقیل از آن صحابه ای است که حق را تشخیص داد و تا آخر سر برای امام حق ایستاد.

«السلام عليك أيها العبد الصالح المطيع لله ولرسوله ولأمر المؤمنين و
الحسن والحسين عليهم وعليك السلام ورحمة الله وبركاته ومغفرته»^۳

۱. «در زیارت عاشورا، شما به امام حسین (علیه السلام) عرض میکنید: یا ابا عبد الله إني سلم لِمَن سَأَلْتُكَم وَ حَرْبَ لِمَن حَارَبَكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. «إلى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» یعنی چه؟ یعنی این کارزار میان جبهه ی حسینی و جبهه ی یزیدی تمام نشدنی است؛ این کارزار ادامه دارد.» بیانات امام شهید سید علی خامنه ای در پایان مراسم عزاداری اربعین حسینی (۱۴۰۳/۰۶/۰۴)

۲. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۲۴.

۳. البلد الامین، ج ۱، ص ۲۹۰.



اهل کوفه همه پیمان شکنند
خود نمک خوار و نمکدان شکنند
صبح با من همگی پیوستند
اما شب در خانه برویم بستند

فقط پیرزنی به نام طوعه به نماینده عزیز زهرا علیها السلام جا داد اما طوعه میگوید برای او غذا بردم دیدم مشغول مناجات است لب به غذا نزده. عرض کردم آقا دیشب نخوابیدید فرمودند اندکی خوابیدم در عالم خواب عمومیم امیرالمومنین علیه السلام را دیدم به من فرمود: «**الْوَحَا الْعَجَلُ الْعَجَلُ**»^۱ زود نزد ما بیا، ما منتظرت هستیم.

جهادی بی نظیر کرد و عده‌ای را به هلاکت رساند اما از بالای بام سنگ میزدند تیر میزدند، بدن زخمی شده حضرت مسلم را گرفتند به طرف دارالاماره بردند. تشنه بود اما تا سه مرتبه هرچه خواست آب بنوشد آب، پر خون بود. فرمود به این مضمون که گویا مقدر آن است من تشنه باشم دیدند آقا گریه می‌کند. پرسیدند چرا گریه میکنی؟ فرمود: برای خودم گریه نمی‌کنم برای عزیز زهرا، حسین علیه السلام گریه می‌کنم که همراه با خانواده اش به سوی شما مردم پیمان شکن می‌آید.

مردم بیرون دارالاماره منتظرند ببینند چه می‌شود؟ ناگهان دیدند آه، سر بریده‌ای از بالای دارالاماره به زمین افتاد و بعد از آن بدن بی سرو غرق به خونی پایین افتاد، وقتی نگاه کردند. این بدن سفیر امام حسین علیه السلام مسلم بن عقیل.

دشمن به همین بسنده نکرد دلها بسوزه. پای حضرت مسلم را به طنابی بستند در میان کوچه و بازار می کشانند یا حسین علیه السلام چه کردند با سفیر شما.

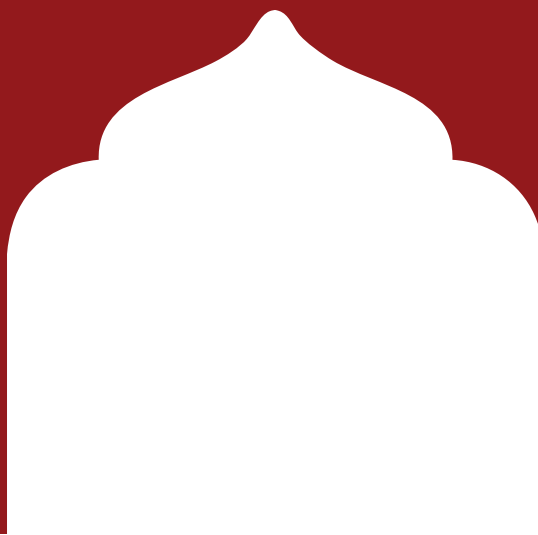
اما وقتی خبر به اردوگاه ابی عبدالله علیه السلام رسید ناله هاشمیان و فاطمیان بلند شد زینب علیه السلام گریه می کند واشک از چشمان حسین علیه السلام جاری شد، قریان اشک چشمت آقا جان حضرت به خانواده مسلم تسلی دادند اما «لایوم کیومک یا با عبدالله»^۱

عرضه بداریم آقا جان شما رفتید تسلیت گفتید تسلی دادید دل بچه های حضرت مسلم را اما کسی نبود به زینب علیه السلام به سکینه علیه السلام تسلی بدهد. آن وقتی که بدن پاره پاره ات در گودی قتلگاه به زمین افتاده بود، آخ بمیرم راوی می گوید دیدم «فَاجْتَمَعَتْ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ حَتَّى جَرُّوَهَا عَنْهُ»^۲ عده ای از اعراب آمدند و سکینه را کشان کشان از بدن پدر جدا کردند.

۱. اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۲۵.

۲. اللهوف، ج ۱، ص ۱۳۲.

شب دوم



میراث مشترک تمام انبیا و اولیا

*آخرین حرف امام حسین علیه السلام به پسرش

یک پدر مهربان را تصور کنید که تمام عمرش را برای یک هدف بزرگ تلاش کرده، کلی رنج کشیده، سختی دیده و محرومیت چشیده. حالا در لحظات آخر عمر خود قرار گرفته، می داند دیگر دستش از این تلاش کوتاه می شود، اما دلش هنوز به همان هدف بسته است. در چنین لحظه ای، او به کسی که قرار است راهش را ادامه دهد چه می گوید؟ همان کسی که می تواند بار سنگین را یک قدم دیگر به مقصد نزدیک کند. طبیعی است که او همه تجربه های

ارزشمند زندگی‌اش را جمع کند، و در این لحظات آخر خلاصه‌اش را در یک جمله بگنجاند و به عنوان یک نسخه به فرزند و شاگرد خود بدهد.

می‌دانید توصیه آخر امام حسین علیه السلام در لحظات آخر به امام سجاد علیه السلام چه بود؟ امام باقر علیه السلام به ابوحمزه ثمالی که از شیعیان راستین اهل بیت بود می‌فرماید: وقتی پدرم امام سجاد علیه السلام در لحظات شهادت بود مرا به سینه چسباند و فرمود: «پسرم تو را وصیت می‌کنم به آن وصیتی که پدرم (امام حسین علیه السلام) در عصر عاشورا مرا به آن وصیت کرده بود.» **«وَقَالَ: يَا بُنَيَّ! أُوصِيكَ بِمَا أُوصَانِي بِهِ أَبِي حِينَ حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ...»** آخرین لحظات زندگی حسین بن علی؟ عهما؟ راهمه می‌دانیم چگونه و در کجا گذشته است...

در آن غوغای عاشورا و در میانه‌ی آن همه رنج و درد و مصیبت و در لابه‌لای آن همه گرفتاری و اندوهی که بر فضای خونین کربلا خیمه زده بود و در محاصره‌ی دشمنانی خون‌خوار، حسین بن علی؟ عهما؟ از فرصت کوتاهی استفاده کرد و پیش از آنکه آخرین حمله‌ی خود را به سپاهیان جبهه‌ی دشمن آغاز کند، از میدان کارزار به خیمه‌های خود آمد و پس از دیدار کوتاه با افراد خاندان خود که هر کدام به سهم خود می‌باید ادامه‌دهندگان نهضت او باشند، با فرزند و جانشین خود حضرت علی بن الحسین؟ عهما؟ گفتگویی کوتاه مدت ولی پُر اثر و بسی مهم کرد.



نام این گفتگو در زبان معمولی عامیانه خداحافظی است، ولی باید دانست که امام آن قدر تحت تأثیر عواطف نیست که در آخرین فرصت زندگی جز مهم‌ترین توصیه‌های خود، لب به سخن دیگری بگشاید و به مسائل شخصی و خصوصی و عاطفی پردازد؛ آن حضرت می‌داند که در این ساعت حساس، بار امانتی را که از آغاز دوران امامتش بر دوش داشته و همه‌ی عمر و تلاش خود را بر روی آن نهاده و پیش از او بانیان انقلاب اسلامی یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و امام حسن علیه السلام هر حرکت و کوششی را به‌خاطر آن انجام داده و هر رنج و زحمتی را برای آن متحمل شده‌اند، باید به فرد بعد از خود بسپارد و بازوی نیرومند و قدم استوار جانشین خود را عهده‌دار حمل آن کند؛ لذا آمده است تا مهم‌ترین توصیه‌ی خود را به وی بکند. این توصیه‌ی پراهمیت و ارجمند چیست؟ «یا بُنَّی! اصْبِرْ عَلَى الْحَقِّ وَ إِنْ كَانَ مُرًّا»^۱ «پسرم! بر سر حق بایست و صبر کن، هرچند تلخ و ناگوار باشد.»

در روایات دیگر آمده است: همه‌ی انبیای الهی در لحظات آخر عمرشان، به پیروان خود وصیت می‌کردند: «اصْبِرُوا عَلَى الْحَقِّ وَ إِنْ كَانَ مُرًّا»^۲

لذا وقتی خداوند انبیا و اولیای خود را توصیف می‌کند در جای‌جای قرآن به صبر آنها اشاره می‌فرماید: «وَ إِسْمَاعِیلَ وَ إِدْرِیسَ وَ ذَا الْکُفْلِ کُلٌّ مِنَ الصَّابِرِینَ»^۳ همه‌ی اینها از صبرکنندگان بودند، یا می‌فرماید

۱. عوالم العلوم، ج ۱۸، ص ۲۹۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۹۰.

۳. سوره انبیا، آیه ۸۵.

اصلاً یکی از دلایل اصلی که ما اینها را ائمه راه حق قرار دادیم صبر آنها بود: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ»؛ لذا صبر یکی از ویژگی های اصلی جبهه حق است، لذاست که امام حسین علیه السلام در آن لحظات حساس نسبت به آن توصیه کردند مانند تمام انبیای الهی.

* صبر مهلک

صبر چیست؟ آیا ما نگاه درستی به صبر داریم؟ آیا نگاه ما به صبر همان نگاه انبیا و اولیا است؟ اگر انسان صبر را درست متوجه نشده باشد، یک کاری می کند به اسم صبر و به خیال اینکه دارد صبر می کند اما همان کار انسان را به فساد و بیچارگی می کشاند! در واقع یک تصوّر غلط نسبت به صبر وجود دارد که آن را باید فهمید و معنای حقیقی صبر را شناخت و به آن عمل کرد.

«صبر به معنای نشستن و کاری نکردن نیست. صبر انسان را به سکون و امنی دارد، بی تحرک نمی کند؛ اگر بی تحرک کرد به آن صبر نمی گویند بلکه ترس می گویند. آن توقف و بی حرکتی که از سرتنبلی و ضعف و ترس به وجود می آید نه تنها هیچ ارتباطی به صبر ندارد که گناهی بزرگ است.»

آن صبری که خدا در مورد صابرين می فرماید ما اجر آنها را بدون حساب می پردازیم^۲ و کلی از آن به به و چه چه کرده، قاعدتاً باید یک عمل و یک قیام باشد نه یک بی عملی و بی خیالی!

۱. سوره سجده، آیه ۲۴.

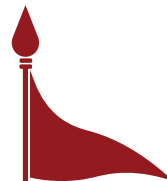
۲. إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ. سوره زمر، آیه ۱۰.



با این نوع برداشت غلط از صبر، نتیجه‌ی صبر یک ملت یا فردی که تحت ظلم و ستم و نامردی هستند این خواهد شد که نه تنها برای تغییر وضعیت خود و نجات‌شان اقدامی نمی‌کنند، بلکه با یادآوری پاداش‌ها و ثواب‌های خیالی دل خود را تسکین می‌دهند و برای بی‌تفاوتی و سکون خود به آیات صبر متوسل می‌شوند. عجب دینی، عجب مسلکی، عجب جامعه‌ای، چه چیز بهتر از این برای جبهه‌ی زورگو و چپاولگرِ باطل؟ چقدر این نوع فهم (نفهمی) به نفع طبقات ستم‌دیده و مظلوم و چقدر به ضرر طبقات سودجو و ظالم است؟^۱ - معلوم می‌شود تاچه اندازه جبهه‌ی باطل برای القای معانی غلط دینی به مسلمانان تلاش کرده است!

* صبر یعنی خسته نشدن از حرکت

پس معنای درست صبر چیست؟ - یک نکته‌ای را در پراگماتیک اشاره کنیم؛ در هر مفهوم دینی باید ببینیم برداشت ما، فهم و شناخت ما از این مفهوم دینی به ضررِ جبهه‌ی باطل و زورگویی دنیا است یا به نفع آنهاست، این یکی از به اصطلاح شاخص‌های شناخت درست است - «اگر صبر را طبق آیات قرآن و روایات تفسیر کنیم، نتیجه، درست برعکس برداشت عامیانه از صبر است. با این نگاه درست، صبر، اهرمی است که سنگین‌ترین موانع و بزرگ‌ترین مشکلات را با راحتی و با نتیجه‌گیری صد درصد مثبت، برطرف می‌سازد و کلید همه‌ی



خوشبختی‌ها و سپیدبختی‌ها به شمار می‌آید. و از طرف دیگر صبر عاملی برای نجات از دست عوامل مزاحم که مانع انجام عمل است به حساب می‌آید.^۱

«صبر، یعنی استقامت کردن، پای فشردن بر موضع درست.»^۲
 «صبر، یعنی ایستادگی، یعنی خسته نشدن، یعنی خود را در بن بست ندیدن.»^۳ «صبر یعنی این حرکتی را که شروع کرده متوقف نکند، استقامت کند؛ صبر یعنی این. شما مثلاً حرکت کردید می‌خواهید از تهران بروید به یک شهری، وسط راه یک مانعی پیش می‌آید، یک مشکلی پیش می‌آید؛ یک وقت هست برمی‌گردید، این بی‌صبری است؛ یک وقت هست نه، بر نمی‌گردید، در صدد برمی‌آیید که این مانع را برطرف کنید، یک جوری از آن عبور کنید؛ صبر یعنی این»^۴

پس صبر از جنس عمل است؛ حرکت و تلاش است. اگر کسی از سرترس و تنبلی نشست، کاری نکرد و ادعای صبر کرد او صبر را اشتباه فهمیده است مثل فردی که در مرداب گیر کرده و هر لحظه درون مرداب فرو می‌رود و بی‌حرکت تسلیم غرق شدن در مرداب می‌شود. صبر درست، صبر آن کشاورزی است که ۷ سال برای به ثمر نشستن درخت زحمت می‌کشد و استقامت می‌کند و در این میان هر چند که در سال‌های اول میوه‌ای از درخت برداشت نمی‌کند اما صبر و استقامت ۷ ساله را تنها راه رسیدن به میوه‌های خوشبو و خوشمزه می‌داند. او در این مدت صبر کرده یعنی از تلاش

۱. کتاب صبر، ص ۵.

۲. بیانات امام شهید سید علی خامنه‌ای در دیدار تشگل‌های مختلف دانشجویی دانشگاه‌های تهران. (۱۳۷۷/۱۰/۲۴)

۳. بیانات امام شهید سید علی خامنه‌ای در پایان مراسم عزاداری اربعین حسینی. (۱۴۰۱/۰۶/۲۶)

۴. شرح حدیث امام شهید سید علی خامنه‌ای در ابتدای جلسه درس خارج فقه. (۱۳۸۳/۰۳/۱۹)



خود خسته نشده، یعنی از ندیدن محصول بی‌تابی و جزع نکرده، انگیزه خود را از دست نداده؛ چرا؟ چون می‌داند این کار نیاز به زمان دارد.

در واقع تمام اتفاقات و نتایج بزرگ و تأثیرگذار در این جهان نیاز به صبر و شکیبایی دارد. خیلی از مسائل نیاز به زمان دارد تا درست بشود. پس برای رسیدن به نتیجه خصوصاً در اتفاقات عظیم و تاریخ‌ساز نباید عجل بود. باید صبر و استقامت کرد و به نتیجه قطعی که خدا برای ما در نظر گرفته امید داشته باشیم.

* اهمیت صبر

صبر شاه‌کلید و پشتوانه‌ی تمام اعمال خیر است. هر عمل خیری که انجام می‌دهید اگر صبر نباشد انجام نخواهد گرفت. «زیرا دین به عمل است و عمل نیاز به صبر دارد.»^۱ اگر بخواهید به موفقیتی برسید باید صبر و استقامت شبانه‌روزی داشته باشید؛ اگر می‌خواهید رزق حلالی در بیاورید تا صبر نداشته باشید نمی‌توانید آن کار را انجام بدهید. انسانی که تحمل نداشته باشد نمی‌تواند روزه بگیرد. آدمی که صبر نداشته باشد نمی‌تواند نماز بخواند. کسی که صبر نداشته باشد هیچ کار خیری را نمی‌تواند انجام بدهد و هیچ گناهی را هم نمی‌تواند ترک کند. اگر بخواهد فرزندان خوب تربیت کند باید دندان بر جگر بگذارد. اگر انسان بخواهد یک چیزی را نبیند،

یک چیزی را نشنود، یک چیزی را نخورد، باید صبور باشد. صبر پشتوانه‌ی تمام اعمال انسان است چه انجام واجبات و مستحبات و چه ترک حرامها و مکروهات. صبر شاه‌کلید است.

«الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ»^۱ صبر در پیکره‌ی ایمان همانند سراسر است در پیکر انسان. سر در بدن، دارای خاصیت حیاتی قاطع است؛ فقدان هر یک از اعضای ظاهر بدن را می‌توان تحمل کرد، دست و پا و چشم و گوش را... اما سر، که مرکز فرماندهی اعصاب است اگر نباشد، یا اگر فلج باشد، همه‌ی این اعضا و دیگر اندامهای بدن، فلج است.

لذاست که صبر را رأس و رئیس و رکنِ ایمان معرفی کرده‌اند؛ زیرا بدون آن نه کار خیری را انسان حوصله و انگیزه دارد که انجام دهد، نه کارِ وسوسه‌انگیز را می‌تواند بی‌خیال شود و نه هنگام بلاها و امتحانات الهی می‌تواند جزع و فزع نکند! انسانی که از یک طرف نفسِ اماره، از یک طرف شیطان و از یک طرف دیگر هم دشمنان انسی مواجه است که دائماً درگیری‌ها و زحمت‌ها و سختی‌ها را به انسان تحمیل می‌کنند، چگونه بدون داشتن صبر در جبههٔ حق می‌تواند بماند؟ لذا صبر یکی از مهم‌ترین لوازمِ جبههٔ حق است.

* نگاه درست به تکالیف الهی

یکی از جاهایی که انسان باید صبر کند صبر بر تکلیف است. ما اگر نگاه درستی به تکالیف خداوند داشته باشیم راحت‌تر می‌توانیم بر تکالیف صبر کنیم. گاهی اینگونه تصور می‌شود که تکالیف یک

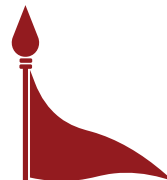


نوع بیگاری است و انسان را به دردسر می‌اندازد اما واقعیت این است که تکالیف الهی باعث تشریف، تکریم و احترام انسان است نه زحمت و کلفت.

سید بن طاووس تکالیف را نه تنها سختی نمی‌داند بلکه تکلیف را تشریف و احترام می‌داند. او کتابی می‌نویسد به نام (التشریف) و اولین کسی است که ابداع‌کننده جشن تکلیف بوده و در قرن هفتم برای فرزندش جشن تکلیف گرفته است. در کتاب التشریف می‌نویسد باید روز تشرّف به تکلیف را از بزرگترین اعیاد قرار داد. می‌گوید روز تکلیف روزی است که خداوند تو را آدم فرض کرده و دستور داده که فلانی از حالا دیگر لازم است نماز بخوانی. قبل از بلوغ تو را خطاب نمی‌کرد. بعد از تکلیف می‌گوید حالا من با تو کار دارم. خدا به گرگ و پلنگ‌های بیابان تکلیف نمی‌فرستد؛ برای تکریم انسان‌ها تکلیف می‌فرستد. آنهایی که لذت خطاب را خوب می‌فهمند تکلیف را زحمت و بار نمی‌دانند. پیغمبر ﷺ وقتی می‌خواهند به بلال بفرمایند اذان بگو می‌فرماید: «أَرِحْنَا يَا بِلَالُ»^۱ راحتی پیامبر ﷺ در شنیدن صدای الله اکبر است، اقامه نماز است، احساس بهجت و زندگی می‌کند نه خستگی و تکلف. آقای قاضی رحمته الله علیه می‌فرمودند اگر در عالم برزخ به ما بگویند نماز نخوانید ما از چه چیزی لذت ببریم! غرض آنکه تکلیف یک تشریف و احترام ویژه از سوی خدا نسبت به بنده است نه بار و زحمت.

شما تصور کنید امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف تشریف فرما بشوند و به هر کسی یک تکلیفی کنند که آقای فلانی تو برو فلان کار را انجام بده و به همه تکلیفی بدهند به جز به شما؛ آنجا انسان چه حسی پیدا می‌کند. با تمام وجود احساس شرمندگی و بی‌خودی بودن و ضعف به او دست می‌دهد که چرا امام مرا تحویل نگرفت، چرا مرا لایق ندانست. اگر امام به ما بفرمایند: «من می‌خواهم شما راحت باشید! برو راحت باش.» شما خواهید گفت: «آقا جان یعنی من لایق نیستم!»

نگاه درست و با معرفت به تکلیف یعنی این که شب عاشورا وقتی امام حسین علیه السلام برای امتحان به یارانش فرمودند که من تکلیف را برداشتم بروید، تمام اصحاب به دست و پای امام حسین علیه السلام افتادند که: «حسین تکلیف را از ما بردار، حسین ما را بیچاره نکن. ما می‌خواهیم تا آخرین قطره‌ی خود با شما باشیم.» آن کسی که خوب می‌فهمد از برداشته شدن تکلیف گریه‌اش می‌گیرد. لذا کسی که به این معرفت برسد نه تنها صبر بر تکلیف می‌کند بلکه با اشتیاق به استقبال آن می‌رود و این از خواص معرفت درست نسبت به جبهه حق است، یعنی هر قدر معرفت و شناخت درست‌تری انسان پیدا کند به جبهه حق، به امام حق، به اولیای حق؛ راه برای او آسان و شیرین می‌شود و تحمل و صبر او چندین برابر می‌شود.





*مرحمت بالازاده

مثل آن نوجوان ۱۳ ساله که خودش به تنهایی از اردبیل به ساختمان ریاست جمهوری تهران می‌رود تا یک حرفی را به رئیس جمهور سید علی خامنه‌ای رضوان الله تعالی علیه بگوید. همه‌ی حرف این است که چرا به من تکلیف نمی‌دهید؟! من بچه نیستم. من هم می‌توانم جبهه بروم. من دوست ندارم مثل آدم‌های ترسو و بزدل بنشینم و جبهه نروم. همین که امام خامنه‌ای رضوان الله تعالی علیه از ساختمان بیرون آمدند، مرحمت بالازاده شروع می‌کند آقا را صدا کردن. امام خامنه‌ای رضوان الله تعالی علیه به اطرافیان می‌فرمایند: «هنوز وقت هست اجازه بدهید آقا پسر بیاید تا ببینم با من چه کار دارد.» مرحمت تا آقا را می‌بیند با گریه و اشک می‌گوید: «آقا! خواهش می‌کنم به آقایان روحانی و مدّاحان دستور بدهید که دیگر روضه حضرت قاسم علیه السلام نخوانند!». حضرت آقا فرمودند: «چرا پسر؟» شهید بالازاده به یک باره بغضش ترکیده و سرش را پایین انداخته و با کلماتی بریده‌بریده می‌گوید: «آقا جان! حضرت قاسم علیه السلام ۱۳ ساله بود که امام حسین علیه السلام به او اجازه داد که به میدان برود و بجنگد، من هم ۱۳ ساله هستم، ولی فرماندهی سپاه اردبیل اجازه نمی‌دهد به جبهه بروم، هر چقدر التماس می‌کنم می‌گوید ۱۳ ساله‌ها را به میدان نمی‌فرستیم، اگر رفتن ۱۳ ساله‌ها به جنگ بداست، پس چرا این همه روضه حضرت قاسم علیه السلام را می‌خوانند؟»

کسی که تکلیف را تکریم خودش می‌داند و بر انجام تکلیف هم صبر می‌کند هم دنیا را دارد هم آخرت. انسان باید برسد به آنجایی که اگر تکلیف نداشته باشد، احساس حقارت و پستی بکند که چرا من تکلیف ندارم. بعد دنبال تکلیفی می‌گردد.

حضرت آقا شهید بالا زاده را جلو کشیده و در آغوش گرفتند و رو به سرتیم محافظانش فرمودند: «آقای...! یک زحمتی بکشید با آقای... تماس بگیرید و بگویید فلانی گفت این آقا مرحمت؛ رفیق ما است، هر کاری دارد راه بیندازید و هر کجا هم خودش خواست ببریدش، بعد هم یک ترتیبی بدهید برایش ماشین بگیرند تا برگردد اردبیل، نتیجه را هم به من بگویید.»

حالا این قضیه هم جالب است؛ همین مرحمت ۱۳ ساله زمانی که به جبهه می‌رود در حین برگشت از یکی از عملیات‌ها در دل شب و تنها و تنها یک بعثی را می‌بیند و او را دستگیر می‌کند. مرحمت به خاطر این که سلاحی نداشته یک چیزی را روی زمین می‌بیند و آن را محکم بر کمر سرباز بعثی می‌گذارد و می‌گوید: «حَرَک» یعنی حرکت کن... این قدرت صبر بر تکلیف و در نتیجه ملحق شدن به جبهه حق است که از انسان ترس و بی‌حرکتی را می‌گیرد، به انسان قدرت و استقامت و شجاعت می‌دهد. دشمن از ترس و وحشت تسلیم او می‌شود و مرحمت در تاریکی شب آنها را به مقر می‌آورد. افسر عراقی از فرماندهی مرحمت پرسیده بود: «من سال‌هاست که در چند کشور دوره‌های چریکی را گذرانده‌ام، تا به حال این اسلحه که سربازان به دست داشت را ندیده‌ام؛ این دیگر چه نوع اسلحه‌ای است؟!» مرحمت نیمه شب با یک اگروز لودر، عراقی‌ها را به اسارت



گرفته و لطف خداوند که شامل حالش شده و خوفی که بر دل عراقی‌ها افتاده بود و شجاعت مرحمت همه، دست به دست هم دادند تا باعث خلق این حماسه بشود.^۱

اگر انسان‌ها نگاه درست به تکلیف داشته باشند، صبر بر تکالیف رازحمت نمی‌بیند بلکه صبر بر تکلیف خدا را مایه عزت و احترام خود به حساب می‌آورد و صبر بر تکالیف برایش آسان‌تر می‌شود.

* سود قطعی

حاج آقا ما اهل سود و منفعتیم؛ ما خیلی از این نگاه‌های عرفانی سر در نمی‌آوریم که تکالیف باعث کرامت انسانی است. آیا اگر صبر کنیم سود و منفعتی به ما می‌رسد؟

اگر کسی به تکالیف الهی صبر کند - که یکی از شئون مهم صبر همین است^۲ - رسیدن به نتیجه قطعی است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در یکی از کلمات حکمت‌آموز خود می‌فرماید: «لَا يَعْدُمُ الصَّبْرُ الظَّفَرَ، وَإِنْ طَالَ بِهِ الزَّمَانُ»^۳ «انسان شکمپا و مقاوم هرگز از دست یافتن به مقصد و آرمان خود محروم نخواهد ماند اگرچه پس از گذشت دورانی طولانی باشد.» خیلی زیبا است؛ حتی در پیروزی حاصل از صبر هم می‌گویند صبور باش ممکن است پیروزی دیر شود اما قطعی است.

۱. به نقل از سایت [الگوی ایرانی](#).

۲. الصبر ثلاثة صبر على المصيبة و صبر على الطاعة و صبر عن المعصية. بحار الأنوار ج ۶۸، ص ۹۲.

۳. عیون الحكم، ج ۱، ص ۵۴۳.

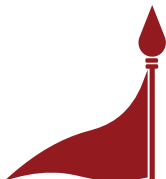
اگر کسی در برابر عصبانیت همسرش صبر کرد خدا پیروزی را به او خواهد داد. کسی که در برابر مال حرام صبر کند قطعاً ثمرش را خواهد دید؛ خدا رزق کسی را با مال حرام افزایش نمی‌دهد و رزق کسی را هم به خاطر صبر بر مال حلال کم نمی‌کند بلکه خدا تضمین کرده صبر کردی من سود صبرت را به تو می‌دهم. اما اگر عجله کردی و خواستی بدون تلاش با مال حرام به ثروت برسی، من خدا اثر این مال حرام را به تو خواهم چشانم.

* عرصه‌های صبر

صبر چند عرصه دارد. دستور ویژه خدا به مومنین در آیه ۲۰۰ سوره آل عمران این است: «**اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا**»

۱. صبر فردی

عرصه اول صبر، صبر فردی است؛ اینکه انسان به صورت فردی بر انجام تکالیف و فرائض الهی و ترک محرمات صبر می‌کند. طبق همان حکمتی که از آقا امیرالمؤمنین علیه السلام بیان شد؛ خدای متعال در ازای صبوری انسان می‌گوید من پیروزی را به خاطر صبر به تو می‌چشانم هرچند گاهی ممکن است زمان آن طولانی باشد. لذا کسی که در برابر گناه صبر می‌کند در همین دنیا نفعش را می‌بیند. کسی که در به دست آوردن رزق حلال صبر می‌کند در همین دنیا خدا به او طعم ظفر و پیروزی را می‌چشانم.



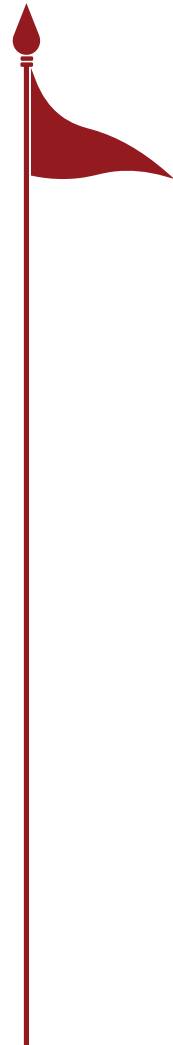
کربلایی کاظم یک روستایی اهل ساروق اراک بود. او سواد نداشت اما خیلی حلال خور بود. کربلایی کاظم در مزرعه ارباب کار می‌کرد. بعد از مدتی متوجه شد با اینکه زکات به اربابش تعلق گرفته اما ارباب زکاتش را نمی‌دهد. به او گفت: «ارباب ما رزقمان را از شما می‌گیریم و برای زن و فرزندان خود می‌بریم. زکات بده، زکات واجب است.» ارباب مدام می‌گفت باشه می‌دهم اما اعتنایی نمی‌کرد. کربلایی کاظم متوجه شد که ارباب زکات ده نیست. تصمیم گرفت از آن شغل بیرون بیاید - صبر بر طاعت، امید و انگیزه را از دست ندادن، سختی را تحمل کردن - خب الان بی‌کار شده باید کجا کار کند؟ نمی‌داند. زمانی که کسی با خدا معامله بکند دیگر برای خدا تعیین تکلیف نمی‌کند؛ خود خدا خدایی‌اش را بلد است؛ من باید بندگی بلد باشم.

کربلایی می‌رفت هیزم از بیابان جمع می‌کرد و به ده می‌آورد و می‌فروخت و یک پول بخور و نمیر گیرش می‌آمد. کربلایی کاظم با اینکه می‌توانست کار خودش را داشته باشد اما در برابر تکلیف خدا و رزق حلال با تمام سختی‌هایش صبر کرد و خدا هم پاداش صبر او را داد. یک روزی از بیابان با خستگی زیاد و همراه با پشته‌ی هیزم به روستا می‌آمد. در آستان امامزاده‌ای نشست تا خستگی در بکند. دو تا سید بسیار زیبا که می‌دانست مال اینجا نیستند به او گفتند: «کربلایی بیا با هم به امامزاده برویم تا زیارت کنیم.» یکی از آن سادات به او گفت: «کربلایی کاظم این کتیبه‌ها را می‌توانی بخوانی.» گفتم: «آقا سید سواد ندارم.» آن سید بزرگوار گفت: «کربلایی بخوان، تو

می‌توانی بخوانی.» گفت: من از شدت ابهت غش کردم. زمانی که به هوش آمدم دیدم تمام کتیبه‌ها را می‌توانم بخوانم؛ تمام قرآن به او الهام شده بود! اولین کسی که ایشان را کشف کرد شهید نواب صفوی بود. او آمده بود برای تبلیغ در روستای اینها، فهمید که خدا خیلی به او عنایت کرده است. ایشان را آورده بودند نزد علمای قم! خوشا به حال آن کسانی که صبر بر تکلیف الهی دارند. هر کسی بر تکلیف الهی صبر کند خدا به او عنایت خواهد کرد.

هیچ کسی با صبر چیزی را از دست نمی‌دهد. صبر سود محض است. کسی که در برابر نگاه حرام صبر می‌کند خدا به او لذتی می‌چشاند و یا همسری می‌دهد که او را راضی کند و اگر در دنیا نشد در آخرت او را راضی خواهد کرد.

صبر باعث می‌شود انسان در میانه‌ی راه ناامید نشود و به او نیروی ماندن در مسیر، حرکت و پیشرفت می‌دهد. گاهی انسان بر بد اخلاقی همسرش صبر می‌کند و سعی می‌کند با رفتار درست او را اصلاح کند اما بعد از یک مدت خسته می‌شود. شاید یک عده بگویند چرا جوابش را نمی‌دهی، چرا حقّت را نمی‌گیری، چرا طلاق نمی‌گیری. برخی ممکن است خسته شوند و طلاق بگیرند در حالی که اگر پرده‌ها کنار می‌رفت و حقایق کشف می‌شد مشاهده می‌کرد که اگر یک سال دیگر مثلاً صبر می‌کرد این کار او به ثمر می‌نشست و طرف مقابل از کارش شرم‌منده می‌شد یا نه ظرفیت تحمل او را افزایش داده و درازای آن رحمت و برکت دیگری بر او نازل می‌کرد.



• ۲. صبر اجتماعی

عرصه دیگر صبر، صبر اجتماعی است که آیه «وَصَابِرُوا» بیشتر توجه دارد به صبر دسته‌جمعی جامعهٔ مومنین در برابر دشمنان. اگر یک ملتی آنقدر با عظمت شدند که همه با هم صبر و استقامت کردند و در برابر تحریم‌ها و تهدیدهای دشمن محکم ایستادند در اینجا هم پیروزی قطعی است، بلکه پیروزی در آن به مراتب از صبرهای فردی بالاتر است.

«امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه‌ی «قاصعه» تحوّل زندگی مستضعفان تاریخ و پیروزی آنان بر جباران و کامیابی ایده‌های شریف ایشان را چنین تحلیل می‌کند:

«حَتَّى إِذَا رَأَى اللَّهُ حِدَّ الصَّبْرِ مِنْهُمْ عَلَى الْأَذَى فِي مُحَبَّتِهِ وَ الْإِحْتِمَالِ لِمَكْرُوهِ مِنْ خَوْفِهِ» زمانی که خدا ببیند بندگانش در راه دوستی و محبت او، با جدیت تمام سختی‌ها را تحمل می‌کنند و از ترس خدا ناراحتی‌ها را به جان می‌خرند. «جَعَلَ لَهُمْ مِنْ مَضَائِقِ الْبَلَاءِ فَرْجاً» آن وقت برایشان از میان گرفتاری‌ها و تنگناها گشایشی قرار می‌دهد. «فَأَبْدَهُمُ الْعِزَّ مَكَانَ الذُّلِّ، وَ الْأَمْنَ مَكَانَ الْخَوْفِ» پس به جای ذلت، عزت به آن‌ها می‌دهد و به جای ترس، امنیت می‌بخشد. «فَصَارُوا مُلُوكاً حُكَّاماً، وَ أَيْمَةً أَعْلَاماً» در نتیجه، آن‌چنان عزیز و بزرگ می‌شوند که گویی پادشاهانی حکمران و پیشوایانی نامدار هستند. «وَبَلَغَتِ الْكَرَامَةُ مِنَ اللَّهِ لَهُمْ مَا لَمْ تَذْهَبِ الْأَمَالُ إِلَيْهِ بِهِمْ»^۱ و چنان مقام و کرامتی از طرف خدا به آن‌ها می‌رسد که تصورش را هم نمی‌کردند.^۲

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۲. کتاب صبر امام خامنه ای، ص ۱۸.

خدایا تو شاهی که ملت مسلمان ایران سال‌ها در برابر تحریم‌ها و آزارهایی که به خاطر شیعه بودن و دفاع از مظلومین انجام داده صبر کرده، همان طور که رهبر شهیدمان رَضَوَاللّٰهُ تَعَالٰی عَنْہُ فرموده بودند این ملت صبار و شکور است.^۱ کسی که صبر کند، ظفر و پیروزی قطعی است. به فضل خدا اگر ما این راه صبر و استقامت عزتمندانه را ادامه دهیم، به آنچنان پیروزی خواهیم رسید که حتی تصورش را هم نمی‌توانستیم بکنیم. این همان وعده‌ی قرآن^۲ و وعده‌ی رهبر شهیدمان رَضَوَاللّٰهُ تَعَالٰی عَنْہُ است که فرمود: «می‌دانم که خدای متعال اراده فرموده است که این ملت را به متعالی‌ترین درجات برساند و بداند که بدون تردید **إن شاء الله** ملت ایران به برکت اسلام و نظام اسلامی به عالی‌ترین درجات یک ملت در حد و اندازه ملت ایران خواهد رسید.»^۳

علت شکست جبهه حق

حاج آقا شما می‌فرمایید هر کسی در راه حق صبر کند پیروزی او حتمی است اما ما داریم می‌بینیم که یک جاهایی جبهه حق در برخی موارد شکست خورده است. به عنوان مثال با اینکه قیام امام حسین علیه السلام در نهایت صبر بود اما نتیجه‌اش شکست بود. در قیام زید هم همین طور.

۱. «جامعه‌ی ایرانی به نظر ما یک جامعه‌ی صبار و شکور است؛ ملت ما ملت پراستقامتی است و ملت شکرگزاری است. در طول این سالهای متمادی، ملت ایران همواره سپاسگزار الطاف الهی در طول این سالها بوده است» بیانات امام شهید سید علی خامنه‌ای در خطبه‌های نماز جمعه تهران. (۱۳۸۹/۱۰/۲۷)

۲. از جمله «وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِيَنَّهُمْ مَاءً غَدَقًا» سوره جن، آیه ۱۶

۳. بیانات امام شهید سید علی خامنه‌ای در دیدار اقشار مختلف مردم قم به مناسبت سالروز قیام نوزدهم دی. (۱۳۹۶/۱۰/۱۹)



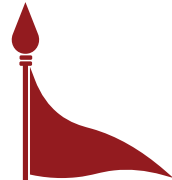
این طور نیست؛ اگر انسان با دقت به این عالم نگاه کند متوجه می شود که هر چیزی در این دنیا نیاز به زمان دارد و زمان هر پدیده ای با دیگری متفاوت است؛ مثلاً درختی که ۷ سال طول می کشد تا به محصول بنشیند باید باغبان هفت سال صبر کند، زحمت بکشد، آبیاری کند تا این درخت به بار بنشیند. لذا کار هر روز و هر ساعت این باغبان پیش از آنکه از آن روز و آن ساعت بگذرد نتیجه بخش بوده است و آنان، نتیجه ی صبر هر لحظه را بلافاصله پس از آن لحظه به دست آورده اند. دو سال کوشش این باغبان، دو سال این درخت را به باروری نزدیک می سازد. اگر این کوشش نباشد میوه ی این درخت دو سال دیرتر به دست می آید و شاید اساساً وقت باروری درخت تلف گردد... در این میان ممکن است سرمای شدیدی هم بیاید و برخی از شاخه های درخت از شدت سرما خشک شود اما اصل درخت از بین نرفته و این درخت به خاطر صبر و استقامت باغبان بالاخره در ۷ سالگی و نهایتاً ۸ سالگی به ثمر می نشیند. اگر توقع داشته باشد درختی که ۷ سال زمان می برد تا به بار بنشیند، یک ساله محصول بدهد این توقع کاملاً بی جا است.^۱

خداوند در قرآن مَثَل جبهه حق را اینگونه بیان کرده که جبهه حق ابتدا یک جوانه ی کوچک است: «كَزْرَعٍ أَخْرَجَ شَطْأً»^۲؛ خب این جوانه برای تبدیل شدن به یک درخت تنومند و پُر محصول نیاز به زمان ندارد؟ «فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ»^۳ پس این

۱. کتاب صبر امام خامنه ای، ص ۵۸.

۲. سوره فتح، آیه ۲۹.

۳. همان.



درخت آهسته آهسته با صبر مومنین تقویت می شود تا بزرگ شود و شاخه هایش محکم شود. تمام انبیا و اولیا و خوبان که در این مسیر صبر و استقامت کرده اند و از تهدیدها و تطمیع های دشمن نهراسیده و به مسیر خود ادامه داده اند مانند باغبان هایی هستند که یکی پس از دیگری درختی را مراقبت کرده اند. لذا هر کدام به سهم خود به رشد این شجره ی طیبه کمک کرده اند. جبهه حق یک شجره طیبه ای است که هرگز نه تنها خشک نخواهد شد بلکه در هر برهه ای از زمان در حال نزدیک شدن به دوران ثمردهی خود بوده و هست و هر کسی در مسیر جبهه حق تلاش کند، صبر و استقامت او قطعاً ثمر خواهد داد و این درخت را به محصول نزدیک تر می کند. این شجره آنقدر بزرگ می شود که همه را متعجب می کند: «يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِظَ بِهِمُ الْكُفَّارُ»^۱ و کافران را به خشم می آورد؛ در هر برهه ای از تاریخ که اهل حق و باطلی رویاروی هم بوده اند این اتفاق در جریان بوده ولی میوه و ثمره حقیقی و نهایی این درخت در زمان ظهور خواهد بود که جبهه کافران و مستکبران در اوج خشم و نفرت برای همیشه نابود خواهند شد.

لذا تمام وقایع تاریخی یک نسبتی با ظهور دارند. هر کسی در جبهه حق صبر و استقامت کند، این صبر و استقامت او در ظهور اثر می گذارد. روز قیامت ارزش حقیقی صبر و تحمل هر شخص و جریان در راه جبهه حق معلوم می شود که این صبر شما در راه حق یا خدای ناگفته بی صبری شما چقدر، چند روز، چند سال، چند قرن ظهور را جلوتر یا عقب تر انداخت. آنجا به شما ملت ایران ان شاء الله



خواهند گفت: صبر و استقامتی که در راه حق کردید ۱۰۰ سال و یا ۱۰۰۰ سال ظهور را جلو انداخت و چقدر انسان با این جمله خوشحال می‌شود.

هر دسته و جریان حقی که در برهه‌ای از دورانی چند هزار ساله در این مسیر صبر کرده، یعنی خسته نشده و به تلاش و حرکت خود ادامه داده مثل همان باغبانی است که دو سال یک درخت را آبیاری کرده؛ او می‌رود و مراقبت از درختان را به دیگری می‌دهد. صبر و تلاش مومنین برای رشد این شجره‌ی طیبه به هیچ وجه نابود نمی‌شود بلکه سرمایه‌ای است تا دیگری بیاید و این درخت را آبیاری کند و رشد دهد و به دست صاحب نهایی برساند.

* جایگاه صبر حضرت سیدالشهداء علیه السلام و یاران ایشان در رشد جبهه حق

از آنجا که امام حسین علیه السلام و یاران ایشان نهایت صبر را در این مسیر داشتند بیشترین رشد را در تقویت جبهه حق و مسئله‌ی ظهور داشته‌اند.

امام حسین علیه السلام صبر عجیبی داشت. در ابتدای حرکت، بزرگان، محدثین، شخصیت‌های برجسته، آدم‌های موجّه، عقلا و دلسوزان مکرّر می‌آمدند و به امام حسین علیه السلام می‌گفتند: «آقا! شما با این کار خود، عملی را انجام می‌دهید که فایده ندارد. به خود و خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله خسارت وارد می‌کنید. با این کار، اهل حق را ذلیل می‌کنید!» از این حرف‌ها می‌زدند. از همان ابتدا که امام حسین

عَلَيْهِ السَّلَامُ قصد داشت از مکه حرکت کند تا شب عاشورا. امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ در مقابل همه‌ی این حوادث صبر کرد و از تلاش در مسیر حق ناامید نشد.

صبر کردن در مقابل این خیرخواهی‌های ناشیانه، کار بسیار عظیمی است. صبر کردن، خیلی قدرت می‌خواهد. صبر کردن فقط در مقابل فشارها و مصائب جسمانی نیست. صبر کردن در مقابل فشارهای مصلحت‌طلبی و مصلحت‌جویی و رها نکردن راه بَیِّن و روشن و رشد، آن صبر عظیمی است که امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ انجام داد. بعد هم روز عاشورا، در مقابل آن وضع جانکاه که بدنِ یکی یکی از دوستان و اهل بیتش را در مقابل چشمان مبارک حضرت قطعه قطعه کردند، دوباره صبر کرد. این‌طور نبود که مثلاً یک بمب بیفتد و عده‌ایی کشته شوند؛ نه. هر نفر از اصحاب و اهل بیت عَلَیْهِمُ السَّلَامُ که می‌رفتند، مثل این بود که یک عضو یا قطعه‌ای از بدن مبارک آن حضرت را جدا کردند و ایشان برای تک‌تک آنها آنچنان صبری کردند که به تعبیر حضرت در زیارت ناحیه مقدسه: «قَدْ عَجَبْتُ مِنْ صَبْرِكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ»؛ حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ جرعه‌های صبر را نوشید و به واسطه‌ی صبری که داشت به آن هدفی که می‌خواست رسید؛ صبری که اسلام و قرآن و تشیع را برای همیشه تاریخ زنده کرد.

اگر امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ این کار را نمی‌کرد، همان‌طور که در طول آن پنجاه، شصت سال پس از رحلت پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ، آن‌طور اسلام تغییر یافته بود و به آنجا رسیده بود که بتوانند جگرگوشه‌ی آن حضرت را به قتل برسانند، اوضاع خیلی فرق می‌کرد. پس از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ، کار به



جایی رسید که در دنیای اسلام، مانند امام حسین علیه السلام، زینب کبری علیه السلام، فرزندان و جگرگوشه های پیغمبر صلی الله علیه و آله را علناً و صریحاً کشتند و اسیر کردند. اوضاع خیلی فرق کرده بود. حالا اگر امام حسین علیه السلام آن کار را نمی کرد، به فاصله ی اندکی اسلام از بین می رفت. امام حسین علیه السلام در واقع به مثابه ی آن میخ عظیمی شد که این خیمه ی طوفان زده را با خون خود نگه داشت. این، نه تنها بزرگ ترین حماسه ی تاریخ اسلام، بلکه بزرگ ترین حماسه ی تاریخ است.^۱

امروز که جهان از هر زمانی بیشتری به شناخت راه اباعبدالله تشنه تر شده است و آثار انقلاب عظیم حسین را در انقلاب ملت امام حسینی ایران به عیان دیده، زمان صبر و استواری بیشتر است نه زمان عقب گرد و تسلیم! به تعبیر رهبر شهید انقلاب رضوان الله تعالی علیه: «به قله ها نزدیک شده ایم. نباید خسته بشویم. امروز روز خسته شدن نیست، روز ناامید شدن نیست»^۲ خستگی همان بی صبری است؛ بی صبری ممنوع! ما إن شاء الله.

• ۳. اتصال به امام

دو عرصه از عرصه های صبر که برای ماندن و حرکت در جبهه حق لازم است بیان شد؛ اما عرصه سوم که به منزله جان و روح دو عرصه دیگر است «**رابطوا**» است؛ یعنی بروید با امامتان مرتبط بشوید، ربط

۱. برگرفته از کتاب آفتاب در مصاف، ص ۵۷۱.

۲. بیانات امام شهید سید علی خامنه ای در دیدار فرماندهان سپاه پاسداران. (۱۴۰۲/۵/۲۶)

پیدا کنید، محکم و استوار به این حبل الهی متصل بشوید. و البته فقط کسی می‌تواند با امام خودش همراه شود و بماند که اهل صبر باشد: «أَلَا وَلَا يَحْمِلُ هَذَا الْعَلَمُ إِلَّا أَهْلُ الْبَصَرِ وَالصَّبْرِ»^۱

جبهه حق سختی‌ها در پی دارد، بدون صبر امکان ادامه دادن و ماندن در آن نیست. به همین خاطر امام حسین علیه السلام در روز عاشورا مجدداً مهم‌ترین توصیه‌شان به اصحاب خود که باوفاترین و خالص‌ترین انسان‌های تاریخ جبهه حق اند همین است: «صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ»^۲ ای انسان‌های با کرامت در این لحظات آخر صبر کنید.

* روضه

امشب امام حسین علیه السلام رسید به کربلا؛ اما چطور صبر کرد آن لحظه‌ای که اسب از حرکت باز ایستاد و چهره تک‌تک فرزندان و پاره‌های تن حضرت از جلوی چشمانشان عبور کرد، چطور صبر کرد که می‌دانست رقیه و سکینه؟ سهما؟ در حالی که داغدار پدر و عمو و برادرها خواهند شد در این صحرا آواره خواهند شد، راز این صبر را باید از نجوای حسین علیه السلام در آخرین لحظات پرسید، راز این صبر را باید هنگام وداع حسین علیه السلام پرسید که فرمود: «هُوَ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بَعِيْنُ اللَّهِ»^۳ خدایا همین که تو می‌بینی همه‌ی اینها را بر من حسین آسان می‌کنند...

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳.

۲. نوادر الأخبار ج ۱، ص ۳۱۴.

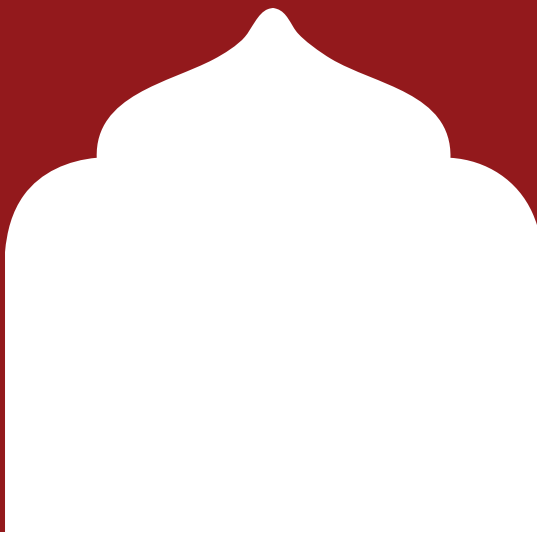
۳. اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۱۶.



اما برویم برای امام حسین علیه السلام در آن لحظات آخر یکدفعه شروع
کرد به مناجات با خدا و فرمود: «صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ يَا رَبِّ لَا إِلَهَ سِوَاكَ،
يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ»^۱
«أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ
يَنْقَلِبُونَ»

۱. مقتل الحسين، موسوی مقرر، عبدالرزاق، ص ۲۸۳.

شب سوم



عزیزترین مظلوم تاریخ

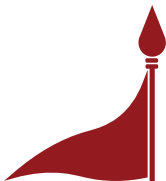
* سردار عزت در قصر فرعون

قرآن از یک بانویی نام می برد که در بهترین خانه که نه، در بهترین قصر زندگی می کرد، قصرهایی ساخته شده از سنگ های غول پیکر زمرد و مرمر و یاقوت. ثروتی غیرقابل باور، بهترین وسائل و امکانات متناسب، بهترین تفریحات، بهترین غذاها، چندین خدمتگزار و همسری که پادشاه آن سرزمین بود.

یعنی اگر بخواهیم مثال بزنیم از اوج لذتی که یک شخص در زندگی می‌تواند به آن برسد، برای او فراهم بود. سال‌ها گذشت و این بانو با مفهومی آشنا شد که تمام لذت‌هایی که تا به حال تجربه کرده بود برایش بی‌معنا شد، او شاید قبل از آن گمان می‌کرد، عزیزترین و خوشبخت‌ترین انسان روی زمین است، اما وقتی با این معنای لذت‌بخش حقیقی آشنا شد، کار به جایی رسید که حاضر شد، سخت‌ترین شکنجه‌ها را تحمل کند اما این معنای حقیقی را در دل خود نگه دارد.

سخن از جناب آسیه علیها السلام است، یکی از چهار بانوی ردیف اول عالم ملک و ملکوت، کسی که وقتی معنای ایمان به خدا در پرتوی نور هدایت موسی کلیم‌الله را احساس کرد، وقتی حس کرد، آنچه همسر ظالمش فرعون، به آن افتخار می‌کرده، پست فطرتی و ظلم و جنایت بوده، تکبر بوده، بی‌خبری از خالق هستی بوده، وقتی اطمینان قلبی و عزّت حاصل از بندگی خالق مُلک و ملکوت را درک کرد، حاضر نشد این لذت راحتی باز جرّگش شدن در صحرای سوزان مصر، در حالی که میخ‌کوب به زمین شده و تخته‌سنگی بزرگ روی او نهاده شده عوض کند. او مگر چه چیزی را درک کرد، که حتی حاضر شد، وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها را برای آن تحمل کند؟

می‌خواهیم از مفهومی صحبت کنیم که شاه‌کلیدِ عاقبت‌بخیری است! همان چیزی که جناب آسیه علیها السلام آن را درک کرد، همان چیزی که اباعبدالله الحسین علیه السلام با شهادتش آن معنا را برای همیشه باقی



نگاه داشته و در دل ها پرورش داد؛ مفهوم عزّت! مفهومی که فرعون نتوانست با تمام سلطنتش و با تمام ابزار شکنجه و قدرتتش، این احساس شکوه مندی را از آسیه علیها السلام بگیرد.

* عزت، سرمایه‌ی از بین نرفتنی

شاید برخی تصور کنند عزت و ذلت امری اتفاقی است یعنی اگر ثروت، جایگاه و مقام به انسان رو بیاورد، نزد دیگران عزیز می‌شود، و اگر روزگار به او پشت کند و فقر و بیماری سراغش بیاید، ذلیل است و عزتش را از دست می‌دهد. اگر او را مسخره کنند، ذلیل می‌شود و اگر برایش سوت و کف و هورا بکشند، عزیز می‌شود.

اما این تصور، کاملاً نادرست است. حقیقت آن است که اگر انسانی عزیز شود، هیچ‌کس نمی‌تواند او را ذلیل کند؛ حتی اگر زیر شُم اسب‌ها بدنش پایمال شود. و اگر کسی ذلیل شود، نه ثروت، نه قدرت، نه موقعیت و نه شهرت، و نه هیچ چیز دیگری نمی‌تواند به او عزت ببخشد. «لَا مُعَزَّ لِمَنْ أَذَلَّتْ وَلَا مُذِلٌّ لِمَنْ أَعَزَّتْ»^۱ «هر که را تو خوار کنی، هیچ‌کس نتواند عزیزش کند و هر که را تو عزیز داری، هیچ‌کس نتواند خوارش گرداند.»

عزت، شاه‌کلید عاقبت به‌خیری است و ذلت، مهم‌ترین عامل عاقبت به‌شری است. اگر انسانی همه عمر خود را صرف رسیدن به عزت کند، همین برای عاقبت به‌خیری او کافی است. و اگر کسی دچار ذلت شود، حتی اگر اهل نماز و روزه و مسجد و شب‌زنده‌داری باشد، هر لحظه ممکن است از جبهه حق خارج گردد.

تعریف واقعی عزت...

عزت یعنی حس اقتدار درونی؛ یعنی درون انسان آن قدر مستحکم و نیرومند باشد که نه دشمن، نه چالش‌ها و موانع، نه مال و ثروت، نه شهوات و نه هیچ عامل دیگری نتواند بر تصمیم و رفتار او اثر بگذارد.^۱ عزت یعنی این حس اقتدار درونی که هیچ عامل دیگری نمی‌تواند بر تصمیم و رفتار انسان اثر بگذارد. عزت همان قدرت درونی است که انسان احساس می‌کند به یک جبههٔ قدرتمند به فرماندهی خودِ خدا متصل است و در برابر تهدیدها و تطمیع‌ها ذره‌ای تحت تأثیر قرار نمی‌گیرد. عزت یعنی انسان در درون خود به نقطه‌ای برسد که اراده‌اش اسیر فشارهای بیرونی نباشد.

عزیز بودن یعنی این، و این معنا با مال و ثروت و نوچه و بله‌قربان‌گو حاصل نمی‌شود، چه بسیارند اهل ثروت و قدرتی که خوار و ذلیل در برابر اراده‌های خارجی هستند، این عزت نیست، به چنین افرادی عزتمند نمی‌گویند. عجب! پس انسان در اوج قدرت و ثروت مادی هم ذلیل است، اگر خود را به عزت الهی و جبههٔ عزتمندِ حق متصل نکند.

لذا عامل ذلت، فقر و بیماری نیست، انسان در اوج فقر و بیماری هم می‌تواند عزیز باشد. متأسفانه ذلت را اشتباه تعریف کرده‌اند. ذلت یعنی «ضعف درونی؛ وابستگی اراده و تصمیم به عوامل بیرونی مثل ترس، مال، شهوت یا رضایت دیگران». چه مفاهیم عجیبی هستند این عزت و ذلت! مفاهیمی که به هیچ وجه با قدرت

۱. «عزت یعنی چه؟ عزت به معنای ساخت مستحکم درونی یک فرد یا یک جامعه است که او را در مقابله با دشمن، در مقابله با موانع، دارای اقتدار می‌کند و بر چالش‌ها غلبه می‌بخشد.» بیانات امام شهید سید علی خامنه‌ای در مراسم سالگرد رحلت امام خمینی (ره) (۱۴/۳/۱۳۹۱).



و ثروت عالم ماده نمی شود آنها را در کسی جابه جا کرد! نه فرد ذلیل و وابسته اسیر هوا و هوس و خیالات را با پول و قدرت می شود عزیز کرد، و نه فرد عزیز را با فقر و شکنجه و بیماری و تبعید و ... می شود ذلیل و برده خود نمود!

• پایی که برای عزت جا ماند

کتاب پرمعنایی است به نام «پایی که جا ماند» از سید ناصر حسینی پور، نوجوانی که در دوران اسارت فقط ۱۶ سال سن داشت. رهبر شهیدمان در تقریر این کتاب می نویسد:

«مطالعه این کتاب از یک سو موجب احساس شگفتی و تحسین و احساس عزت است و از سوی دیگر موجب احساس غم و خشم و نفرت!»^۱

می نویسد: در روز دوشنبه بیست و یکم آذر ۱۳۶۷ نگهبان بعثی وارد بازداشتگاه شد و خبر از مسابقه تیراندازی داد. همه خوشحال بودیم اما ناگهان دیدیم بعثی ها عکس امام خمینی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ را سیل قرار دادند و گفتند در مسابقه دارت باید به طرف عکس رهبرتان نشانه گیری کنید. برای قسمت های مختلف عکس حضرت امام رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ امتیازاتی مشخص کرده بودند. چشم و پیشانی و عمامه ۱۰ امتیاز، چانه و گونه ۸ امتیاز، محاسن ۶ امتیاز و خود عکس ۴ امتیاز. وقتی بچه ها از جریان مسابقه باخبر شدند، شروع کردند به اعتراض و نپذیرفتن شرایط مسابقه، بعثی ها عصابانی شده و شروع کردند به زدن بچه ها، اما غیرت بچه ها اجازه نمی داد در چنین مسابقه ای شرکت کنند.

۱. یادداشت تجلیل امام شهید سید علی خامنه ای از کتاب «پایی که جا ماند»

می‌گوید: نگهبان بعثی که نامش هم ولید بود، به سراغ من آمد و به من پيله کرده که در این مسابقه شرکت کنم، گفتم: «در خط مقدم، با اینکه پايِم قطع شده بود و فقط به یک تیکه پوست و رگ وصل بود، به خاطر اینکه حاضر نشدم به امام توهین کنم افسر شما دو گلوله به هر دو پايِم شلیک کرد، حالا تو می‌خواهی که من عکس رهبرم را نشانه‌گیری کنم؟! به خدا اگر بمیرم این کار را نمی‌کنم.»

ای جانم به این غیرت! اینها افسانه نیست، اینها واقعیت‌هایی است که امروز و همیشه به آن نیاز داریم - ولید گفت: «پس باید سرخودت را به جای عکس خمینی رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ نشانه‌گیری کرد!» گفتم: «سر من فدای یک تار موی امام!» اینجا بود که نگهبان نتوانست تحمّل کند و با کابل و لگد چند نفری افتادند به جانِ این نوجوان ۱۶ ساله^۱.

این عزّت است، نفوذناپذیر است، محکم است، در مقابل آن، ذلّت است؛ فرد ذلیل شخصیت ثابتی ندارد؛ شخصیت او تابع شرایط و اتفاقات است. او با این که می‌داند یک کاری درست نیست اما به خاطر ضعف درونی انجامش می‌دهد، یکی از دلایل عمده لذت نبردن‌ها و احساس آرامش نداشتن در زندگی‌ها همین است، ذلیل بودن فرد در مقابل سلايق بی‌نهایت و متفاوت مردم!

۱. «عزّت یعنی آن اقتدار مطلق که هرگز ضعفی همراه آن نیست، عجزی همراه آن نیست.» (تفسیر سوره منافقون، گفتار ششم، ص ۱۱۶)

*برده‌داری مدرن با تحقیر

شیطان ابتدا عزت انسان را خرد می‌کند؛ وقتی انسان احساس حقارت کرد، ناخداگاه برده او می‌شود و هر چه شیطان بخواهد، بر او تحمیل می‌شود. این دقیقاً همان روشی است که جبهه باطل در طول تاریخ به کار بسته است. قرآن درباره روش فرعون برای به کار گرفتن قوم خود و کار کشیدن از آنها می‌فرماید: «فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاغُوهُ»^۱ یعنی فرعون قوم خود را تحقیر کرد و در نتیجه آن‌ها مطیعش شدند. این روشی ثابت جبهه باطل از اوّل تاریخ تا آخر است: تحقیر انسان‌ها و از بین بردن عزت درونی آن‌ها، و سپس سوار شدن بر گرده آنان.

روش اصلی مستکبرین امروزی از جمله آمریکا و غرب همین مدیریت بر اساس ذلت است؛ برده‌داری مدرن! همان‌طور که فرعون فرمانروایی خود بر مصر و کاخ و قصر و امکانات مادی خود را به رخ می‌کشید که «وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي»^۲ جبهه غرب به فرماندهی آمریکا نیز خود را «کدخدا» و فرمانروای جهان معرفی می‌کند؛ منتهی با ابزار و زبان امروزی، با رسانه، با فیلم و سریال، با انواع تبلیغات و شبکه‌های اجتماعی جوری درست و غلط را با هم مخلوط کرده و جوری جلوه می‌دهند که گویی تمام علم، ثروت، تمدن، قدرت و خوبی‌های دنیا در اختیار آنهاست و سایر ملت‌ها تنها در سایه بندگی آنها می‌توانند به نان و نوایی برسند! آن‌چنان فیلم می‌سازند که

۱. سوره زخرف، آیه ۵۴.

۲. سوره زخرف، آیه ۵۱.

بیننده را سحر می‌کند، تصور می‌کند بهترین زندگی دنیا را اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها دارند، کاری می‌کند که در برابر قدرت و ابهتش خوار و ذلیل باشی. قدرتی که عمده آن به خاطر احساس ذلت ملت‌ها در برابر او به دست آمده، وقتی ملتی احساس ذلت کرد، بر نمی‌خیزد، منتظر می‌ماند تا غرب سرپایش کند! جمله معروفی که در دوران پهلوی حسن تقی‌زاده گفته بود که: «ما برای پیشرفت باید از فرقِ سرتا نوک انگشتان پا فرنگی شویم»^{۳۲}، یا رزم‌آرا (نخست وزیر وقت) که اظهار داشته بود: «ایرانی‌ها بدون کمک غرب یک لوله‌نگ (آفتابه) هم نمی‌توانند بسازند»^{۵۴}

۱. «اگر ملتی از داشته‌های خود غافل بشود، توانایی‌های خود را نبیند، پیشرفتهای خود را باور نکند، تحقیر خواهد شد؛ وقتی تحقیر شد، خود را حقیر دید، آماده‌ی تسلیم در مقابل دشمن خواهد شد؛ این ترفندی است که دشمنان دارند دنبالش میکنند و انجام میدهند». بیانات امام شهید سید علی خامنه‌ای در دیدار روز میلاد امیرالمؤمنین (ع) و در سالگرد شهید سلیمانی (۱۳۸۴/۱۰/۱۳)

۲. روزنامه کاوه (شروع دوره‌ی جدید)، شماره ۷، ذی القعدة ۱۳۳۸ (ژوئیه ۱۹۲۰)

۳. «آن مرد مجذوب مفتون دانش غربیها میگفت: ما باید از فرق سرتا نوک پا غربی شویم. چرا؟ ما ایرانی هستیم و باید ایرانی بمانیم. ما مسلمانیم و باید مسلمان باشیم. آنها بیشتر از ما علم دارند؛ خوب، ما میرویم علمشان را یاد میگیریم؛ چرا باید عادات و فرهنگ و رفتار و آداب معاشرت آنها را یاد بگیریم». بیانات امام شهید سید علی خامنه‌ای در دیدار دانشجویان و اساتید دانشگاه‌های استان همدان (۱۳۸۳/۰۴/۱۷)

۴. رزم‌آرا نخست وزیر پهلوی در جلسه خصوصی با حضور فراکسیون اکثریت مجلس گفته بود که «ایرانی خودش لوله‌نگ را هم نمی‌تواند بسازد» (۱۳۲۹/۱۰/۰۲)

۵. «همه‌ی ابزارهای فرهنگی و تبلیغی در طول صد سال یا بیشتر به‌کار گرفته شد، تا این ملت را به خودشان بدبین کنند - یکی از شخصیت‌های سرشناس معروف می‌گفت: ایرانی، یک لوله‌نگ نمی‌تواند بسازد! - لوله‌نگ یعنی آفتابه گلی؛ آن زمانها از گل، آفتابه درست می‌کردند. این جور این ملت را تحقیر می‌کردند». بیانات امام شهید سید علی خامنه‌ای در دیدار بسیجیان (۱۳۸۴/۰۹/۰۷)

• سم مهلکِ خود تحقیری

فیش منبر محرم

• شب سوم •

۷۱



جریان خود تحقیری در همیشه تاریخ بوده و البته روزی رخت بر خواهد بست، الان هم تک و توک همین جریان خود تحقیق را می بینید در کشور، البته بعد از قضایای جنگ ما با رژیم صهیونیستی و آمریکا کم کم این حرف ها دارد کم رنگ می شود اما باز هم هستند، افرادی که ذلت در اعماق وجودشان رسوخ کرده، فرقی هم نمی کند، تحصیل کرده، بی سواد، هنرمند، بی هنر همه قشری هست، چون مسئله دل است، مسئله ذلت و عزت با چهار تا کلمه و هنر به خرج دادن درست نمی شود، همین چند سال پیش یکی از همین ها گفته بود بگذارید با خود روراست باشیم ما به جز پخت آبگوشت بزباش و قورمه سبزی در هیچ تکنولوژی صنعتی نسبت به جهان برتری نداریم!^۱

نه اینکه فکر کنید اینها واقعاً دشمنی داشته باشند، نه، بعضی از اینها عناد و دشمنی ندارند ولی واقعاً ذلت و حقارت در وجودشان نفوذ کرده، درد واقعی اینجاست. می گفت: آمریکا با یک دکمه می تواند تمام سیستم های نظامی ما را از کار بیندازد،^۲ هنوز آمریکا دارد دنبال این آقا می گردد که تورا به خدا بیا جای این دکمه را به ما نشان بده و برو... هرچی می گردیم پیدا نمی کنیم!

۱. اکبر ترکان (مشاور ارشد رئیس جمهور روحانی) در نشست تخصصی صنعت خودرو در ۱۹ آبان ۱۳۹۳.

۲. ظریف در دانشکده فنی دانشگاه تهران در تاریخ ۱۲ آذر ۱۳۹۲.

* هیئات منا الذلة؛ شعاری که دشمن را به زانو درآورد

اینکه امروز به این حرف‌ها می‌خندیم ثمرهٔ یک عمر مبارزهٔ آن مرد الهی عزیز با این تفکر ذلت است، آن رهبر شهیدی که در آخرین دیدار مردمی خود همان جمله‌ای را گفت که جد بزرگوارش امام حسین علیه السلام فرمود، خب به یاد دارید، ترامپ ملعون این اواخر چندین بار رهبر انقلاب را تهدید به ترور کرده بود و پیشنهاد تسلیم داده بود، اما آن فرزند دلاور حسین علیه السلام فرمود: «مِثْلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلَ يَزِيدٍ»^۱؛ در طول تاریخ مثل امام حسین با مثل یزید قمارباز بیعت نخواهد کرد، مردانه پای عزت این ملت ایستاد و یک ملت عزتمند به عالم بشریت تحویل داد تا همهٔ دنیا در عظمت این ابرمرد تاریخ و این ملت سرافراز تا سالیان سال باید بنویسند و بسرایند.

و این کار امام جبههٔ حق است، در برابر طاغوتی که ملت خود و ملت‌های دنیا را به سمت ذلت و حقارت می‌برد، امام حق به امت خود عزت می‌دهد، حتی به قیمت جان خودش.^۲ لذا یکی از شعارهای محوری اباعبدالله الحسین علیه السلام در بزرگترین حماسهٔ بشری که اولیای الهی در طول تاریخ برقرار کردند، عزت بود، «هیئات منا الذلة» بود، روز عاشورا زمانی که جبههٔ باطل امام را محاصره کرد و پیشنهاد تسلیم داد، امام جبههٔ حق که قرار است خط بدهد و مسیر این جبهه را تا روز قیامت روشن کند با صلابت و عزت فرمودند:

۱. لهوف، ص ۲۳ (مِثْلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلَهُ)

۲. «عزت ملی برای یک کشور، بسیار بسیار مهم است. اگر عزت بود، امنیت هم خواهد آمد؛ اگر امنیت بود، پیشرفت هم عملی خواهد بود؛ و آلا اگر یک ملت تحقیر شد، همه چیز او به بازی گرفته خواهد شد؛ حتی امنیت او، حتی ثروت او، و همه چیز او.» بیانات امام شهید سید علی خامنه‌ای در دیدار جمعی از فرماندهان و کارکنان نیروی هوایی (۱۳۹۳/۱۱/۱۹)



«أَلَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ بْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَنِي بَيْنَ اثْنَتَيْنِ: بَيْنَ السِّلَّةِ وَالدِّلَّةِ، وَ هَيْهَاتَ مِنَّا الدِّلَّةُ...»^۱ «آگاه باشید! این فرزند زنازاده مرا بین دو چیز قرار داده؛ میان شمشیر و دلت؛ و دور است از ما دلت! هیئات که ما تن به ذلت بدهیم.» امام جبهه حق درس عزت می‌دهد، ایستادن در برابر شیطان و ابرقدرت‌ها را یاد می‌دهد احساس ضعف نکردن در برابر طاغوت‌ها را تلقین جامعه و امت خود می‌کند تا در تمام دنیا عزتمند شوند.

امروز در اثر ایستادگی آن دو ابرمرد تاریخ، امام راحل رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ و امام شهیدمان رَضَوَانُ اللهِ تَعَالَى عَلَيْهِ و شجاعت مثال‌زدنی امام؟ مد؟ و رهبر حکیم و باتدبیرمان ملت‌های دنیا دارند همین راه را دنبال می‌کنند، آمریکایی که با آبراهام لینکن و انواع ناوهای غول‌پیکر خود زمانی برای خود می‌تاخت و ملت‌ها را می‌ترساند، امروز تبدیل شده به مایه تمسخر هر روز ملت‌های دنیا، انواع انیمیشن‌ها و تصویرسازی‌ها علیه آمریکا و رژیم صهیونیستی... عزیزان این چیزها را اهل دقت در مسائل سیاسی دنیا تا قبل از انقلاب اسلامی به خواب هم محاسبه نمی‌کردند؛ آن زمانی که امام راحل رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ فرمود: آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند، دنیا درک نمی‌کرد که امام چه می‌گوید، خیلی از مسئولین کشور هم نمی‌فهمیدند، او بود که این روحیه را در این ملت جوشاند، آن امام شهید رَضَوَانُ اللهِ تَعَالَى عَلَيْهِ بود که در برابر خودتحقیران سال‌ها ایستاد تا منافع کشور توسط یک عده زبون‌حقیر به تاراج نرود، امروز هرگز این ملت دست از عزت خود برنمی‌دارند، آرزوی تسلط دشمن بر تنگه‌های مرز و مراکز هسته‌ای و نظامی کشور را این

ملت برای همیشه به لطف خداوند به گور سپرد و به باد داد. این نتیجه ایستادگی در کنار امام حق است، رسیدن به عزّت و کرامت مثال زدنی در دنیا! بارها سیاستمداران آمریکا از جمله ترامپ رسماً اظهار تعجب کردند از ایستادگی ملت ایران. این ملت واقعاً ملت امام حسین علیه السلام است، یا بهتر بگوییم امام راحل رحمة الله عليه و امام شهید رضوان الله تعالی علیه واقعاً روح عزتمندی حسینی را در این جامعه نهادینه کردند.

* ای پیروان ابوسفیان؛ هویت خود را بشناسید

امام حسین علیه السلام همه همراهانش را عزتمند کرد. اصحاب کرامت سیدالشهداء علیه السلام، تسلیم زرق و برق وعده های یزیدیان نشدند زیر بار زور و تحمیل و فشار یزیدیان هم نرفتند؛ آقا اباعبدالله علیه السلام با شهادتش شیعیان را هم عزتمند کرد، حتی به دشمنانش هم در لحظات شهادت درس عزت داد، به آنها خطاب کرد: «وَيَحْكُمُ يَا شِيعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ!»^۱ خیلی کلمات کلمات دقیق و عمیقی است. ابتدای فرمایند «يَا شِيعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ» شیعه یعنی پیرو. ای پیروان ابی سفیان. امام حسین علیه السلام در ابتدا هویت این جبهه یزید را بر ملا می کنند. این جبهه همان جبهه ابوسفیانی - پدر بزرگ یزید - است. ابوسفیان همان بزرگ ترین سرداران و رهبران جبهه مشرکان قریش بود که در سه جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله درگیر شد. او در جنگ احد فرمانده کل سپاه مشرکان بود و در جنگ بدر و احزاب از فرماندهان اصلی بود. این جبهه، همان جبهه است فقط شخص عوض شده اما سپاه همان سپاه ابوسفیان است.



در همان جنگ احد که ابوسفیان فرماندهٔ کل سپاه مشرکان بود، هند جگرخوار مادر بزرگ یزید به خاطر حقد و کینه‌ای که از جناب حمزه عموی پیامبر ﷺ داشت به غلامش وحشی وعده داد که اگر او را بکشد، هم او را آزاد خواهد کرد و هم پاداش مالی فراوان خواهد داد. وحشی در کمین نشست و با نیزهٔ خود جناب حمزه را به شهادت رساند. هند بالای پیکر جناب حمزه آمد و او را مثله (تکه تکه) کرد، جگرش را بیرون آورد و در دهان گذاشت. برخی منابع گفته‌اند که جویدا ما نتوانست بخورد و بیرون انداخت. این جبهه‌ای که امروز در برابر من حسین ﷺ ایستاده و وحشیانه به کسی رحم نمی‌کند همان جبههٔ ابوسفیان و هند جگرخوار، پدر بزرگ و مادر بزرگ یزید است.

در ادامه حضرت می‌فرماید: «إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ، وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ، فَكُونُوا أَحْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ»^۱ ای مردم اگر دین ندارید، نداشته باشید. اگر از معاد و قیامت نمی‌ترسید، نترسید اما آزاده باشید، عزیز باشید. اجازه ندهید طاغوت‌های عالم شما را با تهدید باطمینان کوچک و ذلیل کنند. امام حسین ﷺ به ما یاد داد که با عزت مردن و کشته شدن خیلی گواراتر از زندگی پست فطرتانه و ذلیلانه است، و آنقدر این معنا در این محرم و صفرها و روضه‌ها تکرار شد تا امروزی که آثار این عزتمندی را همهٔ دنیا در این ملت به عیان همه مشاهده می‌کنند.

* انتظار انبیای خدا برای آمدن یک قوم عزتمند

پیامبران و اولیای خدا در تمام تاریخ منتظر آمدن قومی بودند که عزتمندانه در برابر طاغوت بایستند، چه خون دل‌هایی آقا امیرالمؤمنین علیه السلام خوردند؛ فرمود شنیده‌ام حمله کرده‌اند و زیورآلاتی را از زن مسلمان و زن یهودی برده‌اند و بدون اینکه کسی جلوی اینها را بگیرد و خون اینها را بریزد سالم برگشته‌اند! اینجاست که حضرت می‌فرماید از غصه این بی‌غیرتی هر کس بمیرد حق دارد! انبیای الهی و اهل بیت علیهم السلام آرزوی داشتن چنین قوم عزتمندی را داشتند. حضرت موسی علیه السلام آنقدر زحمت کشید بنی‌اسرائیل را نجات داد، این همه معجزه‌ها از او دیدند، اما کار به جنگ که رسید گفتند: «فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ»^۱ ما اینجا می‌نشینیم برو تو با خدایت با آنها بجنگید!

علامه طباطبایی رحمته الله علیه در تفسیر المیزان بنابر نقلی می‌فرمایند: این آیه ۵۴ سوره مائده که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ» (ای اهل ایمان! کسی که از دین خود بازگردد، خداوند قومی را می‌آورد که، چنین صفاتی دارند که عرض خواهیم کرد.) وقتی آیه نازل شد، تمام کسانی که در جمع حاضر بودند پرسیدند: این «قوم» چه کسانی‌اند؟ و هر فردی

۱. «وَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ وَالْأُخْرَى الْمُعَاهِدَةَ فَيَنْتَزِعُ حِجْلَهَا وَ قَلْبَهَا وَ قَلْبَانِهَا وَ رِعَائَهَا؛ مَا تَمْنَعُ مِنْهُ إِلَّا بِالْإِسْتِزْجَاعِ وَ الْإِسْتِزْجَامِ ثُمَّ انْصَرَفُوا وَافِرِينَ مَا نَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كَلِمٌ وَ لَا أُرِيْقُ لَهُ دَمٌ؛ فَلَوْ أَنَّ أَمْرًا مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَشْفَا مَا كَانَ بِهِ مُلُومًا بَلْ كَانَ عِنْدِي بِهِ جَدِيرًا» کافی ج ۵، ص ۵؛ نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

۲. سوره مائده، آیه ۲۴.



نام قوم خودش را می‌آورد که آیا این قوم وعده داده شده قوم من است؟ پیامبر ﷺ دست مبارکش را بر شانه سلمان فارسی نهادند و فرمودند: «آن قوم، قوم سلمان‌اند.»

خداوند صفات اصلی قوم جایگزین قوم زمان پیامبر ﷺ را اینطور بیان فرموده: حالا توجه کنید! ببینیم این قومی که کار را یکسره خواهند کرد و جایگزین خواهند شد، طبق وعده رسول خدا ﷺ آیا ما مردم ایران هستیم؟ می‌فرماید: «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» خداوند آنها را دوست دارد و آنها خدا را دوست دارند «أَذَلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» در میان مومنان متواضع هستند «أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ» در برابر کافران عزیز، مقتدر و نفوذناپذیرند «يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» در راه خدا جهاد می‌کنند، اهل بهانه و فرار نیستند «وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» از نگاه‌ها، فشارها، قضاوت‌ها و تمسخرها نمی‌ترسند و وظیفه خودشان را انجام می‌دهند «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»^۲

الحمد لله امروز ما داریم این عزت را می‌بینیم. عزتی که همه‌ی عزتمندان عالم را از یمنی‌ها و عراقی‌ها و لبنانی‌ها و افغانستانی‌ها و پاکستانی‌ها و ... همه را به دور خودش جمع کرده است. نصرت خداوند را هم داریم می‌بینیم، یک لحظه خداوند دست عنایت خود

۱. سوره مائده، آیه ۵۴.

۲. «علایم ایمان؛ گناه نکردن، از خدا ترسیدن، با بندگان خدا خوب بودن، با دشمنان خدا خصم و سرسخت بودن، از اختلاف‌های کوچک برادران راحت صرف نظر کردن، و با دشمنان ذره ذره را به حساب آوردن است. در مقابل مؤمنین، فروتن باشید و خودتان را ذلیل بگیرید؛ «اذلة على المؤمنين». این، با شاخ و شانه کشیدن با همدیگر، نمی‌سازد. این، با محبت و گذشت و مدارا ایجاد می‌شود.» بیانات امام شهید سید علی خامنه‌ای در دیدار خانواده‌های شهدا و جانبازان (۱۳۹۶/۰۳/۰۲)

را از این ملت برداشت، به قول آقای شهیدمان رضوان الله تعالی علیه که فرمودند: «بنده می دانم که خدای متعال اراده فرموده است که این ملت را به متعالی ترین درجات برساند.»^۱

امروز ما وارث همان عزتیم که خدا و انبیای الهی می خواستند در میان بندگان برپا شود؛ امروز به برکت خون سیدالشهداء علیه السلام و مجاهدت امامان معصوم علیهم السلام و شهدا و اولیای الهی، فقهای ربانی در دوران غیبت خصوصاً امام خمینی رحمة الله علیه و امام خامنه‌ای رضوان الله تعالی علیه این ملت به نقطه‌ای از عزت رسیده که سرنوشت تاریخ را دارد عوض می‌کند، شوروی و آمریکا که زمانی دو ابرقدرتِ بلامنازع دنیا بودند، با روی کار آمدنِ این انقلاب عظیم الهی و آن ابرمرد تاریخ، آن‌چنان دچار تکانه شدیدی شدند که همان ابتدا شوروی به زیاله‌دان تاریخ پیوست و نتوانست روی کار آمدنِ یک ملت عزیزِ نترسِ غیور و مقاوم را تحمل کند، و امروز پس از چهل و اندی سال شاهد فروپاشی نظام استکباری آمریکا در جهان هستیم.

عزّت امام راحل رحمة الله علیه و امام شهید رضوان الله تعالی علیه ما و به دنبال آن، عزّت ملت ایران، آن‌چنان جذّابیّت برای مردم منطقه و جهان ایجاد کرده که در ابتدای‌ترین حالتش شما آن را در زیارت اربعین در کشور عراق و زیارت خانه خدا در عربستان و نوع مواجهه مردم این دو کشور آن را مشاهده می‌کنید، آمریکا واقعاً گمان می‌کرد ابتدا با تحریم اقتصادی می‌تواند مردم را شکسته و محاسبات نظام را به هم ریخته و ما را تسلیم کند، بعد که دید جواب نمی‌دهد مطمئن شد

۱. بیانات امام شهید سید علی خامنه‌ای در دیدار اقشار مختلف مردم قم به مناسبت سالروز قیام نوزدهم دی (۱۳۹۶/۱۰/۱۹)



که با ترور ناجوانمردانه سران ارشد کشور می‌تواند ملت را تسلیم کند، اما ایران نه سوریه بود، نه لیبی و نه ونزوئلا. ایران، رهبرِ امام حسینی داشت، ایران ملتِ امام حسینی داشت، این را مطمئن باشید که خداوند درازای این عزتی که حتی کام مردمِ سایر کشورها را شیرین کرده، پیروزی حقیقی و آن عزّت نهایی را نصیب این ملت و کشور خواهد کرد.

* سبک زندگی عزتمندانه

امروز به خاطر این عزتی که خدا به ما مرحمت کرده وظیفهٔ سنگین به عهده داریم؛ ما باید حس عزتمندی را در خود و خانواده تقویت کنیم. زندگی عزتمندانه یک مدل سبک زندگی است که هم خودمان باید آن را یاد بگیریم و هم به فرزندانمان آموزش بدهیم. یک نمونه از تمرین عزتمندی این است که انسان یاد بگیرد مشکلاتش را به دیگران نگوید. انسان ممکن است شرایط مالی سختی داشته باشد اما به گونه‌ای زندگی کند که نه خانم و نه فرزندان و نه اقوام و همسایگان کسی احساس نکند که این خانواده کمبود و ضعفی دارند. کسی که مشکلات خودش را به دیگران می‌گوید با دست خودش بزرگترین سرمایه‌ی خود که همان عزت است را نابود می‌کند. انسان عزیز هیچ‌وقت اظهار فقر نمی‌کند؛ انسان عزیز هیچ‌وقت مشکلاتش را به دیگران نمی‌گوید، مگر کسی که بتواند مشکلی از او حل کند. انسان به همان میزان که با دیگران از مشکلات و سختی‌ها و شرایط مالیش می‌گوید یاد بگیرد مثل یک راز این مشکلات را در درون خود مخفی کند و به

جای آن مشکلاتش را به خدای عالم که خدای مشکلات من هم هست، او که با یک اشاره اش تمام عالم آفریده شده، مطرح کند. که اگر این شد همه‌ی مشکلات حل خواهد شد. عزت یعنی ایمان آوردن به قدرت خداوند در برابر همه‌ی چالش‌ها و ضعف‌ها و تهدیدها و مشکلات. وقتی از درون قدرت خدا را حس کردی و از سر ضعف مشکلات را به دیگران نگفتی، به خاطر مشکلات مسیر حق را رها نکردی، به خاطر سختی‌ها به گناه نیفتادی آن وقت است که خدا انسان را کمک خواهد کرد.

به فرزندانمان عزت بدهیم. با حرف‌های ناامیدکننده اجازه ندهند و احساس حقارت و ذلت کند. مهم‌ترین عامل برای منحرف شدن و آلوده شدن فرزندان به انواع فسادهایی که امروز در سطح دنیا رو به گسترش است، احساس حقارت و ذلت است. روایت می‌فرماید: اگر کسی احساس ضعف و ذلت کند گناهان به سمت او هجوم می‌آورند. «مَنْ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ لَا تُؤْمِنُ شَرُّهُ»، کسی که ذلیل‌النفس باشد، از شرش در امان نباش! ذلت نفس است که دختر ما را، پسر ما را فاسد می‌کند، همان‌طور که عزت و کرامت مانع رفتن انسان به سمت پلیدی‌هاست. با حرف‌های ناامیدکننده اجازه ندهند فرزندانمان احساس حقارت و ذلت کند. آنها باید کارهای بزرگی انجام بدهند آنها باید سربازان امامی شوند که قرار است عزت را در عالم حاکم کند و تمام کافران را ذلیل کند.



یکی از راه‌های ساده برای ایجاد حس عزتمندی خواندن خاطرات شهدا است. شهید مهدی زین‌الدین ملقب به «سردار خبیر» در حالی که از چهار دانشگاه فرانسه برایش دعوت نامه آمده و نفر چهارم کنکور دانشگاه شیراز شده بود. ولی زمانی که سخن از جهاد و دفاع از میهن شد راهی جبهه شد. مهدی به خاطر رشادت و توانایی‌هایی که داشت در بیست و دو سالگی فرمانده لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب؟ عهما؟ شد. با تمام این تفاسیر در عملیات‌های جزایر مجنون، وقتی سخن از عقب‌نشینی مطرح شد، این جوان با عزت گفت: «من می‌میرم، و حتی شده با جنازه‌ام یک متر از این خاک را در برمی‌گیرم و اجازه نمی‌دهم حرف امام خمینی زمین بماند که فرمود جزایر باید حفظ شود.» انسان با اسم و رسم عزت پیدا نمی‌کند، انسانها فقط با وصل شدن به خدا عزیز می‌شوند و لا غیر.

*راز آن بوی خوش در صحرای کربلا چه بود؟

بله آن روز در کربلا هم جون غلام سیاه چرده آفریقایی برای امامش عزت آفرید. حضرت به جون فرمودند که تو همواره با ما بودی و خدمت کردی در این گرفتاری خودت را مبتلا نکن و برو. جون خود را بر پاهای امام علیه السلام انداخت و بوسه می‌زد و می‌گفت: به خدا بویم بد و نژادم پست و رنگم سیاه است بر من منت بگذار تا با شما همراه شوم به خدا قسم از شما جدا نخواهم شد تا این خون تیره‌ام با خون پاکتان مخلوط گردد»

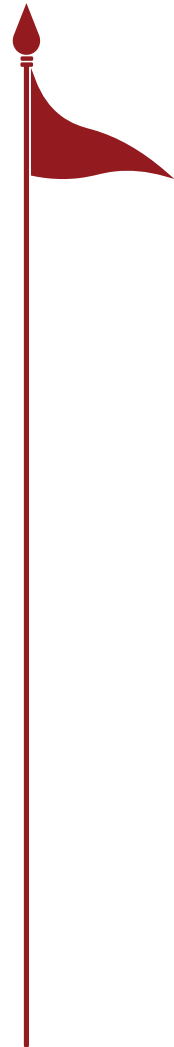
هنگامی که این غلام سیاه از روی اسب بر زمین افتاد، خجالت کشید که امام حسین علیه السلام را صدا کند، اما امام حسین علیه السلام ارباب بی وفایی نیست، خود را به سرعت بر بالین غلامش رسانید و سرش را از روی زمین برداشت و به سینه چسبانید و صورت مبارکش را به صورت غلام سیاهش گذاشت و بر چهره او بوسه زد، عیناً همان رفتاری را که در لحظات آخر با فرزندش علی اکبر علیه السلام انجام داد در هنگام شهادت غلام سیاه چرده اش نیز چنان کرد و «جون» با روی سپید به پیشگاه معبودش شتافت.

در لحظات آخر در حالی که امام حسین علیه السلام پیکر غلامش را به آغوش می کشید رو به درگاه الهی عرض کرد: بارالها! رویش را سفید، بویش را عطرآگین و او را با ابرار محشور فرما و رابطه او را با محمد صلی الله علیه و آله و خاندانش علیه السلام برقرار کن.

پس از شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش زمانی که گروهی از بنی اسد، نزد اجساد مطهر امام علیه السلام و یارانش آمدند، بوی عطری صحرای نینوا را فرا گرفته بود، آنان از امام سجاد علیه السلام پرسیدند: این بوی خوش از کجاست؟ امام فرمودند که این به خاطر دعایی است که پدرم در کنار پیکر غلامش کرد.

آقا جان ما آمدیم در این هیئت ها از شما عزت بگیریم. هر کسی با حسین علیه السلام باشد عزتمند خواهد شد.

ای به قربان مظلومیت امام حسین علیه السلام بروم. امام حسین علیه السلام مظلوم است. «این مظلومیت، به معنای کوچکی و ذلت نیست. امام حسین علیه السلام، عظیم ترین و عزیزترین مبارز و مجاهد تاریخ اسلام است؛ چون او در چنین میدانی ایستاد و نترسید و مجاهدت کرد. اما





این انسان بزرگ، به قدر عظمتش، مظلومیت دارد. همان قدر که بزرگ است، همان قدر هم مظلوم است و با غربت هم به شهادت رسید.^۱

* فاتح شام

یکی از کارهای نیمه تمام امیرالمؤمنین علیه السلام فتح شام بود. در صفین، کار تا لبه خیمه معاویه رفت. مالک اشتر فقط یک قدم با پایان دادن به فتنه فاصله داشت؛ اما آن یک قدم برداشته نشد. شام ماند؛ همان شامی که معاویه سال‌ها در آن کار کرده بود، سال‌ها روایت را عوض کرده بودند، حدیث ساخته بودند، بغض امیرالمؤمنین علیه السلام را در ذهن و دل مردم نشانده بودند. به خیال خام خودشان می‌خواستند امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندانش را ذلیل کنند. شام فقط یک منطقه نبود؛ شام پایگاه رسمی مبغضان اهل بیت علیهم السلام بود؛ شام تبعیدگاه کسانی بود که از علی علیه السلام حرف می‌زدند یا ساکت می‌ماندند؛ شهری که نمازهای جمعه‌اش با لعن علی علیه السلام شروع می‌شد؛ شهری که وقتی سر حسین علیه السلام را آوردند، مردم کف زدند؛ و حالا ببین.

در همین شام، صحنه رقیه علیها السلام ساخته شده است. فاتح شام، نه مالک، که دختر حسین علیه السلام است؛ نه با شمشیر، با گریه؛ نه با خطبه، با نگاه. کسی که در آن خرابه نه یار داشت، نه آب، نه پناه؛ اما

۱. بیانات امام شهید سید علی خامنه‌ای در دیدار قشرهای مختلف مردم به مناسبت فرارسیدن ماه

دل مردم را نرم کرد، ورق تاریخ را برگرداند. این کار رقیه علیها السلام است. فتح شام با اشک دختری تمام شد که حتی فرصت خدا حافظی با پدر رانداشت.

رقیه علیها السلام در آن خرابه بی سقف، دلش طاقت نیاورد. خوابش برد، خوب پدرش را دید که نوازشش می کند. وقتی بیدار شد و بابا را ندید، آنچنان بی قرار شد که صدای گریه به خانه یزید رسید. یزید گفت: «سر پدرش را برایش ببرید.» سر مبارک را در طشتی قرار دادند و برای رقیه علیها السلام آوردند. رقیه علیها السلام فکر کرد برایش غذا آورده اند تا آرامش کنند، فریاد زد: «عمه جان! من غذا نمی خواهم، من بابایم را می خواهم!».

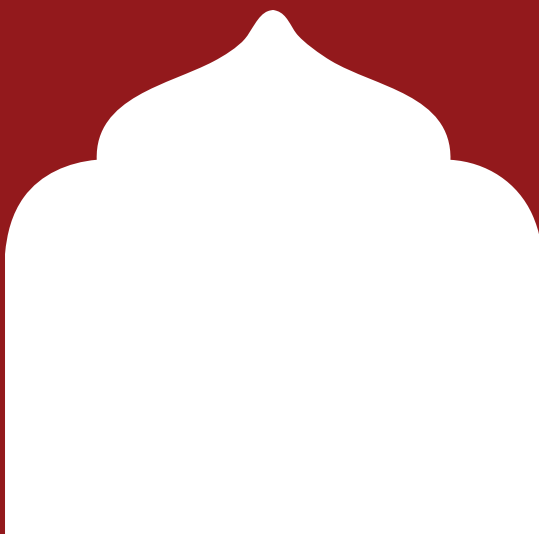
وقتی پارچه را کنار زد، چشمش به سر بریده پدر افتاد. آن چنان بی تاب شد که ناگاه سر را در آغوش گرفت و به سینه چسبانید و شروع کرد به درد دل کردن «مَنْ الَّذِي قَطَعَ وَرِيدَكَ، مَنْ الَّذِي أَيْتَمَنِي فِي صَغَرِ سَنِي»^۱ «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»^۲ و «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»^۳

۱. نفس المهموم في مصيبة سيدنا الحسين المظلوم، ص ۴۱۶.

۲. سورة هود، آیه ۱۸.

۳. سورة شعراء، آیه ۲۲۷.

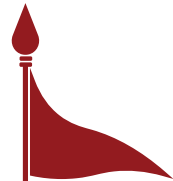
شب چہارم



امت واحد

*نقشه راه شیعه برای استقرار دولت یار

ای کاش ما یک دستور صریح و واضح داشتیم که بدانیم چه کنیم تا ظهور محقق شود؛ تا منتقم حسین علیه السلام بیاید و انتقام قاتلان حسین علیه السلام را بگیرد. سال های سال گذشته و این همه اتفاقات تلخ برای شیعه و عالم اسلام افتاده، این همه خون های پاک در راه خدا به زمین ریخته شده، باید چه اتفاقی بیفتد که ظهور محقق شود؟ آیا ما دستور عینی و صریحی داریم که بدانیم مانع ظهور چیست و جبهه ی حق برای تحقق ظهور چه باید بکند؟



در یک توقیع شریف که در کتاب «احتجاج» طبرسی نقل شده، خود امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام به وضوح طرح و برنامه‌ای را که شیعه باید برای رسیدن به ظهور طی کند، بیان فرموده‌اند. حضرت فرمودند: «وَأَنَّ أَشْيَاعَنَا - وَقَفَّهُمْ اللَّهُ لِبَطَاعَتِهِ - عَلَى اجْتِمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ، لَمَّا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا» اگر شیعیان ما - که خداوند توفیق طاعتشان دهد - دروفای به عهدی که بر دوش دارند، یکدل و هماهنگ می‌بودند، خداوند فرج ما را به تأخیر نمی‌انداخت.

به تعبیر دیگر، اگر شیعیان حول محور ولایت، همدل می‌شدند، فرج به تأخیر نمی‌افتاد. محور تحقق ظهور، همدلی اجتماعی بر محور حق است. صرف اینکه شیعیان انسان‌های خوبی باشند، لازم است اما کافی نیست. شیعیان باید صالح باشند تا به درد مُصلح بخورند. اما پدیده‌ی ظهور امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام یک پدیده‌ی اجتماعی است. حضرت می‌آیند تا بر جامعه و بر مقیاس جهانی حاکم شوند. بنابراین، جامعه‌ی شیعه باید به یک خصوصیت ویژه دست پیدا کند که این خصوصیت ویژه را خود حضرت به عنوان یک نسخه‌ی شفابخش معرفی فرموده‌اند و آن این است که شیعیان به عنوان اولین یاران حضرت باید یک دل و متحد باشند.

در طول تاریخ، انسان‌های خوب کم نداشته‌ایم؛ اما فرج حضرت محقق نشد. چون جامعه‌ی شیعیان یک دل و یک دست و یک صدا نشده بود و تا زمانی که جامعه متحد نشود امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام تشریف فرما نخواهند شد. پس مسئله فقط «خوب بودن فردی» نیست، باید «اجتماع قلوب» حاصل شود.

* رمز باز شدن درهای رحمت الهی

فیش منبر محرم

• شب چهارم •

۸۹



در روایات تاکید زیادی به محبت بین مومنین عامل افزایش اتحاد شده است. هر چقدر پیوند محبت آمیز بین شیعیان قوی تر شود رحمت الهی بیشتر نازل می شود. روایت خیلی زیبایی است. اسحاق بن عمار خدمت حضرت می رسند و سلام می دهند منتها حضرت با روی ترش جواب می دهند، تعبیر این است: «بَوَجْهِ قَاطِبٍ مُّضْمَرٍ» اسحاق عرض می کند «مَا الَّذِي غَيَّرَ حَالِي عِنْدَكَ» آقا جان چه چیزی باعث شده که نگاه شما نسبت به من تغییر کرده؟ حضرت فرمودند «تَغْيِيرُكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» ارتباط تو با مومنین تفاوت کرده، رابطه‌ی امام هم با تو تفاوت کرده. امام است دیگر؛ مگر نه اینکه امام پدر امت است، مگر نه آنکه محبت امام به امت از محبت مادر شدیدتر است؟ معلوم است که دعوای فرزندان، حال پدر و مادر را ناخوش می کند و همدلی فرزندان، دل پدر و مادر را شاد می کند؛ لذا اگر رابطه‌ی ما که امت امام و به منزله فرزندان امام هستیم با مومنین دیگر قوی شود، رابطه‌ی امام با ما هم قوی می شود.

در ادامه حضرت می فرمایند: «أَمَّا عَلِمْتَ يَا إِسْحَاقُ» اسحاق مگر نمی دانستی زمانیکه دو مومن به هم می رسند و با هم دست می دهند «إِذَا تَصَافَحَا»؛ صد درجه رحمت بر آنها نازل می شود؛ که ۹۹ درجه از رحمت برای کسی است که محبتش به دیگری بیشتر باشد. یعنی اگر می خواهی ۹۹ درجه از آن نصیب شود، باید مهر و محبتت به دیگران بیشتر باشد.

مومنین هرگاه با همدیگر دست و روبروسی می‌کنند «اِذَا تَعَانَقَا»؛ خداوند سبحان همه‌ی گناهانشان را می‌ریزد و گناهی برای اینها باقی نمی‌ماند. تمام شد؟ نه! می‌فرماید اگر اینها دقایقی کنار هم نشستند؛ یعنی صرف یک روبروسی که آن هم نزد خدا با ارزش است نه، نشستن کنار هم، اگر چنین شد خدا خطاب به ملائکه می‌فرماید ای ملائکه از اینها کناره بگیرید، چرا؟ چون یک جلال و عظمتی حاصل شده از این کنار هم بودن و کنار هم نشستن! خدای متعال با این کار می‌خواهد شدت اجلال و تکریم خود را به این جمع هرچند دو نفره برساند.^۱ حالا شما ببینید هر قدر این اجتماع مومنین کنار همدیگر مثلاً تعدادش بیشتر باشد، یک پذیرایی هم باشد، چقدر عظمت بیشتری نزد خدا پیدا می‌کند و موجب نزول چه رحمت

۱. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ بَحْثِي عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا اِغْتَنَقَا غَمَزْتُهُمَا الرَّحْمَةُ فَإِذَا اِلْتَزَمَا لَا يُرِيدَانِ بِذَلِكَ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ وَ لَا يُرِيدَانِ غَرَضًا مِنْ غَرَضٍ أَلَدُنْيَا قِيلَ لَهُمَا مَغْفُورًا لَكُمَا فَاسْتَأْنِفَا فَإِذَا أَقْبَلَا عَلَى الْمَسَاءِ لَيْلٍ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ بَعْضُهَا لِبَعْضٍ تَنَحَّوْا عَنْهُمَا فَإِنَّ لَهُمَا سِرًّا وَ قَدْ سَتَرَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا قَالَ إِسْحَاقُ فَقُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ فَلَا تُكْتَبُ عَلَيْهِمَا لَفْظُهُمَا وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» قَالَ فَتَنَفَّسَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الصُّعْدَاءُ ثُمَّ بَكَى حَتَّى أَخْضَلَتْ دُمُوعُهُ لَحْيَتَهُ وَ قَالَ يَا إِسْحَاقُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِنَّمَا أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ أَنْ تَعْتَزَلَ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا اِلْتَقَىا إِبْجَالًا لَهُمَا وَ إِنَّهُ وَ إِنْ كَانَتِ الْمَلَائِكَةُ لَا تُكْتَبُ لَفْظُهُمَا وَ لَا تَعْرِفُ كَلَامَهُمَا فَإِنَّهُ يَعْرِفُهُ وَ يَحْفَظُهُ عَلَيْهِمَا عَالِمُ السِّرِّ وَ الْخَفِيِّ .

امام صادق علیه السلام فرمود: چون دو مؤمن يك ديگر را در آغوش کشند رحمت خدا آنها را فرا گیرد و چون بيکديگر چسبند و از آن جز رضای خدا نخواهند و غرض دنیوی نداشته باشند، بآنها گفته شود: آمرزیده شدید، عمل را از سر گیرید (کنایه از اینکه نامه گناهان گذشته شما باطل شد) و چون با يك ديگر وارد گفتگو شوند، فرشتگان با هم گویند: از آنها دور شوید که رازی دارند و خدا بر آنها پرده انداخته است. اسحاق گوید: عرض کردم: قربانت گردم، بنا بر این گفتار آنها نوشته نشود، در صورتی که خدای عز و جل فرماید: «کلمه‌ای نگوید جز آنکه رقیب و عتیدی نزد وی حاضر باشند، امام صادق علیه السلام آه عمیقی کشید، سپس گریست تا اشکش ریشش را ترکرد و فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی برای احترام آن دو مؤمن بفرشتگان دستور داد که چون بملاقات يك ديگر روند، از آنها دور شوند، و اگر چه فرشتگان الفاظ آنها را ننویسند و سخنان را ندانند، ولی خدای دانای راز و نهان تر از راز سخن آنها را بداند و حفظ کند.



الهی می‌شود. این اجتماعات جشن‌ها و عزاداری‌هایی که برای اهل بیت الحمد لله در این کشور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف سال به سال رونق گرفته، اینها برکات عظیمی به دنبال خود خواهد داشت، حضور مومنین به کشور قدرت و اقتدار می‌بخشد، این حضور بیش از صد و ده شب مردم در خیابان‌ها و میادین کشور اینها حقیقتاً رحمت الهی را بر کشور نازل می‌کند.

محبت نسبت به یکدیگر را در دلمان افزایش بدهیم، قدر هم را بیش از پیش بدانیم، هوای هم را بیشتر داشته باشیم، بیشتر با یکدیگر مدارا کنیم، اگر دیدیم مثلاً در خیابان ماشینی راه می‌خواهد به او راه بدهیم بگوییم اینها عزیزند و محبوب امام زمان هستند، اگر عابری می‌خواهد رد شود به او راه بدهیم، اینها جلب رحمت الهی می‌کند و چقدر قلب خود انسان صفا و صداقت پیدا خواهد کرد.

* گوشه‌گیری ممنوع

اهمیت این اجتماع و همدلی نزد خدای متعال را شما در دستورات اسلام مشاهده می‌کنید؛ اسلام مدام مومنین را از گوشه‌گیری و تنهایی دور می‌کند و آنها را حتی در فردی‌ترین مسائل که عبادت و مناجات است به دل اجتماع می‌کشانند.

خدایا چرا انقدر می‌خواهی ما کنار هم باشیم؟ خانواده، صله‌ی رحم، مسجد، نماز جمعه، این همه اصرار برای چیست؟ انسان تنها کاری از دستش بر نمی‌آید بلکه تو باید با جمع باشی تا قدرت پیدا کنی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: اگر اعضای خانواده کنار هم‌نیگر نشسته‌اند و با همدیگر غذا بخورند نه این که تنهایی غذا بخورند ، حالا مثلاً صحبتی هم می‌کنند، خنده‌ای هم می‌کنند دور هم، صحبتی از ذکر و شکر نیست، بلکه صرف با هم غذا خوردن! «أَنَّ الْعَبْدَ إِذَا جَلَسَ عَلَى الْمَائِدَةِ مَعَ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ أَفْرَغَتْ عَلَيْهِمَا الرَّحْمَةُ وَ تَسَاقَطَ عَلَيْهِمَا الْبَرَكَهَةُ فَلَا يَزَالَانِ كَذَلِكَ حَتَّى يَقُومَا عَنْهَا.»^۱ خدا به خاطر این نشستن محبت‌آمیز، رحمتش را بر آنها نازل می‌کند و گناهان آنها را می‌بخشد! خدایا لابد آنها یک ذکری، چیزی هم گفته‌اند، نه! صرف نشستن دور هم، خدا می‌گوید من این اجتماع شما، این شادی و صمیمیتان را دوست دارم.

* از قطره‌ی کوچکی تا دریای عظیم

یک بُعد دیگر این توصیه به با هم بودن و در اجتماع بودن، ایجاد قدرت است؛ جامعه‌ی همدل و متحد، قدرت ایجاد می‌کند؛ هم در عالم ماده و هم در عالم غیب. یک قطره‌ی آب تقریباً هیچ کارآمدی چندانی ندارد. نه انسانی را سیراب می‌کند، نه کسی را می‌تواند زنده نگه دارد و نه درختی را رشد می‌دهد. اما همین قطره آب اگر کنار قطره‌های دیگر جمع شود تبدیل به یک لیوان آب می‌شود و می‌تواند یک انسانی که در بیابان در حال مرگ است را نجات دهد. اگر همین قطرات آب با قطرات بیشتری جمع شوند تبدیل به یک منبع آب می‌شوند و می‌توانند یک باغ را سرسبز و پر از میوه و محصول کنند. این قدرت جمع شدن است. اگر قطرات

۱. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۶، ص ۳۲۶.



آب چندین برابر بیشتر کنار همدیگر جمع شوند تبدیل به یک رودخانه می‌شوند و یک منطقه‌ی وسیعی را زنده و سرسبز می‌کند. اگر این رودخانه‌ها با هم جمع شوند و وانگهی دریا شوند، موج به راه می‌اندازد و کشتی‌های غول‌پیکر را به حرکت می‌اندازد و ماهی‌های غول‌پیکر را در درون خود جای می‌دهد.

حالا جای قطره‌بگذارید انسان، انسانی که اینقدر پراز استعدادهاى عظیم است، جمعِ انسان‌ها چه قدرتی ایجاد می‌کند؟ لذاست که قدرت‌های دنیا از اجتماع مردم به شدت هراس دارند و جوامع را به سوی فردگرایی و تفرقه سوق می‌دهند. حالا اگر شیعه‌های علی بن ابی طالب علیه السلام زیر پرچم ولایت علی علیه السلام و محبت حسین علیه السلام کنار هم جمع شوند چند برابر قدرت ایجاد می‌کند.

در عالم غیب همین گونه است. وقتی مومنین با همدیگر متحد و یکدل شوند خدا در عالم غیب برای آنها قدرت ایجاد می‌کند. در این شب‌ها وقتی مردم به خاطر حرف ولی جامعه کنار هم جمع می‌شوند از آن فردی که در شهر در کنار یک چهارراه ایستاده، گرفته تا آن فردی که در روستای دور افتاده به خیابان می‌آید و حتی با آن انسان‌های آزاده‌ای که در آمریکا و اروپا به خاطر ایران به خیابان‌ها می‌آیند، اینها تبدیل به یک جمع واحد می‌شوند که در عالم غیب اثر می‌گذارد، باعث ایجاد شجاعت در دل رزمندگان می‌شود و دقت موشک‌ها را برای اصابت بالاتر می‌برد و دل‌های بیشتری از انسان‌های آزاده را بیدار می‌کند.

* شرط خاصیت داشتن اجتماع و همدلی

پس مسئله ظاهراً فراتر از یک دستور اخلاقی است! یک ویژگی خوبی که اگر انجامش بدهیم ثواب دارد و اگر ترکش کردیم خیلی دردین داری ما اثری نداشته باشد. نه! چنین نیست. لذا یکی دیگر از ابعاد مسئله همدلی و اجتماع قلوب مؤمنین با یکدیگر مسئله بی تفاوت نبودن به حال یکدیگر است، همدلی این نیست که فقط بنشینیم با هم بخندیم و روز را شب کنیم، این که هنر نبود، هر گعده گیر بیکاری شب و روز کارش همین است، لذا تأکید شد که این اجتماع ارزشش به آن ایمان به حقیقت واحد است، محور اجتماع باید از جنس نور باشد، آن وقت این اجتماع هرگز یک اجتماع لوده و هرزه نخواهد بود بلکه در عین صفا و رفاقت و خوشی و خنده از رسیدگی به احوال یکدیگر غفلت نمی کنند.

روایت می فرماید: «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»^۱ کسی صبح کند و کاری به مسلمانان نداشته باشد مسلمان نیست. از پدر و مادر و فامیل و همسایه بگیر تا مؤمنین دیگر، الان وقت ازدواج بچه خواهرم است آیا من می توانم برای او کاری کنم؟ الان همسایه در چه اوضاعی است؟ دشمن به وطنم حمله کرده، اقتصاد و امنیت هم وطنانم را به خطر انداخته؛ نمی توانم بی تفاوت باشم. همین اتفاقات را نسبت به برادران و خواهران ایمانی من در لبنان و فلسطین و یمن دارد انجام می دهد؛ نمی توانم بگویم به من چه. اگر کسی نسبت به مسلمانان دیگر حس اخوت و دلسوزی نداشته باشد، در واقع رشته ی اتصال خود را به آن حقیقت و نور



واحد بریده؛ و مسلمان نیست «لَيْسَ بِمُسْلِمٍ!» اگر جمعی صدای مظلومیت مسلمانی را بشنوند و دلشان به تنگ نیاید، خداوند کاری به این اجتماع بی تفاوت نخواهد شد.

* ناراحتی فراتر از مرزها

فرزند آیت الله بهجت رحمة الله عليه می فرمودند که پدرم نسبت به هجوم رژیم غاصب صهیونیستی به غزه و کشتار زنان و کودکان به شدت نگران و مضطرب می شدند به طوری که از شدت ناراحتی احساس می شد یکی از اقوامشان از دنیا رفته است!

نقل می کنند گاهی به حدی ناراحتی و غم نسبت به عالم اسلام و جنایات دشمنان وجودشان را فرا می گرفت که توانایی و انرژی شان برای درس دادن تحلیل می رفت؛ به درگاه خدا عرض می کردند خدایا رحم کن! ما از ایشان می پرسیدیم آقا چه شده؟ می گفتند سفیانی از حتمیات است این ها نامردانه می گشند. با این درندگان چه کنیم؟! اگر انسان همدل و دلسوز دیگران نباشد چیزی از اسلام نفهمیده. حضرت امام خمینی رحمة الله عليه می فرمودند: «آنهايي که اسلام را خلاصه می کنند در اینکه بخورند و بخوابند و یک نمازی بخوانند و یک روزه ای بگیرند و در گرفتاری این ملت، در گرفتاری این جامعه دخالت نکنند، به حسب روایت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، اینها مسلمان نیستند.»^۱

* انسان‌های غیر همدل به کار امامشان نمی‌آیند

اگر جامعه‌ی مومنین با هم همدل نشدند و جمع نشدند کاری از دست ولی جامعه هم بر نمی‌آید. در کتاب اختصاص شیخ مفید، بُزید عَجلی از اصحاب خوب امام باقر علیه السلام آمد خدمت آقا و فرمود شیعیان در کوفه زیاد هستند همه در کوفه منتظرند تا شما تشریف بیاورید و قیام کنید.

امام باقر علیه السلام محک زدند و فرمودند اگر یکی از شما شیعیان نیازی داشته باشد آیا انقدر صمیمی شدید که به اندازه‌ی نیاز - نه اینکه سوء استفاده کند- از جیب برادرش بردارد و او هم راضی باشد؟ آیا به این حد از صمیمیت رسیده‌اید؟! «أَيُّجِبُ أَحَدُكُمْ إِلَى كَيْسِ أَخِيهِ فَيَأْخُذَ حَاجَتَهُ». برید عرض کرد نه؛ با هم رفیقیم اما نه اینکه جیبمان هم یکی باشد. حضرت فرمودند «فَلَا شَيْءَ إِذَا»؛ پس هنوز وقتش نشده است. شما هنوز همدل نشده‌اید.

لذا تا وقتی جمع مؤمنین تحت فرمان حقیقت واحد ولی خدا یکی نشوند، نه قدرتی خواهند داشت و نه به خاطرشان خداوند ظهور را محقق می‌کند. جامعه‌ای که مؤمنین تک تک زندگی می‌کنند و نتوانند با هم متحد و همدل شوند، این جامعه حتی اگر امام معصوم بر سر آن باشد اما محکوم به شکست است.



* چرا شیطان آنقدر روی تفرقه سرمایه گذاری می کند؟

همدلی، مهربانی و پیوند عاطفی بین مؤمنین به شدت مورد هجوم دستگاه ابلیس است. شیطان از همه ما بیشتر عبادت کرده و به تمام راه ها آشنا است. او بیش از شش هزار سال در عالم ملکوت بوده از اسرار عالم خبر دارد، هیچ فیلسوف و عارفی اطلاعاتش به اندازه ی شیطان نیست. او دنبال کارهای بزرگ است و برای کارهای کوچک وقتش را تلف نمی کند. او خوب می داند از بین رفتن همدلی و وحدت و ایجاد تفرقه و دودستگی، هر اجتماعی را نابود می کند چه آن جمع خانواده باشد چه جامعه و کشور. او می داند برای از بین بردن این همدلی باید بر روی تفاوت ها و اختلافات طبیعی بین انسان ها دست بگذارد.

* طبیعی بودن اختلاف ها

اگر کسی تصور کند که می تواند فردی را پیدا کند که با او تفاوت نداشته باشد دروغ می گوید حتی دو برادر دوقلو هم با همدیگر تفاوت های متعدد سلیقه ای و فکری دارند. شیطان از همین تفاوت های طبیعی برای ایجاد تفرقه و دودستگی استفاده می کند. خدایا چرا باید تفاوت بین انسان ها وجود داشته باشد تا ما دچار تفرقه و جدایی شویم؟ خدا می فرماید: علتش این است که خودم این تفاوت ها را ایجاد کردم. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا»^۱ من خدا بودم که زن و مرد با روحيات متفاوت آفریدم و در ملت ها و قبیله های مختلف با

فرهنگ‌ها و آداب و رسوم متفاوت قرار تان دادم. «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً»^۱ اگر خدا می‌خواست همه شما را امت واحد خلق می‌کرد اما «وَلَكِنْ لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ»^۲ خدا می‌خواهد ما را امتحان کند. خدا به هر فردی ظرفیتی داده. به یکی علم داده به دیگری قوت بدنی داده. هر کسی در شرایط خاصی بزرگ شده یکی در خانه‌ی امام بزرگ شده و می‌شود امام‌زاده و در اوج معنویت. ایمان مراتب دارد. ظرفیت انسان‌ها با هم متفاوت است. مگر آن طور که پیغمبر ﷺ بود بقیه‌ی مؤمنان بودند. مگر آن طوری که رهبر هستند ما هم هستیم. دلمان می‌خواهد باشیم اما سخت است دیگر. روایت عجیبی است که به چند مضمون نقل شده که اگر می‌دانستید عقل‌های شما چقدر متفاوت خلق شده همدیگر را ملامت نمی‌کردید!^۳

اگر انسان نسبت به خوبی‌های خود مغرور شود و یا دیگران را به خاطر ضعف‌ها، پست و خوار ببیند از این امتحان سربلند بیرون نیامده است. این اختلافات را خدای متعال مایه‌ی امتحان ما قرار داده تا عیار انسان‌ها مشخص شود که چه کسی متکبر خودپسند و چه کسی متواضع و اهل مداراست؛ بنابراین حتی تفاوت در ایمان که یک امر اختیاری است هم نباید موجب کدورت و اختلاف باشد، چه برسد به تفاوت‌های کاملاً طبیعی مثل زبان و نژاد و قبیله و مانند آن.

۱. سوره مائده، آیه ۴۸.

۲. همان.

۳. کافی، ج ۳، باب ایمان و کفر (جزء آخر منه).



*قاعده‌ی طلایی

اگر کسی این قاعده را بداند تفاوت انسان‌ها برایش کاملاً طبیعی می‌شود نه یک مسئله‌ی عجیب و غریب که چالش ایجاد می‌کند. و نه تنها نسبت به ضعف‌ها و مشکلات انسان‌ها کینه‌ای نمی‌شود بلکه برای جبران آن ضعف تلاش می‌کند. او نه تنها از سر تنفر آنها را طرد نمی‌کند بلکه از سر دلسوزی برای اصلاح ضعف‌ها به سمت آنها دستِ برادری و دوستی دراز می‌کند تا آنها را از سر محبت اصلاح کند.

هر چقدر انسان مؤمن‌تر می‌شود محبت، مودت و دلسوزیش به اصلاح جامعه و اطرافیانش بیشتر می‌شود. تا جایی که آیه آمد **«فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنَّ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا»** ای پیامبر! نزدیک است که جان عزیزت را از شدت حزن و تأسف بر امت خود هلاک کنی! چقدر دلسوز بود پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ هر قدر ایشان را اذیت می‌کردند برای ایمان آوردن آنها حریص‌تر و دلسوزتر می‌شدند. خدا انسان‌ها را با تفاوت‌ها و برخی اختلاف نظرها امتحان می‌کند. هر چقدر انسان عظمت روحی و ایمانش بالاتر برود وجود تفاوت‌ها و برخی اختلافات برایش عادی می‌شود. انسان‌های با ایمان‌تر با این اعتقاد می‌گویند ما بار چند نفر دیگر را هم به دوش می‌کشیم. افرادی که در جبهه حسین عَلَيْهِ السَّلَام هستند وجود تفاوت‌های مختلف، آنها را دچار تفرقه نمی‌کند بلکه با دست گذاشتن بر روی اشتراکات خود بر علیه دشمن مشترک متحد می‌شوند.^۲ او فقط به این فکر

۱. سوره کهف، آیه ۶.

۲. «بعضی‌ها به بهانه‌ی همین مسائل جزئی داخلی، دشمن خارجی را فراموش میکنند، آمریکا فراموش میکنند. اینکه امام (رضوان الله علیه) مکرر تکرار میکردند که هرچه فریاد دارید بر سر آمریکا

می‌کند که من ایرانی‌ام و تو هم ایرانی هستی و باید در برابر دشمن ایران بایستیم. من مسلمانم و تو هم مسلمانی و ما باید در برابر یزید زمان بایستیم. و در همین حین از سر دلسوزی برای حل کردن نقاط اختلاف هم تلاش می‌کند.

اگر کسی تفاوت انسان‌ها را خیلی جدی بگیرد، به گونه‌ای که او را دچار تفرقه و جدایی از دیگران کند؛ تنهای تنها خواهد شد و شکست خواهد خورد. گاهی انسان بعد از طلاق اندکی که خوب فکر می‌کند با خودش می‌گوید آیا ارزش داشت به خاطر چند تا اختلاف جزئی زندگیمان را نابود کنیم.

*مهمترین ابزار شیطان و جبهه زمینی اش

شیطان ذره ذره از این تفاوت بین انسان‌ها سوءاستفاده می‌کند و بین ما تفرقه می‌اندازد. علامه طباطبائی رحمته الله علیه در تفسیر آیات شریفه «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»^۱ - یعنی همه با هم متحد بشوید و تفرقه نکنید - و دو آیه بعد آن «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا»^۲ در سوره آل عمران توضیح می‌دهند که شیطان چطور وارد عرصه اجتماع می‌شود تا آن را دچار فروپاشی کرده و مردم را از هم جدا کند. شیطان ذره ذره از این تفاوت‌ها استفاده می‌کند و در

بکشید، به خاطر این است؛ بر سر یکدیگر کمتر فریاد بکشید. نمی‌گوییم انتقاد نکنیم؛ نه، بالآخره جامعه، جامعه‌ی آزادی است، افکار آزادند، حق انتقاد وجود دارد، انتقاد هم مایه‌ی پیشرفت است اما دشمن اصلی را با دشمنان درجه‌ی دو و با دوستانی که با آنها اختلاف نظر داریم و دشمن هم حتی نیستند، اشتباه بگیریم؛ دشمن اصلی جای دیگر است.» بیانات امام شهید سید علی خامنه‌ای در دیدار دانش‌آموزان و دانشجویان (۱۳۹۴/۰۸/۱۲)

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۰۵.



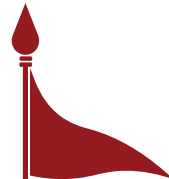
ذهن آنها این مطلبِ کاملاً غلط را القا می‌کند که شما هیچ ارتباط و سختی با همدیگر ندارید و نمی‌توانید با همدیگر همدل و متحد شوید.

همین سیاست شیطان را برخی از کشورهای که نماینده‌ی شیطان روی زمین هستند، انجام می‌دهند. انگلیس با سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» خیلی از کشورها را مستعمره‌ی خود کرده است. او با این سیاست خیلی توانسته سود کند و ثروت به دست بیاورد و کشورهای دیگر را به فقر و بیچارگی بکشد

*برده‌گی مدرن

در قرن ۱۶ تا ۱۸ میلادی کشورهای همچون انگلیس و پرتغال دست به یک تجارت پرسود زدند، تجارت انسان! آنها ابتدا خودشان به کشورهای آفریقایی حمله می‌کردند و با اسیر کردن سیاه‌پوستان آفریقایی و فروش آنها سود هنگفتی به دست می‌آوردند تا اینکه در سال ۱۴۴۶ میلادی، در طول ساحل رودخانه گامبیا به دام قبیله‌های جنگل‌نشین گرفتار شدند و همگی به قتل رسیدند.

پس از این حادثه آنها تصمیم گرفتند به جای درگیر شدن مستقیم با آفریقایی‌ها و گرفتن اسیر به صورت مستقیم، خود آنها را به جان هم بیندازند. لذا نزد پادشاهان و رؤسای قبیله‌های آفریقایی رفته و با آنها وارد معامله شدند. به رئیس قبایل، پارچه، اسب، طلا و پوست بزکوهی و سایر اجناسی که برای آنها جذابیت داشت می‌دادند و در مقابل، از آنها فقط یک چیز می‌خواستند؛ اسیر! هر قدر اسیر بیشتری بدهید کالای مرغوب‌تر و بیشتر دریافت



می‌کنید. با ایجاد طمع - که یکی از ابزار مهم شیطان است - قبایل را به جان هم انداختند و هر کسی اسیر بیشتری می‌گرفت کالای بیشتری نصیبش می‌شد.

اروپاییان با این کار هم جان خودشان را حفظ کردند - دیگر لازم نبود پرتغالی‌ها توی جنگل و بیابان دنبال آدم بیفتند و کشته شوند- و هم در کمال آسودگی و امنیت در کنار ساحل و بندر، تجارت کثیف خود را جلو بردند، «تفرقه بینداز و حکومت کن». خرید برده به ارزان‌ترین قیمت، و فروش آن در بازارهایی مثل «المینا» به چند برابر؛ چه چیزی بهتر از این؟ لذا تجارت برده برایشان از هر کار دیگری پر سودتر شد. یعنی آن‌ها هم از تفرقه و جنگ‌های محلی سود بردند، هم از کنترل بازار و مسیر فروش.^۱

«تفرقه بینداز و حکومت کن» راهبرد کثیف دولت‌های مستکبر است که هم در جوامع خودشان آن را اجرا کرده و مردم را درگیر مسائل اختلافی پوچ می‌کنند و هم برای چپاول کشورهای دیگر به عنوان یک مدل استعمار و جنگ از آن بهره می‌برند و در جنگ قدرت و ثروت میان کشورها، کشوری که دچار تفرقه شود شکستش حتمی است.

* بدترین گناه الهی

شاید یکی از بدترین گناهان که باید نسبت به آن حساس بود، تفرقه و دو قطبی است؛ این از خیلی از مباحث دیگر مهم‌تر است. اگر بدانیم دو قطبی چه بلایی بر سر جامعه و اسلام می‌آورد، احدی



حاضر نمی‌شد به خاطر برخی اختلاف نظرها جامعه را به فروپاشی ببرد. قرآن می‌فرماید «وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ»^۱ با هم در جامعه درگیر نشوید که این موجب سستی شما می‌شود، مایه از بین رفتنِ عطر همدلی و وحدت و صفای شما می‌شود، در خانه هم همین طور است؛ بر سر یک اختلاف سلیقه‌ای که خیلی هم اهمیت ندارد و حرام هم نیست آنچنان درگیر می‌شوند و آن را ادامه می‌دهند که باعث فروپاشی خانواده و طلاق می‌شوند. اگر کسی، اگر جامعه‌ای تفاوت‌ها و نقاط اختلاف را خیلی جدی بگیرد، به گونه‌ای که آنها را دچار تفرقه و جدایی از دیگران کند؛ تنهای تنها خواهد شد و شکست خواهد خورد. گاهی انسان بعد از طلاق اندکی که خوب فکر می‌کند با خودش می‌گوید آیا ارزش داشت به خاطر چند تا اختلاف جزئی زندگیمان را نابود کنیم؟ خب مدارا کنیم، بدانیم محور دشمنی شیطان با ما چیست. از خودگذشتگی داشته باشیم؛ روایت می‌فرماید: مؤمن بر اساس میل خانواده‌اش غذا می‌خورد، مردی که بر اساس میل خانمش غذا نخورد منافق است، در مورد خانم هم به نحوی دیگر، باید نسبت به این جور تفاوت سلیقه‌ها گذشت داشت. در یک جامعه هم همین طور است، اگر تفاوت‌ها و اختلاف سلیقه‌های سیاسی و فکری انسان‌ها را به نزاع بکشاند، این قطعاً جامعه را به شکست و فروپاشی می‌رساند و منفور خدا و ائمه است، لذا باید به تفرقه به عنوان بدترین منکر نگاه کرد.

* چگونگی جمع بین حفظ همدلی و انتقاد

طبق این صحبت‌ها پس خیالمان راحت شد که دیگر وظیفه‌ای نداریم و اگر گناه و فساد و انحرافی دیدیم باید با بی‌توجهی از کنار آن عبور کنیم تا در جامعه تفرقه و دو دستگی ایجاد نشود. نه خیر، کسی اشتباه متوجه نشود! اگر به اسم وحدت از کنار هر اشتباه عمد و خطایی ساده عبور کردیم، این همان بی‌تفاوتی است که انسان را از طرف دیگر بوم خواهد انداخت. انسانی که در جبهه امام حسین علیه السلام است بی‌تفاوت نیست. او با دیدن تفاوت‌ها و اختلافات فکری و اعتقادی حواسش جمع است، از یک طرف اجازه نمی‌دهد این تفاوت‌ها کینه و بغض در دلش ایجاد کند و از طرف دیگر مراقب است که چطور این اشتباه را مطرح کند که جامعه دچار تفرقه نشود. اگر کسی خاری در چشمش رفته باشد چشم را از بیخ در نمی‌آورند، بلکه با محبت و دلسوزی خار را از چشم در می‌آورند. یک مرزی وجود دارد بین تذکر از سر صمیمیت و دلسوزی و تذکر همراه با خشم و نفرت و کینه.^۱

۱. «اتحاد ملت را مهم بشماریم. ما هرچه داریم، از وحدت ملت، از اتحاد ملت در بین خودشان و از اتحاد ملت با مسئولین و مجریان امور کشور داریم؛ این اتحاد را حفظ کنید. التهاب‌آفرینی نشود؛ دودستگی‌های مضر ایجاد نشود. مردم سلايق مختلف و نظرات مختلفی دارند؛ بسیار خوب، با سلايق و نظرات مختلف، بگذاریم مردم در کنار هم زندگی آرامی داشته باشند. سلیقه‌ی گوناگون و اختلاف نظر لزوماً به معنای گریبان‌گیری و درگیری نیست؛ میتوانند در کنار هم زندگی خوبی داشته باشند، سلايق مختلفی هم داشته باشند. التهاب‌آفرینی نباید انجام بگیرد. از نظرات مخالف آشفته نشوید؛ مخالفین اگر نظری دارند، انتقادی اگر دارند، بگذارید انتقاد کنند، نظرات مخالف را بدهند؛ آشفته نباید شد؛ بالاخره کارهای سنگینی است. نقص هم در کارهای ما کم نیست، ممکن است کسانی انتقاد کنند به ما؛ انتقاد را بپذیریم - به معنای تحمل کردن - تحمل کنیم» بیانات امام شهید سید علی خامنه‌ای در مراسم تنفیذ حکم دوازدهمین دوره ریاست جمهوری اسلامی ایران. (۱۳۹۶/۰۵/۱۲)

«طرح و نقشه‌ی کور دشمن پس از جنگ تحمیلی و فشار اقتصادی و محاصره‌ی تبلیغاتی و سیاسی، ایجاد تفرقه و تجزیه‌ی اجتماعی برای جبران شکست‌های میدان نظامی و به زانو درآوردن ملت است



هیچ اشکالی ندارد انسان از یک فکر و اعتقاد نادرست، انتقاد کند و مناظره راه بیندازد اما اگر این تفاوت‌های فکری و اعتقادی و قومیتی باعث کینه و عداوت شد به گونه‌ای که دیگر روی دیدن همدیگر را نداشته باشیم، اینجا مرز انتقاد دلسوزانه با انتقادهای تفرقه افکنانه است. «دو جور می‌شود انتقاد کرد: یک انتقادی که وقت شنیدن، شنونده آن را فحش و دشنام تلقی می‌کند؛ یک انتقادی که همان مطلب است اما وقتی که شنونده آن را می‌شنود، آن را نصیحت تلقی می‌کند؛ دو جور می‌شود حرف زد؛ سعی کنید آن نوع اول نباشد یعنی گرایش به سمت آن نوع اول نباشد.»^۱

*حب و بغض مشترک؛ میانبری برای ایجاد وحدت

یکی از مهم‌ترین عوامل ایجاد وحدت در جوامع، محبت و نفرت مشترک است. اگر یک خانه و یا یک کشور حب و بغض مشترک داشته باشند، آن کشور شکست ناپذیر خواهد شد، حتی با وجود شدیدترین دشمنی‌ها و تحریم‌ها.

و لازم است تک‌تک جان‌فدایانی که دلشان برای اسلام و انقلاب یا استقلال و سربلندی ایران می‌تپد، از این پس، بیش از پیش برای پاسداری از وحدت صفوف منسجم و به هم پیوسته ملت اهتمام ورزند و اختلافات غیرموجه و حتی موجه را به تنازع و تفرقه تبدیل نکنند و قولاً و عملاً مظهر انسجام و یکپارچگی ملت باشند، ان شاء الله. پیام امام سید مجتبی خامنه‌ای به مناسبت سالروز افتتاح مجلس شورای اسلامی و آغاز سومین سال فعالیت مجلس دوازدهم. (۱۴۰۵/۰۳/۰۷)

۱. بیانات امام شهید سید علی خامنه‌ای در دیدار جمعی از مستندسازان جوان. (۱۳۹۶/۱۰/۲۱)

• حب مشترک

محبت، عامل تثبیت اتحاد است. وقتی یک ملتی محبت و ارادت قلبی شدید به امام حقشان پیدا کردند، این محبت نه تنها جامعه را متحد و همدل می‌کند، بلکه منشأ نزول برکات الهی بر آن جامعه خواهد شد.

فردی نقل می‌کرد: در این تجمعات شبانه، در بین راه یک‌دفعه ماشینی درست جلوی من پیچید، طوری که تا ذره‌ای با تصادف فاصله نداشت و من حسابی عصبانی شدم و خواستم جلویش را بگیرم و پیاده شوم که یک فحشی نثارش کنم؛ همین که آمدم خودم را به او برسانم، ناگهان چشمم به عکس امام خامنه‌ای شهید افتاد که پشت ماشین چسبانده بود. همین که عکس ایشان را دیدم، یک‌دفعه همه‌ی ناراحتی و عصبانیت فروکش کرد، آرام شدم و با خودم گفتم: این بنده خدا هم عزادار امام شهیدمان است، این هم دلش برای انقلاب می‌تپد. این صمیمیت و مهربانی و تحمل یکدیگر به این نحوی که امروز دنیا را مبهوت خود کرده فقط در جبهه حق قابل مشاهده است.

«ولّی خدا، آن امام جبهه حق؛ جامعه را مثل یک پیکر واحد و تحت فرماندهی واحد، یکدست می‌کند و در صورت رویارویی با دشمن، این دست‌های متحد شده تبدیل به مشتی پولادین شده و مغز دشمن را متلاشی می‌کند. ولّی الهی جامعه را یگانه می‌کند.»^۱

اربعین پرجمعیت‌ترین و متحدترین جمعیتی است که تا کنون عالم به خودش دیده. «حُبُّ الْحُسَيْنِ يَجْمَعُنَا» محبت حسین علیه السلام همه را متحد کرده. در یک خیابان همه به سمت یک مسیر،

۱. کتاب طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن جلسه ۲۵ مبحث بهشت ولایت.



۲۰ میلیون جمعیت با زبان‌ها و فرهنگ‌ها و روحیات مختلف با ایمان‌های متفاوت از سنی و شیعه، از کشورهای مختلف از لبنان، عراق، پاکستان، ایران، ترکیه و ... همه در یک مسیر متحد و گوش به فرمان فرمان حسین علیه السلام ایستاده‌اند. این قدرت اتحاد است. این ثمره‌ی وحدت بی‌نظیر و واقعی ۷۲ نفر ذیل پرچم حسین علیه السلام است. این وحدت سیل ایجاد می‌کند، حرکت ایجاد می‌کند، قدرت ایجاد می‌کند.

• بغض مشترک

یکی از راحت‌ترین کارها در ایجاد اتحاد، دشمنی مشترک است. به همین دلیل است که در زیارت عاشورا، لعن و اعلام برائت جایگاه ویژه‌ای دارد. امروز این بغض مشترک ملت ایران و بلکه حتی غیرمسلمانان جهان نسبت به آمریکا یک اتحاد عظیمی را دارد شکل می‌دهد. آن هم در سطح جهانی! دشمنی که آمده است انسانیت را از بین ببرد. نه حرمت ادیان می‌فهمد تا جایی که حتی به کنیسه‌ی یهودیان ایران هم رحم نکرد؛ و نه رحم نسبت به کودکان را درک می‌کند! این دشمن از هر حیوان دژنده‌ای که می‌شود فرض کرد دژنده‌تر و وحشی‌تر است؛ بالاخره هر حیوانی حتی مثلاً گرگ یک حدی برای دژندگی خود دارد، اما ما امروز با بدتر از دژندگانی مواجهیم که هیچ حدّ و مرز انسانی، اخلاقی و حتی حیوانی هم ندارند، خب این یک فرصت عظیم بی‌نظیر است، امروز نفرت جهانی از رژیم صهیونیستی و آمریکا ظرفیت بزرگی برای وحدت ملت‌ها ایجاد

کرده و نباید این فرصت تمدنی را از دست داد. بسم الله دنبال دعوا هم هستی بیا این گنده لات اصلی را زمین بزنیم تا بعداً برسیم به اختلافات خودمانی!

این حب و بغض مشترک شما و این اتحاد بی نظیر شما ملت ایران، امروز قدرتی ایجاد کرده که تمام دنیا را انگشت به دهان کرده است و تا جایی که دشمن هم به اتحاد ملت ایران به عنوان مهم ترین عامل قدرت، اقرار کرده است.

* قدرت روزافزون وحدت ۲۷ نفره در کربلا

در کربلا هفتاد و دو نفر با حب و بغض مشترک، همدل و متحد دور امام حسین علیه السلام جمع شدند. علاقه شدید به امام حسین علیه السلام از یک سو و تنفر بی حد و حساب نسبت به یزید و یزیدیان از سوی دیگر قدرتی ایجاد کرد که امروز بیش از ۳۰۰ میلیون انسان در هیئت ها به یاد آنها اشک می ریزند و مسیر درست زندگی را از آنها یاد می گیرند.

اتحاد آن جمع کوچک آنقدر نورانی بود که برکات آن امروز بزرگترین جمع همدل و متحد تاریخ را با شعار «یا لثارات الحُسَین» ایجاد کرده است.

* روضه

«شب عاشورا، امام حسین علیه السلام یاران خود را جمع کرد و فرمود که دشمن تنها با او کار دارد و هرکس می خواهد می تواند در تاریکی شب برود. اما هیچ یک از یارانش او را تنها نگذاشتند.» «آن شب، نمونه ای بزرگ از وحدت دل ها و همدلی در راه حق شکل گرفت.



در روز عاشورا نیز همین اتحاد و وفاداری بود که آن جمع اندک را در تاریخ جاودانه کرد. آنان نشان دادند که اتحاد دل‌ها بر سر یک حقیقت - هرچند اندک هم باشند - مهم‌تر و قدرتمندتر از تعداد افراد است.»

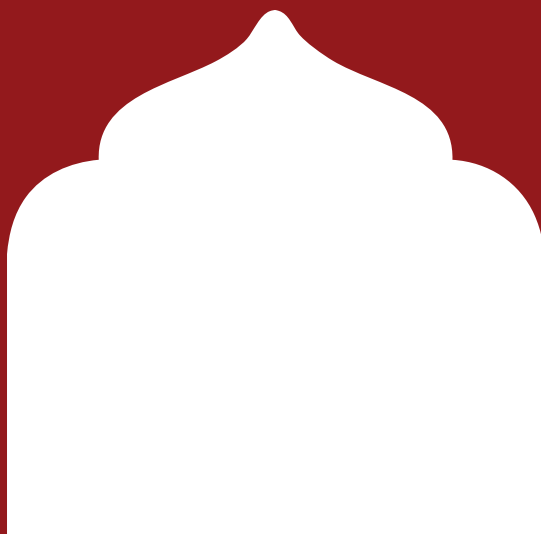
درست است ما مثل امام حسین علیه السلام نیستیم اما این آقا هم به خاطر گناهان و مشکلات ما را طرد نمی‌کند. خیلی حسین علیه السلام زحمت ما را کشیده است. حسین علیه السلام من را روسفید کن. همانطوری که حرّ را تا روز قیامت روسفید عالم کردی، تو خودت را به حسین علیه السلام بسپار. او هستی‌اش را فدا کرد که دست ما را بگیرد؛ گرگدا کاهل بود تقصیر صاحب‌خانه نیست.

می‌دانید خرچه کسی بود؟ حرّ کاری کرد که همه دارند ۱۴۰۰ سال گریه می‌کنند. او بود که امام حسین علیه السلام را نگه داشت و محاصره کرد. اگر امام حسین علیه السلام را نگه نداشته بود، او به کوفه می‌آمد و شاید ماجرا به گونه‌ی دیگری می‌شد. امام را نگه داشت تا همه رسیدند برای قتل امام حسین علیه السلام. امام حسین علیه السلام به او گفت: مادرت به عزایت بنشیند. حر آمد جواب دهد اما حیای او اجازه نداد. حر حضرت زهرا علیها السلام را می‌شناخت این خانواده را می‌شناخت برای همین وقتی امام حسین علیه السلام فرمودند مادرت به عزایت بنشیند، حر ادب کرد و جواب نداد؛ گفت: اگر مادرت فاطمه علیها السلام نبود جواب می‌دادم. ای کاش آن روز در کوچه‌های مدینه چهار نفر مرد با حیا مثل حر پیدا می‌شدند.

حرازان اتفاق تا روز عاشورا در دلش غوغا به پا شد - خدایا به حق مادر این خانواده دل های متحد و همدل ما را هم در این شب ها برای یاری مهدی زهرا تکان بده - عاقبت صبح روز عاشورا، حرازان تصمیم تاریخی را گرفت و خود را برای همیشه عاقبت بخیر کرد؛ از لشگر یزید کنار کشید و گفت می خواهم بروم پیش حسین علیه السلام عذرخواهی کنم. همه این خانواده را می شناختند که چقدر مهربان و دلسوزند. می گویند کفش هایش را درآورد انداخت گردنش - این رسم خاکساری عرب است - کلاه خودش را برداشت و خاک بر سرش ریخت که آقا او را بپذیرد. از دور که داشت می آمد، همین که رسید نزدیک امام حسین علیه السلام به خاک افتاد و مقداری از آن خاک را به صورت خود زد و در نهایت شرمندگی از امام حسین علیه السلام حلالیت طلبید و طلب توبه کرد. امام حسین علیه السلام فرمود: «نَعَمْ، يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْكَ وَيَغْفِرُ لَكَ... أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتَكَ أُمِّكَ، أَنْتَ الْحُرُّ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» خدا روزی ما کند دعای عاقبت بخیری امام زمان را در حق همه ما.

بعد همین که حر خواست برود میدان، اباعبدالله فرمود برو. شاید زبان دل ابی عبدالله این بوده که می ترسم حر بماند و صدای العطش بچه هایم را بشنود و خجالت بکشد، بماند و اریا اریا شدن علی اکبرم را ببیند. «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ».

شب پنجم



شاگردترین جبهه تاریخ

* شروع بندگی شیطان

اگر شیطان بخواهد یک آدم را از مسیر حق خارج کند، اول چه کار می‌کند؟ خیلی‌ها فکر می‌کنند اول می‌گوید: «گناه کن»، «نماز نخوان»، «دزدی کن»، «دروغ بگو». اما نه. شیطان باهوش‌تر از این حرف‌هاست. او یک قدم قبل‌تر می‌آید. یک قدم قبل از نماز، قبل از گناه. خدا توطئه شیطان را در قرآن این‌چنین بیان می‌فرماید:

«سپس از پیش رویشان و از پشت سرشان و از راست و چپشان به سراغشان می‌آیم و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت.»^۱

۱. «ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ» سوره اعراف، آیه ۱۷.

یعنی تمام هدف شیطان این است که بندگان خدا را ناسپاس کند؛ قدم به قدم انسان را به جایی می‌رساند که با خودش بگوید: «اصلاً این خدا چه کرده که من پرستمش؟» لذا مسئله خیلی جدی است، مسئله شکر و کفر.

* پایه‌های شکر

اما «شکر» چیست که انقدر برای خدامهم است و ملاک رستگاری و شقاوت انسان را «شکور» و «کفور» بودن^۱ معرفی نموده است؟ شکر، چند پایه اصلی دارد:

• ۱. دیدن نعمت‌ها

اولین قدم این است که انسان نعمت را ببیند: خود دیدن نعمت‌ها و توجه به این داده‌ها خودش گام بسیار بزرگی است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «أَدْنَى الشُّكْرِ أَنْ تَعْرِفَ النِّعْمَةَ»^۲؛ ابتدایی‌ترین قدم شکر، شناخت نعمت است. انسان اگر خوب دقت کند متوجه می‌شود که زندگیش پر از نعمت و داشته‌های فراوان است. از داشته‌هایی مانند علم و ایمان و ادب و مهارت‌های مختلف - که هر فرد را خدا بر اساس حکمتش استعدادهایی به او عنایت کرده - بگیرید تا سلامتی و مبتلا نبودن به انواع مریضی‌ها و داشتن خیلی از چیزهایی که بسیاری از مردم آرزوی داشتن آن را

۱. إِنْ تَاهَدَيْتُمْ السَّبِيلَ إِقْمَا شَاكِرًا وَإِقْمَا كَفُورًا. سورة انسان، آیه ۳.

۲. «أَدْنَى الشُّكْرِ أَنْ تَعْرِفَ النِّعْمَةَ، وَأَوْسَطُهُ أَنْ تَحْمَدَ عَلَيْهَا، وَأَعْلَاهُ أَنْ لَا تَعْصِي اللَّهَ بِهَا» کافی، ج ۲، ص ۳۱۲.



دارند. اگر لذت زندگی دنیا و آخرت را می‌خواهیم، به داشته‌های خود توجه کنیم. خدا دوست دارد بنده‌ای را که داشته‌هایش را ببیند و از آن لذت ببرد.

پیامبر گرامی اسلام راهکاری داده‌اند که چطور انسان داشته‌های خودش را ببیند! عجب موجودی است انسان! برای دیدن فقط چشم کافی نیست و باید دست او را گرفت. بدون امام حتی انسان داشته‌ها را هم نمی‌بیند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌فرماید اگر کسی را دیدی که خدا چیزی به او عنایت کرده که تو مثلاً نداری - خب خیلی اتفاق می‌افتد عزیزان، این یک چیز کمی نیست، زندگی‌هایی را از هم پاشیده همین مسئله - حضرت می‌فرماید در این لحظه زرنگ باش، عاقل باش، به افرادی نگاه کن که همین زندگی تو را هم ندارند و از لحاظ مالی از تو پایین‌تر هستند.^۱

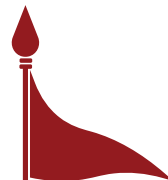
«آفِ اول ما این است که به نعمت توجه نمی‌کنیم؛ نعمت سلامت را جز بعد از مریض شدن و ناقص‌العضو شدن نمی‌فهمیم؛ نعمت جوانی را جز بعد از پیر شدن، درست تشخیص نمی‌دهیم؛ اشکال کار این است. نعمت امنیت را جز بعد از دچار شدن به ناامنی نمی‌فهمیم.»^۲

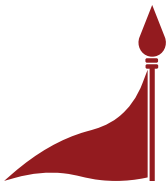
گاهی انسان انقدر دیدش محدود می‌شود که فقط نعمت را مال زیاد، خرید خانه، داشتن ماشین خوب و یا برنده شدن در قرعه‌کشی و امثال این مسائل را می‌بیند. در حالی که بندگان خدا نعمت‌ها را خوب می‌بینند.

۱. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله): إِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ إِلَى مَنْ فَضَّلَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ فِي الْمَالِ وَالْخَلْقِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى مَنْ هُوَ أَسْفَلَ مِنْهُ مِمَّنْ فَضَّلَ عَلَيْهِ. مجموعة وژام، ج ۱، ص ۱۷۰.

۲. بیانات امام شهید سید علی خامنه‌ای در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی.
(۱۳۸۵/۰۳/۲۹)

در سفینهٔ البحارِ محدث قمی نقل است: حضرت موسیٰ علیه السلام از خداوند متعال خواست که «خدایا عابدترین بنده‌ات را به من نشان بده». خداوند به موسیٰ علیه السلام وحی کرد: اگر می‌خواهی عابدترین بندهٔ ما را ببینی به این آدرس برو. حضرت موسیٰ علیه السلام طبق آدرس رفت و فردی را دید که سرتا پا بیماری است. یک انسان فلج، زمین‌گیر، جذامی که پیسی هم دارد. ابتدا گمان کرد اشتباه آمده است. شاید تصور می‌کرد که عابدترین آدم کسی است که سجاده پهن کرده و مدام ذکر می‌گوید. سؤال کرد: خدایا، من درست آمده‌ام؟ جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت: یا موسی، درست آمده‌ای و الان من مأمورم تا بینایی‌اش را هم از او بگیرم. دردم نابینا شد. او تا نابینا شد سرش را به سمت آسمان بلند کرد و گفت: «یا بُرِّ یا وَصُول»؛ ای کسی که خیلی به من خوبی کردی و خیلی به من صله دادی. حضرت موسی علیه السلام جلو رفت و به او گفت: ای بندهٔ خدا، من موسی، پیغمبر مستجاب‌الدعوهٔ خدا هستم. اگر چیزی از خدا می‌خواهی به من بگو برایت از خدا بخواهم. او گفت: ممنون، یا موسی. آن چه خدا به صلاحم بوده داده و آن چه نداده حتماً به صلاحم نبوده. خدا که بخیل نیست. حضرت موسی علیه السلام برای اینکه او را امتحان کند به او گفت: خدا چه به تو داد که سرت را به آسمان گرفتی و گفتی «یا بُرِّ یا وَصُول»؟ خدا حتی ظاهرت را هم از تو گرفته. آن شخص به موسی علیه السلام گفت: ببین، یا موسی، در کل این منطقه که گشتی و من را پیدا کردی، خدا در کل این منطقه ایمانش را فقط به من داده و بقیه بت‌پرست هستند. حضرت موسی علیه السلام از اینکه او از میان





تمام بیماری‌هایی که داشت نعمت خدا را دید، مطمئن شد که عابدترین بنده خدا آن کسی است که نعمت خدا را ببیند و قدزدان نعمت‌های خدا باشد.^۱

• ۲. از خدا دانستن نعمت‌ها^۲

گاهی انسان نعمت‌ها را می‌بیند اما آن را از خدا نمی‌داند. زیبایی خود را می‌بیند. حافظه قوی خود را می‌بیند. ثروتی که دارد را می‌بیند. همسر خوب و فرزندان خوب را می‌بیند و هزاران نعمت دیگر را می‌بیند اما آن را از خودش می‌داند نه از خدا. خیلی‌ها وقتی خدا به آنها نعمت می‌دهد، نعمت را می‌بینند اما آن را از خدا نمی‌بینند: «**لَمَّا أُوتِيَهُ عَلَىٰ عِلْمٍ**»^۳ اما «وقتی به او اعتراض کردند که این نعمت‌ها را از خدا بدان، سهم خودت را هم ببر، اما آن را در راه خدا مصرف کن، او در جواب گفت: **«قَالَ لَمَّا أُوتِيَهُ عَلَىٰ عِلْمٍ»**»^۴؛ خودم به دستش آوردم، هنر خودم بود. این همان خطای بزرگی است که ممکن است همه ما دچارش بشویم؛ غره شدن به خود.»^۵

۱. سفينة البحار، ج ۱، ص ۵۲۴.

۲. «دوم، نعمت را از او دانستن» بیانات امام شهید سید علی خامنه‌ای در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی. (۱۳۸۵/۰۳/۲۹)

۳. سورة انعام، آیه ۹۴.

۴. سورة قصص، آیه ۷۸.

۵. بیانات امام شهید سید علی خامنه‌ای در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی. (۱۳۸۵/۰۳/۲۹)

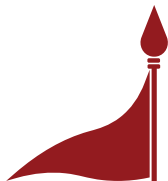
کسی که نعمت‌ها را از خدا ببیند، آهسته آهسته خدا را در تمام زندگیش خواهد دید. خدایا، این کوه‌ها را چقدر قشنگ برای من آفریده‌ای. خدایا، امروز دلم گرفته بود، آسمان هم دلش با من گرفت و گریه کرد. خدایا، من ممنونم امروز که هوا گرم بود، تو ابرها را مأمور کردی که بیایند و برای من سایبان شوند. معرفت خدا از همین تفکر کردن‌ها و زاویه دیدها را تغییر دادن، شروع می‌شود و کسی که نعمت‌ها را از خدا دیده و شکرش را به جا آورد، آهسته آهسته به اوج توحید می‌رسد تا جایی که همه را خدا می‌بیند.

به صحرا بنگرم، صحرا تو بینم به دریا بنگرم، دریا تو بینم
به هر جا بنگرم، کوه و درو دشت نشان از قامت رعنا تو بینم

• ۳. شکر و سپاسگزاری از خدا

«سوم، از خدا سپاسگزار بودن. نه اینکه بگوییم نعمت را خدا داده و وظیفه‌اش بوده که بدهد؛ نه، بلکه بدهکار بودن در مقابل خدای متعال». اگر چشم انسان چشم نعمت‌بین باشد و بداند خدا چقدر به او مهربان است، مدام شکر او را می‌کند. تا جایی که امام حسین علیه السلام در دعای عرفه عرض می‌کند که خدایا من شرمندهام چطور می‌توانم شکر نعمت‌های تو را به جا بیاورم «در حالی که من اگر هر کدام از نعمت‌های تو را شکر کنم، خود آن شکر، يك نعمت است. پس من اگر تا آخر دهر زنده بمانم، با همه وجودم گواهی می‌دهم که شکر يك نعمت تو را نمی‌توانم به جا بیاورم؛ چون همین که آن نعمت را شکر کنم، خود اینکه توفیق شکر پیدا کرده‌ام، يك نعمت دیگر است و باید آن را شکر کنم و همین‌طور تسلسل پیدا می‌کند تا ابد.»^۱

۱. بیانات امام شهید سید علی خامنه‌ای در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی.



وقتی انسان دیدِ شاکرانه پیدا کرد، در پیِ هر اتفاقی فقط نعمت می بیند و فقط خدا را می بیند و هر روز توحیدش بالاتر می رود و شبانه روز او عبادت می شود. گاهی تصور ما از انسان های دائم الذکر اشتباه است؛ فکر می کنیم انسان باید مدام تسبیح بگیرد و بگوید سبحان الله. این هم خوب است، در حالی که همین دیدن نعمت های خدا، شکر آنها و لذت بردن از گل ها و درخت ها و زیبایی های عالم، همین نگاه مهربانانه به فرزند و دانستن آنها از خدا، همه شکر است. یکی از ساده ترین و راحت ترین راه های عبادت خدا، همین دیدن نعمت ها و شکر آنهاست و یکی از ساده ترین و میانبرترین راه ها برای نازل شدن رزق و برکت در زندگی، باز همین دیدن نعمت ها و شکر آنهاست.

انسان باید مدام به خاطر نعماتی که خدا به او داده شکر زبانی کند. بعد از مدتی می بیند حتی در اوج سختی هم نعمت می بیند و دیدن نعمات خدا او را شاد می کند.

شکر کردن در حال مریضی

مرحوم آیت الله گلپایگانی رحمة الله علیه زمانی که مریض بودند، عده ای به ملاقاتشان رفتند، دیدند در بستر می گوید: «**الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**»^۱ شخصی گفت: مریضی که دیگر شکر ندارد، شما دارید درد می کشید! فرمود: این مرض دو حالت دارد: یا برای تطهیر است یا برای ترفیع. در هر صورت نعمت است و باید شکر کرد.

در بلا هم می چشم لذات او مات اویم مات اویم مات او

تنها مسیر آرامش

اگر پشت هر اتفاق و حادثه‌ای نعمت خدا را ببینیم و شکر کنیم، زندگی برای ما آسان و لذت بخش می‌شود. بچه در خانه گریه می‌کند و مادر هم کلافه شده است؛ همه چیز برای گلایه از خدا آماده است، اما بندگان شکور خدا به توصیه امامشان عمل می‌کنند. می‌گویند: خدایا شکرت که به ما فرزند دادی. چقدر هستند که هنوز فرزندی ندارند. اگر این کودک گریه نمی‌کرد، من از کجا باید می‌فهمیدم این کودک نیاز به چیزی دارد؟ خدایا ممنونم که انقدر به من و فرزندم مهربانی. در میان همین حرف‌هاست که می‌بیند دلش آرام شد. مگر نه اینکه «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»^۱. لذا خدا می‌داند اگر کسی روحیه شکورانه داشته باشد، چقدر دنیا را زیباتر و قشنگ‌تر می‌بیند. انسان گاهی انقدر شاکر می‌شود، مثل مادران شهدا که وقتی خبر شهادت فرزندانشان را به آنها می‌دادند، بیشترین حرفی که می‌زدند این بود: خدایا شکرت.

به کار گرفتن نعمت

«چهارم، این نعمت را به کار گرفتن؛ مثل یک پلکان. وقتی نعمتی را به شما می‌دهند، این پله‌ای از يك نردبان است که پایتان را روی آن گذاشته‌اید تا بالا بروید. حالا نوبت پله بعدی است. اگر دسترسی به پله بعدی پیدا کرده‌اید، پس این هم يك نعمت است؛ از آن استفاده کنید و پایتان را روی آن بگذارید و بروید بالا. آن کسی که دسترسی به پلکان نردبان پیدا می‌کند، اما پایش را روی آن نمی‌گذارد، شکر نکرده است»^۲.

۱. سوره ابراهیم، آیه ۲۰.

۲. بیانات امام شهید سید علی خامنه‌ای در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی.



گفتن الحمد لله خیلی خوب است اما مرحله بالاتر اینست که حضرت امیر علیه السلام میفرماید: «أَوَّلُ الشُّكْرِ الْعِرْفَانُ، وَثَانِيهِ الْإِقْرَارُ، وَثَالِثُهُ **الاسْتِعْمَالُ فِيمَا يُحِبُّ الرَّحْمَنُ**»^۱ مرحله اول همان معرفتِ نعمت است یعنی دیدن نعمت و آن را از خدا دانستن، مرحله دوم اقرار به نعمت است، شکرزبانی نعمت است، مرحله بالاتر به کارگیری نعمت در آن زمینه هایی است که خداوند رحمان دوست دارد یعنی شکر عملی. باید فکر کنم ببینم با این نعمتی که خدا به من داده چطور میتوانم خدا را خشنود کنم؟ این نعمت را در چه راهی به کار بگیرم که به خدا صداقتم را نشان داده باشم؟ لذا صدقه را که صدقه میگویند از این جهت است، صدقه شکر عملی است، اختصاص به مال هم ندارد شامل هر داشته ای میشود

شهید چمران

حقیقتاً باید از ته دل انسان بخواهد و متوجه باشد، آن وقت دعای او به کار و زندگی او برکت میدهد، از داشته های زندگی به بهترین شکل در راه خدا استفاده کند؛ مانند آن دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه تهران، که از نعمت هوش خدادی خود استفاده کرد و شکر آن را به جا آورد لذا در رشته الکترومکانیک فارغ التحصیل شد و یک سال به تدریس در دانشکده فنی پرداخت، به خاطر نبوغ علمی که داشت با استفاده از بورس تحصیلی شاگردان ممتاز به امریکا اعزام شد و پس از تحقیقات علمی در جمع معروف ترین دانشمندان جهان در دانشگاه کالیفرنیا و معتبرترین دانشگاه امریکا (برکلی)^۲

۱. میزان الحکمه، ج ۸، ص ۴۴۶.

۲. Berkeley.

با ممتازترین درجه علمی موفق به اخذ دکترای الکترونیک و فیزیک پلاسما گردید و در آمریکا یکی از اساتید برجسته این رشته شد، تا جایی که مدیریت ناسا را در آمریکا به او پیشنهاد دادند؛ اما این سوابق علمی و موقّعیّت ها باعث خودباختگی و غرور او نشد، چرا؟ چون همه را لطف خدا می دانست، و این ثمره همان جلسات تفسیرقرآن مرحوم آیت الله طالقانی رضوان الله علیه، در مسجد هدایت، و درس استاد شهید مرتضی مطهری رضوان الله علیه و مهمتر از آن آشنایی با امام خمینی نقاه الله علیه بود؛ که شکر نعمت، نعمت افزون کند. شکر عملی او این بود که این علم را در راه خدمت به مستضعفان به کار برد، نه برای ثروت و مقام شخصی. او می توانست در شرکت های بزرگ آمریکایی با حقوق های کلان کار کند، اما علمش را وقف آموزش جوانان شیعه لبنان کرد، او رفاه آمریکا را رها کرد و به لبنان رفت لذا خداوند به او توفیق داد که سرپرست صدها کودک یتیم شیعه باشد، شکر عملی او این بود که با همان کودکان زندگی کند، با آنها غذا بخورد، با آنها بازی کند و پدری مهربان برای آنها باشد. او می توانست در خانه ای مجلل زندگی کند، اما در اتاقی محقر با یتیمان زندگی کرد. وقتی خداوند به او مقام رهبری جوانان شیعه لبنان را داد، شکر عملی او این بود که خود را بالاتر از مردم نداند. در میدان نبرد، در خط مقدم می جنگید. وقتی به او گفتند فرمانده نباید خط مقدم برود، گفت: «بچه ها عاشقانه می جنگند و آنها را نباید تنها گذاشت.» پس از انقلاب، خداوند به او مسئولیت های بزرگی داد: وزیر دفاع، نماینده مجلس، نماینده امام در شورای عالی دفاع، اما همه را از خدا می دانست لذا وقتی احساس کرد وظیفه اش



جبهه است، همه را رها کرد و نگفت شأن من بالاتر از اینهاست، به خط مقدم رفت و به بالاترین مقام انسانی یعنی شهادت و دیدار محبوبش رسید، شکر نعمت، نعمت افزون کند، خوشا به حالت ای شهید سرافرازِ خدایی که جز خدا در زندگی کسی را ندیدی؛ لذا در وصیتنامه‌اش نوشت: «خدایا! تو می‌دانی که من در راه تو جهاد کردم و از هیچ کس جز تو نمی‌ترسم.»

خیلی اوقات ما فرصت را از دست می‌دهیم. خدا نعمت را داده، شکر نمی‌کنیم و از دست می‌دهیم. خدا خیلی مهربان است و واقعاً انسان چقدر ضرر کرده است.

مرحله بالاتر از شکر، به کارگیری نعمت در آن زمینه‌هایی است که خداوند دوست دارد. باید فکر کنیم ببینیم با این نعمتی که خدا به من داده چطور می‌توانم دل بنده‌ای را شاد کنم، کار گرفتاری را درست کنم.

خدا می‌فرماید: من به تو نعمت می‌دهم، سرمایه می‌دهم. اگر نعمت را دیدی و شکر کردی، زیاد می‌کنم. و اگر ندیدی و کفران نعمت کردی، آن کس که ضرر می‌کند تو هستی، نه من خدا که بی‌نیازم. این یک سنت حتمی خدا است. لذا همه لحظات زندگی برای خودش شب قدر است.

شُکرِ نعمت، نعمت افزون کند

کُفر، نعمت از کَفَت بیرون کند

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: «إِنَّ لِلَّهِ فِي كُلِّ نِعْمَةٍ حَقًّا، فَمَنْ آدَاهُ زَادَهُ مِنْهَا، وَمَنْ قَصَرَ عَنْهُ خَاطَرَ بَزَوَالٍ نِعْمَتِهِ»^۱. خداوند در هر نعمتی حقی دارد. کسی که حق آن را ادا کند، آن نعمت را بر او افزون می کند و کسی که در آن کوتاهی نماید، آن نعمت را در خطر زوال قرار می دهد.

* شکر عامل ازدیاد نعمت

«وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» - خیلی آیه مهمی است. اگر شکر کردید، ازدیاد نعمت دنبالش هست و برکات الهی پی در پی خواهد رسید.^۲

انسان ها دنبال سود هستند، دنبال زیاد کردن هستند؛ زیاد کردن مال و سلامتی و افزایش عزت و احترام و افزایش ایمان و افزایش قدرت کشورشان. کجا باید بروند سرمایه گذاری کنند که خیلی خوب سود کنند؟ خدا می فرماید سنت قطعی من در این عالم این است - یک مسئله مخفی هم نیست - با تأکید فراوان خدا همه جا فریاد زده: شکر کنید. داشته های خودتان را ببینید و شکر کنید، من برای شما زیاد خواهم کرد. چه سودی بالاتر از این؟ یک معامله برد-برد واقعی با خدای کریمی که به جز لطف و احسان از او توقعی نیست. بیچاره آدمی که در این معامله به این راحتی شرکت نکند. بدبخت انسانی که مدام دم از ناامیدی و ناشکری می زند.

۱. حکمت ۲۴۴، نهج البلاغه.

۲. بیانات امام شهید سید علی خامنه ای در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی.



مردی خدمت امام رضا علیه السلام رسید و عرض کرد: آقا، من گرفتارم، فقیرم، زندگی‌ام سخت می‌گذرد، به من کمکی بکنید. در مقابل امام، سینی انگور بود. حضرت یک خوشه انگور برداشتند و به او دادند. مرد وقتی خوشه را دید، ناراحت شد و گفت: من گرفتار نان شبم، زن و بچه‌ام گرسنه‌اند، انگور به چه درد من می‌خورد؟ یعنی نعمتی را که امام به او دادند، کوچک دید، ارزش آن را نفهمید و شکر آن را به جا نیاورد. خوشه را کنار گذاشت. امام هم چیزی فرمودند. چند لحظه بعد، شخص دیگری وارد شد. سلام کرد و با ادب در محضر امام نشست. حضرت فقط یک دانه انگور به او دادند. او همان یک دانه را با شوق گرفت و عرض کرد: آقا، ممنونم، من فقط برای دیدن شما آمده بودم، همین هم برای من برکت است. این را به خانه می‌برم تا خانواده‌ام هم از تبرک آن بهره‌مند شوند. امام وقتی این روحیه شکر را دیدند، این بار یک خوشه انگور به او دادند. او باز هم با خوشحالی تشکر کرد و گفت: آقا، همان یک دانه هم برای من زیاد بود. حضرت این بار تمام سینی انگور را به او بخشیدند. باز هم او جز ادب و شکر چیزی نگفت. عرض کرد: من اصلاً برای دنیا نیامده بودم، فقط می‌خواستم شما را ببینم. در ادامه، امام فرمودند کاغذی بیاورند. نوشتند که باغ‌های انگور خود را به او بخشیدند. وقتی آن مرد باز هم فقط اظهار ادب و شکر کرد، امام فرمودند: زمین‌های اطراف آن باغ‌ها هم برای او باشد.

مرد اول که این صحنه را می دید، به اعتراض آمد و گفت: آقا، من محتاج بودم، من از شما کمک خواستم. چرا به این فردی که محتاج نبود این همه چیز دادید؟ حضرت فرمودند: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»^۱. من اول یک شاخه انگور به تو دادم، تو اعتراض کردی، قدر ندانستی. اما وقتی به او یک دانه انگور دادم، قدردانی کرد و من می خواستم طبق سنت خدا عمل کنم. سنت خدا این است که برکات خود را برای آن کسی می فرستد که شاکر باشد.

*کفران نعمت

«در مقابل شکرچیست؟ کفران نعمت. به نعمت توجه نکردن، غفلت کردن از اصل نعمت، یا نعمت را انکار کردن، یا آن را از خدا ندانستن، یا به نعمت خداداده مغرور شدن، این ها کفران نعمت است»^۲.

«وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»^۳. در جای دیگر خداوند می فرماید: آیا ما به جز انسان ناسپاس کسی را هم عذاب می کنیم؟! «وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ»^۴. این خیلی تعبیر مهمی است. می فرماید تنها چیزی که موجب مجازات الهی است یک چیز است و آن کفران نعمت است. لذا کار اصلی شیطان و همه یاران زمینی اش یعنی

۱. سوره ابراهیم، آیه ۷.

۲. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی. (۱۳۸۵/۰۳/۲۹)

۳. سوره ابراهیم، آیه ۷.

۴. سوره سبا، آیه ۱۷.



جبههٔ باطل این است که انسان‌ها شکرگزار نباشند، جلوی چشمان انسان را بگیرند تا انسان نعمت‌ها را نبیند و شکرگزار نباشد؛ همین کافی است برای سقوط هر انسانی.

*مهمترین کار شیطان برای خارج کردن انسان از جبههٔ حق

عجب وزارت اطلاعاتی دارد تشکیلات خدا! خدای مهربان در کتاب خودش هدف راهبردی شیطان به عنوان فرماندهٔ کل لشکر کفر برای منحرف کردن مردم از راه مستقیم ولایت و جبههٔ حق این طور بیان فرموده: «ثُمَّ لَا تَجِدُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ»^۱. این سخن شیطان در زمانی که از بهشت رانده شد است که می‌شیطان از همه طرف انسان را محاصره می‌کنم، حتماً این کار را می‌کنم تا جایی که اکثر بندگان شکرگزار نباشند. نمی‌گویند بندگان را فاسد می‌کنم، نمی‌گویند آنها را اهل معصیت می‌کنم؛ اینها همه گویا فرع است، آن ریشه را می‌گوید. می‌گویند تا ناسپاس شوند، تا نعمت‌های خدا را نبینند و بدین وسیله از صراط مستقیم خارج شوند.

چطور این کار را می‌کند؟ انقدر از چپ و راست درگوشی دل انسان ضعف‌ها را به رخ می‌کشد که بیچاره شدی، هیچ چیزی نداری، فقیر شدی، بقیه به همه جارسیدند و تو همه چیز را از دست دادی. زمانی که انسان نعمت‌ها را ندید، خوبی‌ها را ندید، همه چیز را ناامیدکننده

دید، یک دفعه شیطان به او می‌گوید: خدایی که در زندگی تو هیچ جایی ندارد و لطفی به تو نکرده، چرا عبادتش می‌کنی؟ علی‌چه خیری به تو رساند که می‌خواهی در راهش باقی بمانی؟

همان کاری را می‌کند که با بنی‌اسرائیل کرد. این را از آیات قرآن می‌شود فهمید که فشارها روی بنی‌اسرائیل دقیقاً روی چه نقطه‌ای متمرکز بوده است یعنی همان ندیدنِ نعمت‌ها. دلیلمان هم توصیه‌ی مکرر حضرت موسی علیه السلام به بنی‌اسرائیل برای یادآوردنِ نعمت‌ها است که «**يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ...**». در همین سوره‌ی ابراهیم که خداوند سنت قطعی خود را در مورد شکرگزاری و ناسپاسی بیان می‌کند، دقیقاً در همین جریانِ یادآوریِ نعمت‌ها به بنی‌اسرائیل است و عاقبت چوب ناسپاسی‌شان را هم خوردند. برگشتند گفتند: «**يَا مُوسَى...**»؛ قبل از اینکه تو بیایی مورد آزار و شکنجه بودیم، الآن هم که آمدی همین‌طور! با اینکه این همه حضرت موسی علیه السلام معجزه آورد تا حدی که ساحرانِ فرعون هم به حضرت موسی علیه السلام ایمان آوردند و حتی حاضر شدند در این راه کشته شوند، با این اوصاف این جماعت می‌گویند هیچ فرقی نکرد. ابّهت فرعون را - به عنوان کسی که مطلقاً به بنی‌اسرائیل اجازه‌ی نفس کشیدن نمی‌داد - شکست، او را در آن هم‌آوردی بزرگ شکست داد، اینها را ندیدند. لذا کم‌کم به قهقرا رفتند و بعدش گوساله‌پرست شدند و خدا هم بر آنها غضب کرد و آنها را از حضرت موسی علیه السلام محروم کرد و تا ۴۰ سال در بیابان سرگردان شدند، به



گونه‌ای که در روایت دارد از صبح تا شب راه می‌رفتند که مسیر را پیدا کنند، صبح می‌دیدند سر جای اول اند!^۱ اینها را عیناً خداوند در قرآن کریم بیان کرده.^۲

کسی که نعمت را نبیند نمی‌تواند خدا را ببیند. نمی‌تواند عبادت خدا را بکند. از خدا گله‌مند می‌شود و گاهی هم با او دشمن می‌شود. پس اگر کسی نعمت‌های خدا را نبیند و شکرش را به جا نیاورد، قطعاً از جبهه حق جدا خواهد شد.

* علامت ایمان و کفر

مرز بین جبهه حق و باطل، شکر و کفر است. هر وقت خواستید ببینید ایمانتان در چه سطح است، ببینید چقدر نعمات خدا را در زندگی می‌بینید و چقدر شکر این نعمات را می‌کنید؟! میزان ناله‌ها و گلایه‌ها و کفران نعمت شما در چه سطح است؟! علامت ایمان این است که چشم نعمت بین انسان باز می‌شود و زبان شاکرانه پیدا می‌کند. او نه تنها شاکر خدا است، بلکه سر کوچکترین اتفاق شاکر انسان‌ها هم باشد. او خوبی انسان‌ها را می‌بیند. این روحیه انقدر اخلاق انسان را دوست داشتنی می‌کند که همه عاشقش می‌شوند. اما نشانه کفر و جبهه باطل این است که انسان انقدر نعمت‌های خدا را نمی‌بیند که احساس می‌کند یک انسان تنها و بیچاره‌ای است که در این دنیا رها شده و فکر می‌کند این دنیا هیچ ارتباطی با او ندارد و تنها راه زندگی این است که مانند گرگ بدود و حقش را بگیرد تا

۱. قصص الأنبياء (للجزايري)، ج ۱، ص ۲۶۴.

فَكَانُوا يَسِيرُونَ جَادِينَ حَتَّى إِذَا أَمْسَوْا وَنَاثُوا فَإِذَا هُمْ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي ارْتَحَلُوا مِنْهُ

۲. ری. به سوره مائده، اعراف و طه

شاید چیزی از این دنیا را نصیب خودش کند. و به همین خاطر از زمین و زمان طلبکار است و یک اخلاق زشت پیدا می‌کند که احدی دوست ندارد در کنار او بنشیند. جبههٔ باطل نعمت‌ها را از چشم انسان می‌پوشاند.

* امام؛ مهمترین نعمت خدا

روز قیامت که می‌شود، یکی از سؤال‌های مهمی که از انسان پرسیده می‌شود از نعمت است: «**تُمْ لْتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ**»^۱. اما نه از هر نعمتی. روز قیامت از مهمترین نعمت از ما سؤال می‌کنند. از کدام نعمت؟ مهمترین نعمت، آن نعمتی که بدون آن، نعمت‌های دیگر دنیا شناخته نمی‌شد. آن نعمتی که بنی‌اسرائیل قدرش را ندانستند، آن نعمتی که امتِ پیامبر ﷺ قدرش را ندانستند و چندین برابر بنی‌اسرائیل سرگردان شدند،^۲ آن نعمتی است که نعمت‌های فراموش شدهٔ الهی را به یاد مردم می‌آورد.^۳ از حضرت پرسیدند از کدام نعمت در روز قیامت سؤال می‌کنند؟ فرمودند: نعمت ولایت.^۴ در مورد نعمتِ امام جبههٔ حق می‌پرسند. «**وَلَيْسَ أَلَنْ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ**»؛ نعمت ولایت! روز قیامت از تک تک ما می‌پرسند

۱. سورة تکوثر، آیه ۸.

۲. امام صادق (علیه السلام): قال امیرالمؤمنین (علیه السلام): ... تَهْتُمُّ كَمَا تَاهَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ عَلَى عَهْدِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَعَمْرِي لَيُضَاعَفَنَّ عَلَيْكُمْ أَلْتَّيْهُ مِنْ بَعْدِي أَضْعَافٌ مَا تَاهَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ. (کافی، ج ۸، ص ۶۳)

۳. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام): فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَ وَاتَرَالِيَهُمْ أَنْبِيَاءُ لَيْسَتْ أَدْوَاهُمْ مِثْلَاقِ فِطْرَتِهِ، وَ يَذْكُرُوهُمْ مَنْسِي نِعْمَتِهِ. (نهج البلاغه، خطبه ۱)

۴. امام صادق (علیه السلام): فِي قَوْلِهِ تَعَالَى ثُمَّ لَتَسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ أَيْ عَنِ وَلَائِنَا. (المناقب، ج ۴، ص ۲۸۴)

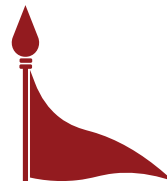


برای نصرت امامت چه کرده‌ای؟ برای قدرت و عزّت این مملکتِ امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف که امروز تمام جبهه کفر در برابر او قد علم کرده، چه کرده‌ای؟

آیا شکر ولایت را در سرزمین شیعی امام‌زمانی به جا می‌آوریم؟ امام حسین علیه السلام در دعای عرفه عرض می‌کنند: خدایا! تو را شکر می‌کنم که از صُلبی به صُلب دیگر منتقلم کردی و چشم مرا زمانی به این دنیا باز کردی که ائمه کفر حاکم نیستند، جبهه باطل حاکم نیست، بلکه هنوز پرچم آقا رسول الله صلی الله علیه و آله بالا است. بزرگترین نعمت، زندگی در حکومتی است که تحت پرچم ولایت است.

لذا بزرگترین کار جبهه باطل امروز همان کاری است که شیطان به آن اعتراف کرد و در حق بنی اسرائیل‌های تاریخ اجرا کرد و آن ناسپاس کردنِ مردم نسبت به نعمت ولایت است. امروز همه تلاش جبهه استکبار این است که شما این نعمت ولایت و حکومت اسلامی را نبینید و ناامید شوید. نقاط مثبت را نبینید و با بزرگنمایی از مشکلاتی که هست - ما و خود غرب هم بیشتر از ما درگیر این مشکلات است - ما را از این انقلاب دل‌سرد کند.

شیطان با تمام نیروهای زمینی خودش، در برابر این ملتِ امام‌حسینی شکست خورده و نتوانست آن کاری را که با مردم بنی اسرائیل و مدینه و کوفه کرد در حق این ملت اجرا کند. اگر مردم کوفه و مدینه قدر امام حسین علیه السلام را ندانستند و کفران کردند، اما ما امروز ندیده قذردانِ امام حسینیم. امروز به عشق حسین علیه السلام برای ولایت جان می‌دهیم و همین‌ها بود که امام خمینی رضوان الله تعالی علیه و امام خامنه‌ای شهید رضوان الله تعالی علیه بارها فرمودند: این ملت از ملت زمان



رسول الله ﷺ و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهما السلام بهترند. ملتی که تحت شدیدترین فشار دست از حمایت از ولایت برنداشت.

«مردم کوفه وقتی نعمت امیرالمؤمنین را فهمیدند که حجاج بالای سرشان آمد؛ مردم مدینه نعمت وجود امیرالمؤمنین و امام حسن را آن روز فهمیدند که مسلم بن عقبه بالای سرشان آمد، قتل عامشان کرد، زن هایشان را بی ناموس کرد، بعد هم گفت همه تان باید اقرار کنید که برده یزید هستید. مردم یکی یکی آمدند و جلوی اقرار کردند و هرکس اقرار نکرد، گردنش را زد. آن مردم، آن وقت فهمیدند که حکومت امیرالمؤمنین و حکومت امن و امان و حکومت احترام و تکریم به مردم در دوران قبل، چقدر ارزش داشته است.»^۱

* شکر در سخت ترین شرایط

قربان آن امامی که عصر روز تاسوعا نزدیک غروب و در اوج تحریم های آب و تهدیدات دشمن و عطش کودکان، تمام یاران را جمع کرد. همه منتظر بودند حسین علیهما السلام صحبت کند. حسین علیهما السلام نه تنها گله و شکایت نکرد، بلکه در اوج همان سختی ها و بلاها باز دم از شکر نعمت می زد. امام سجاد علیهما السلام می فرمایند: من مریض بودم. به کناری خودم را رساندم و شنیدم که پدرم به اصحاب خود می فرمود:

«أُثْنِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ. وَأُحْمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ»

خدای تبارک و تعالی را به بهترین وجه ستایش می کنم و در خوشی و ناخوشی، شکر و حمدش می کنم.

۱. بیانات امام شهید سید علی خامنه ای در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی.



«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالتَّوْبَةِ، وَعَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ، وَفَقَّهْتَنَا فِي الدِّينِ»

تو را شکر می‌کنم که ما را به نعمت نبوت گرامی داشتی، قرآن را به ما آموختی، ما را در دین، فقیه و دانا کردی، به ما گوش و چشم و دل دادی و ما را از مشرکان قرار ندادی.

«أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي، وَلَا أَهْلَ بَيْتٍ أَكْبَرَ وَلَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي؛ فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي خَيْرَ الْجَزَاءِ»

در اینجا امام از یاران و خانواده‌شان تشکر می‌کنند: بعد از این حمد و ستایش... من باید از شما هم تشکر کنم. من به راستی هیچ یارانی وفادارتر و بهتر از یاران خودم نمی‌شناسم و هیچ خانواده و اهل بیتی را نیکوکارتر و با صله‌رحم‌تر از اهل بیتم سراغ ندارم. خداوند از طرف من بهترین جزا را به شما بدهد.

«أَلَا وَإِنِّي قَدْ أَذْنْتُ لَكُمْ، فَأَنْطَلِقُوا جَمِيعًا فِي حِلٍّ؛ لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنِّي ذِمَامٌ. هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَأَخَذُوهُ جَمَلًا»^۱

فردا روز نبرد ما با دشمن است. من شما را از بیعت خود آزاد کردم، همه‌تان آزاد هستید که بروید! هیچ پیمان و امانی از طرف من بر عهده شما نیست. تاریکی شب سایه انداخته، از این شب استفاده کنید و خودتان را نجات دهید.

* روضهٔ عبدالله بن الحسن علیه السلام

اگر «گودال قتلگاه» محل زیباترین و بالاترین عبادتی باشد که برای خدای متعال انجام شده است، فقط یک نفر را پیدا می‌کنیم که در چنین جایی با اباعبدالله علیه السلام همراه شده. یعنی تنها شریک «اباعبدالله علیه السلام» در این «عبادت»، «عبدالله علیه السلام» است. چه «پدری» و چه «پسری». عبدالله ۱۱ ساله. یک عمر پیش امام حسین علیه السلام بزرگ شده بود. خیلی امام حسین علیه السلام به عبدالله علیه السلام لطف داشت و عبدالله علیه السلام هم همیشه تلاش می‌کرد یک طوری زحمات عمو را جبران کند تا اینکه رسید به کر بلا و عصر روز عاشورا.

آن زمانی که هوا ز جور مخالف جو نیلگون گردید
عزیز فاطمه از اسب سرنگون گردید

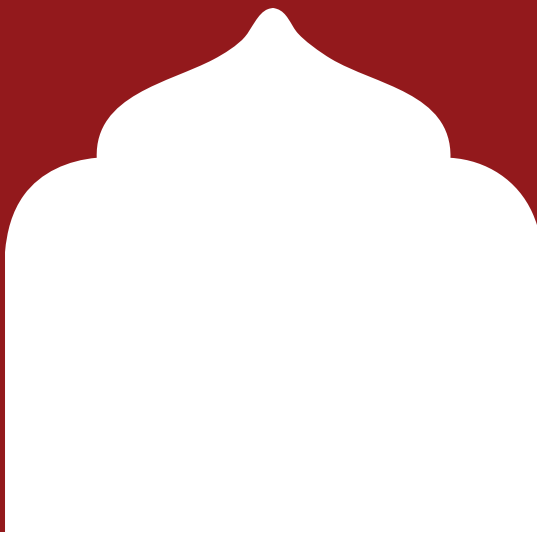
یک وقت عبدالله علیه السلام دید این صحنه را. دستش را از دست عمه جان زینب علیه السلام کشید و به سمت گودال دوید. با خودش گفت: الان زمان جبران زحمات عمو است. الان من باید لطف‌های عمو را جبران کنم. خودش را رساند به عمو. دید نامردی شمشیر بلند کرده تا حسین علیه السلام فاطمه؟ عهما؟ را بزند. پیش از آنکه شمشیر پایین بیاید، عبدالله علیه السلام بدن خود را سپر عمو کرد و فریاد زد: «وَيْلَكَ يَا ابْنَ الْحَبِيَّةِ، أَتَقْتُلُ عَمِّي؟»؛ ای فرزند ناپاک، آیا می‌خواهی عمویم را بکشی؟

ولی نامرد رحم نکرد. شمشیر را پایین آورد. دست کوچک عبدالله علیه السلام بریده و از بازو آویزان شد. فریاد کشید و در آغوش عمو افتاد. قربان زخم دل امام حسین علیه السلام که نگذاشتند این لحظات آخر با



خیال راحت جان دهد. عبدالله علیه السلام را در آغوش گرفت و فرمود: «يَا بُنَيَّ اصْبِرْ عَلَى مَا نَزَلَ بِكَ فَإِنَّهُ خَيْرٌ»؛ ای به قربانت که در اوج بلا هم نعمت را دیدی. فرمود: پسرم، برای من مصیبت صبر کن، که خیر است. عبدالله علیه السلام با آن زخم‌ها، در آغوش حسین علیه السلام جان داد. «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» و «سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ».

شب ششم



تا پای جان

*عطر خوب فداکاری

بیشترین، پررنگ‌ترین و واضح‌ترین صحنه‌هایی که در کربلا و در جبهه امام حسین علیه السلام مشاهده می‌شود، صحنه‌های فداکاری است. کسی در کربلا فکر خودش نیست. همه فکراین هستند که تا بتوانند از مشکلات دیگری کم کنند. کسی خودش را نمی‌بیند. همه دیگران را بر خود ترجیح می‌دهند. آب کمتر می‌خورند تا به فرزندان حسین علیه السلام آب برسد. آنجا مسابقه بود اما نه برای خود، مسابقه برای فداکاری و ایثار بیشتر.

بیشترین و پررنگ‌ترین اتفاق در کربلا نمایش ایثار است. احدی نمی‌تواند بر روی یک ثانیه از اتفاقات کربلا دست بگذارد و بگوید حتی یک لحظه یکی از یاران حسین علیه السلام و یا بانوان همراه کاروان حسین علیه السلام و یا حتی کودکان، اینها خودخواه باشند.

این همه فداکاری نمی‌تواند در همان ثانیه و در همان لحظات اتفاق افتاده باشد. مگر می‌شود کسی تربیت فداکارانه نداشته باشد، در زندگی‌اش خودخواه باشد و در آزمونی به بزرگی کربلا به یکباره خودخواهی او از بین برود؟ این یک مرام و رفتاری است که باید در وجود انسان نهادینه شده باشد. تا انسانها اهل ایثار نباشند، نمی‌توانند در جبهه حسین علیه السلام بمانند. خودخواهی؟ به فکر منافع خودت هستی؟ سپاه مقابل حسین علیه السلام جای خوبی برای توسل است. آنجا مناسب‌ترین جا برای آدم‌های خودخواه است. آنجا پراست از بوی گند خودخواهی و استئثار.

* ایثار یعنی ... *

ایثار یعنی چی؟ «ایثار یعنی از خود گذشتگی»^۱. «یعنی دیگری را بر خود ترجیح دادن»^۲. «یعنی ندیدن و به حساب نیاوردن خود»^۳. «ایثار از انفاق خیلی بالاتر است. انفاق این است که شما یک مالی را به کسی می‌دهید، اما ایثار این است که یک مالی را در حالی که خودت کمال

۱. بیانات امام شهید سید علی خامنه‌ای در نخستین نشست اندیشه‌های راهبردی، بررسی اندیشه‌های راهبردی الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت. (۱۳۸۹/۰۹/۱۰)

۲. بیانات امام شهید سید علی خامنه‌ای در دیدار اقشار مختلف مردم به مناسبت عید غدیر. (۱۳۹۵/۰۶/۳۰)

۳. بیانات امام شهید سید علی خامنه‌ای در دیدار جمعی از خانواده‌های شهدا (۱۳۷۶/۰۲/۱۷)



احتیاج را به آن داری، به دیگری می دهی؛ یعنی لقمه را از گلولی خودت می گیری و به برادرت می دهی؛ به این می گویند ایثار. خیلی هم کار سختی است و باید تمرین کرد»^۱.

* شبی که چراغ خانه علی صلی الله علیه و آله خاموش شد

ایثار یک مدل سبک زندگی است. ما این نوع زندگی را از مولایمان علی صلی الله علیه و آله آموختیم؛ ویژگی جبهه حق و امام حق این است که امت خود را به سمت این ارزش های زیبای انسانی می برد؛ فردی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: گرسنه ام. پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد از منزل غذایی برای او بیاورند، ولی در منزل حضرت غذا نبود. فرمود: چه کسی امشب این مرد را مهمان می کند؟ آقا امیرالمؤمنین علیه السلام به فاطمه علیها السلام زهرا علیها السلام خبر داد، اما جز مقدار کمی غذا چیزی نداشتند، یعنی حتی به اندازه خودشان هم نبود، لکن فرمودند «**نُؤْتِرُ بِهِ ضَيْفَنَا**»^۲ آن را برای مهمانمان ایثار می کنیم، بعد به حضرت زهرا علیها السلام گفتند: شما کودکان را بخوابان و خودشان چراغ را خاموش کردند و به مهمان شام دادند، صبح فردا آیه نازل شد در شأن ایشان که «**وَيُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ**»^۳ ایثار می کنند بر ضرر خودشان اگرچه کمال احتیاج را هم داشته باشند.^۴

۱. همان.

۲. شواهد التنزیل حسکانی ج ۲، ص ۳۳۱.

۳. سوره حشر، آیه ۹.

۴. امام شهید سید علی خامنه ای، تفسیر سوره ی حشر، صفحه: ۱۳۷.

* لذت توصیف نشدنی ایثار

شیطان ایثار را سخت نشان می‌دهد^۱، اما هیچ کس با ایثار و فداکاری چیزی را از دست نمی‌دهد. ایثار به دست آوردن است نه از دست دادن.^۲ ایثار محبت و الفت را در زندگی و در جامعه ایجاد می‌کند. ایثار آنچنان لذتی در زندگی دنیایی انسان به وجود می‌آورد که سخت‌ترین شرایط هم نمی‌تواند لذت آن را اندکی کم کند، به اربعین قسم. اوج لذت ایثار را انسان فقط در اربعین می‌تواند درک کند، آن زمانی که یک پیرمرد عراقی به پایت می‌افتد تا تو را به خانه‌ی خود ببرد. با خودت می‌گویی لابد ثروتمند است. زمانی که به خانه‌اش می‌رسی، از شکل و شمایل خانه، متوجه شرایط مالیشان می‌شوی. پیرمرد و اهل خانه با چنان شوق و لبخندی از تو استقبال می‌کنند که انگار بزرگ‌ترین افتخار زندگی نصیبشان شده است. سفره را پهن می‌کنند و غذا می‌آورند؛ اما خودشان کنار سفره نمی‌نشینند. ابتدا فکر می‌کنی که حتماً زودتر غذا خورده‌اند، اما بعد متوجه می‌شوی که غذا کم بوده و باقیمانده‌ی غذا را برای تبرک بین خودشان تقسیم کرده‌اند.

اربعین انسان‌ها را مستِ لذت فداکاری می‌کند. اربعین آغازی است بر پایان زندگی‌های خودخواهانه‌ی زجرآور. تازه انسان لذت زندگی جمعی و لذت بودن در اجتماع مؤمنین را درک می‌کند.

۱. همانطور که در مورد انفاق، انسان را از فقر می‌ترساند، «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ» (سوره بقره، آیه ۲۶۸)

۲. چون معامله با خداست، «فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ» (سوره توبه، آیه ۱۱۱) یا «مَنْ ذَا الَّذِي يُفْرِضُ اللَّهُ قَرْضًا حَسَنًا» (سوره حدید، آیه ۱۱)



آنچنان علقه‌ای با اربعین می‌گیرند که دیگر حاضر نیستند به خانه برگردند. این اثر ایثار است. ایثار روابط انسان‌ها و جامعه را در اوج محبت و الفت قرار می‌دهد.

*ایثار از آنجا شروع می‌شود که....

ایثار را از کجا باید شروع کرد؟ این را ما باید تمرین کنیم.^۱ شروع یادگیری ایثار از همان ساه ترین و ابتدایی ترین اتفاقی است که رو به روی شما رخ می‌دهد. ایثار از همان جایی شروع می‌شود که یک لحظه شیطان به تو القا می‌کند به فکر خودت باش تا ضرر نکنی. ایثار از دل خانه شروع می‌شود از آن مادری که شرایط مالی شوهرش را می‌بیند و با اینکه نیاز به خرید لباس دارد اما ایثار می‌کند و چیزی نمی‌گوید. و یا به فکر دیگران هم باشد. ایثار از دل هیئت شروع می‌شود. یک عده خودخواهانه هیئت می‌ایند. یک عده خودخواهانه در هیئت کار می‌کند اما یک عده هم با فداکاری در هیئت حضور پیدا می‌کنند. حجت‌الاسلام احمد لقمانی می‌گفت: در استان اصفهان حسینی‌های هست که در ایام محرم ۴۰ شب روضه برگزار می‌کرد، شهید حججی هم به مدت دو سال جزو

۱. «تلاش کنید؛ آنچه را خودمان می‌خواهیم، اگر لازم شد بدهیم به برادرمان؛ چیز سختی هم هست. مثلاً حالا شما بچه‌های پاسدار؛ لباس نو آورده‌اند میدهند به شما؛ فرض کنید که در لباسها که غالباً يك عیبی هر کدام دارد، شما ناگهان يك لباس بی‌عیب گیرت می‌آید؛ اندازه، قشنگ، خوب، تمیز؛ بقیه‌ی لباسها هم عیب دارد؛ این را بده به برادرت که لباس عیب‌دار دستش است، آن را بگیر از او بیوش. پوتین؛ یکی‌اش مثلاً يك جایش شکافته، یکی‌اش سالم، قشنگ، خوب؛ آن سالم را بده به او، آن پاره را بگیر بیوش؛ يك ذره سخت است مثل اینکه، نه؟ باید عادت کنیم.» امام شهید سید علی خامنه‌ای، تفسیر سوره‌ی حشر، ص ۱۳۷.

خادمان این حسینیه بود. خب از نجف آباد تا آن حسینیه حدود ۵۰ کیلومتر مسافت می آمد آنجا، که ناشناس باشد؛ وقتی برای پذیرش آمد

روی دو مسئله اصرار داشت: اول اینکه می خواهد جلوی چشم نباشد، دوم اینکه هرچه کار طاقت فرسا در آن حسینیه هست، به او واگذار کنند. بعضی از شب ها آنقدر خسته می شد که ما عذرخواهی می کردیم، می گفت: «برای امام حسین علیه السلام باید فقط سر داد.» خودخواهی؛ میراث شوم فرهنگ غرب

«نقطه‌ی مقابل فداکاری و ایثار در لغت، استئثار است. استئثار یعنی هرچه که وجود دارد، ما برای خودمان بخواهیم. مستأثرین یعنی آن کسانی که هرچه هست، برای خودشان می خواهند؛ دنبال منافع شخصی و دست اندازی به داشته‌های دیگرانند.»^۱ جبهه باطل انسان را خودخواه بار می آورد، بخیل بار می آورد، در جبهه باطل، انسان موفق و زرنگ آن فردی است که از همه خودخواه‌تر، منفعت طلب‌تر و بخیل‌تر باشد.^۲ از خودگذشتگی در منطق اهل باطل نوعی حماقت و ابله‌ی است؛ میزان زرنگی و موفقیت انسان را خودخواهی معرفی می کند.

دنایای غرب را ببینید، چطور انسان را به سمت فردگرایی افراطی، خودخواهی سوق می دهد! کاری می کند که انسان به جز خود چیزی نبیند. و گاهی آنقدر این فردگرایی به اوج می رسد که حتی اعضای

۱. بیانات امام شهید سید علی خامنه‌ای در دیدار بسیجیان استان خراسان شمالی. (۱۳۹۱/۰۷/۲۴)

۲. «ایثار یعنی از خودگذشتگی. در منطق عقل ابزاری، از خودگذشتگی يك امر بی منطقی است». بیانات امام شهید سید علی خامنه‌ای در نخستین نشست اندیشه‌های راهبردی، بررسی اندیشه‌های راهبردی الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت. (۱۳۸۹/۰۹/۱۰)



یک خانواده هم حاضر نیستند برای همدیگر فداکاری کنند. مادر به عنوان یک زن فهمیده و تحصیل کرده حاضر نمی‌شود فرزند به دنیا بیاورد چون خودخواه است، مبادا اندام خانم به هم بریزد. بعد از مدتی که حوصله‌ی این زن و مرد سر تازه به فکر فرزند آوری می‌افتند! اما از سر خودخواهی، زمانی که فرزند به دنیا می‌آید فقط چند روزِ اوّل به او شیر می‌دهند، همه‌ی اینها از سرِ خودخواهی است. این کودک، وقتی کمی بزرگ‌تر می‌شود و طعم تنهایی را می‌چشد، فریاد می‌زند که «من در خانه تنها هستم، یک خواهر یا برادر می‌خواهم.» اما پدر و مادر به او می‌گویند: ما کار داریم، فرزند آوردن وقت‌گیر است، الان گرانی است و هزار بهانه‌ی خودخواهانه‌ی دیگر. خانواده بزرگ می‌شوند و به رستوران می‌روند اما هر کسی باید دنگ خودش را حساب کند.

البته این برای شما خوبانی که اهل ایثار و فداکاری هستید قابل تصور نیست. خودخواهی همان مرز بین جبهه حق و باطل است. خودخواهی واقعیت زشت تمدن امروز غرب است که زندگی دنیایی انسان‌ها را با آن آنقدر زشت و غیرقابل تحمل و زجرآور کرده است که در نهایت انسان از سرافسردگی و تنهایی حاضر می‌شود برای حیوان خودش فداکاری کند اما برای پدر و مادرش نه. حتی گاهی آنقدر خودخواهی‌ها احمقانه می‌شود که انسان برای به دست آوردن ابرو، فداکاری می‌کند. هدف اصلی در جبهه باطل خودخواهی و طمع و منیت است و حتی آنجایی هم که اشتباهاً فداکاری می‌کند، برای به دست آوردن چیزی است.

* دیدی ثابت کردم امام حسینی ام؟

چقدر این فرهنگ زشت و حال به هم زن است در برابر فرهنگی نابی که امثال شهید علی لندی ۱۵ ساله دارد. خانه‌ی همسایه آتش گرفته بود، مادر و خواهر شهیدی در آتش گیر کرده بودند و مدام داد می‌زدند و کمک می‌خواستند. علی نوجوان برای نجات جان آنها وارد خانه‌ی پراز آتش می‌شود و دچار حریق ۸۵ درصد می‌شود، یک پسر بچه‌ای که ۱۵ سال بیشتر عمر نکرده در چه منطق و مکتب فکری رشد کرده که با خودش حساب کرده که این کار را انجام دهد؟ عمویش می‌گوید در بیمارستان از او پرسیدم: علی چرا رفتی؟ جواب داد: عمو هر کسی به جای من بود همین کار را می‌کرد!

قربان دل پاک و باصفای این شهید فهمیده و با معرفت! بعد از مکث کوتاهی گفت: عمو! دیدی ثابت کردم امام حسینی ام؟! گاهی انسان یک حرف‌های پرمغزی را به شوخی به یک نفر می‌گوید ولی دل‌های پاک و آماده شکار معانی بلند و والا آنچنان آن معانی را از عمق وجود دریافت می‌کنند که انسان حقیقتاً شرمند می‌شود.

عموی او می‌گوید: وقتی در سال‌های قبل به کربلا می‌رفتیم، علی خیلی اصرار می‌کرد که من را هم با خودتان ببرید، شرایط جور نبود و من به شوخی می‌گفتم: علی! باید ثابت کنی که امام حسینی هستی تا بری کربلا. این «باید ثابت کنی امام حسینی هستی» را دل علی شکار کرد و عاقبت هم به مرادش رسید.^۱



خدایا! گیرنده‌های دل ما بزرگ‌ترها خراب شده! به حق اباعبدالله
 علیه السلام دل همه ما را آباد کن! یک عمری دم از امام حسین علیه السلام زدیم و
 دیگرانی جلوتر از ما گرفتند و رفتند.

جبهه امام حسین علیه السلام اینها را تربیت می‌کند، قاسم سلیمانی
 تربیت می‌کند، حسین فهمیده تربیت می‌کند، مادران و پدران
 شهدا تربیت می‌کند، چه فداکارانی! مگر آسان است که فرزند
 بزرگ کنی، برود میدان شهید شود پیکر غرق به خون او را به خاک
 بسپاری و بعد بگویی فرزندان دیگر هم فدای حسین علیه السلام؟! این
 فداکاری‌ها فقط در جبهه حق اباعبدالله الحسین علیه السلام است و بس!

* شهادت یا انتظار شهادت؛ نشانه صداقت در جبهه حق

آن وقت که انسان درس ایثار و فداکاری را در دنیا قبول شد. بعد
 از مدتی آنقدر اهل ایثار و فداکاری و از خود گذشتگی می‌شود که به
 یکباره علاقه مند می‌شود تا عزیزترین و گرانبها ترین داشته‌ی خودش
 را برای خدا قربانی کند. تمام ایثارها و فداکاری‌ها همه بهانه‌ای است
 برای اینکه انسان خودش را برای قربانی عظیم آماده کند. شهید
 زندگی کردن یعنی همین، با همین فداکاری‌های کوچک در زندگی
 شروع می‌شود، فداکاری نسبت به پدر، مادر، همسر، فرزندان اینها
 انسان را به وادی عشق به خدا می‌رساند عشق واقعی که آنجا شهید
 حججی می‌گوید «برای امام حسین علیه السلام باید سر داد» و سر داد!

اینجا است که انسان تا حدی خیالش راحت می شود که در جبهه حق است. مگر می شود کسی در جبهه حق باشد و اهل قربانی کردن جان نباشد؟ خداوند در قرآن نشانه صادق بودن در جبهه حق را دو چیز معرفی کرده: شهادت یا انتظار شهادت «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»^۱.

آن کس که تو را شناخت جان را چه کند
فرزند و عیال و خانمان را چه کند
دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی
دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می فرماید: کسی که بمیرد و ننگیده باشد و آرزوی جنگ و جهاد نکرده باشد، به گونه ای از نفاق مرده است. «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَغْزُ، وَلَمْ يُحَدِّثْ بِهٖ نَفْسَهُ، مَاتَ عَلَىٰ شُعْبَةٍ مِنْ نِفَاقٍ»^۲.

* شرط همراهی با حسین عَلَيْهِ السَّلَام؛ آمادگی برای شهادت

شرط همراهی با حسین عَلَيْهِ السَّلَام اشتیاق به شهادت است؛ بدون آمادگی برای بذل جان، محال است کسی در جبهه حق تا آخر بماند. این از شروط اصلی همراهی با تمام ائمه و پیامبران است. آیا حاضر هستیم جانمان را قربانی کنیم؟ امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام در ابتدای حرکت به افرادی که سخنش را می شنیدند جمله ای فرمود که فقط باید برای این جمله جان داد! فرمود: «مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مَوْطِنًا

۱. در میان مؤمنان مردانی هستند که بر عهدی که با خدا بستند صادق ماندند؛ برخی از آنان به پیمان خود وفا کردند (و به شهادت رسیدند) و برخی دیگر در انتظارند، هرگز عهدشان را تغییر ندادند. سوره الأحزاب، آیه ۲۳.

۲. کنز العمال (متقی هندی)، ج ۴، ص ۲۹۳ / صحیح مسلم (مسلم نیشابوری)، ج ۶، ص ۴۹.



عَلَىٰ لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسُهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا^۱؛ «آن کسی که حاضر است خونش را در راه ما بریزد - خودش حاضر بود خونش را بریزد، آماده بود - آن کسی که توطین نفس کرده است برای اینکه در این راه، خدا را ملاقات کند - امام حسین (علیه السلام) توطین نفس^۲ کرده بود که در این راه، خدا را ملاقات کند - با ما بیاید. آماده بود و می دانست شهید خواهد شد و امید این را هم داشت قبل از شهادت، به این پیروزی بزرگ دست پیدا کند. امام حسین (علیه السلام) همه ی موجودی اش را برداشت و آورد و در مقابل دشمنان خونخوار اسلام و قرآن قرار داد؛ چون می دانست با این فداکاری، راه باز خواهد شد.»^۳

* عاقبت از دست دادن فرصتِ ایثار

اگر کسی فرصت ایثار، فداکاری و قربانی کردن را از دست بدهد با دو مشکل مواجه خواهد شد که در ادامه به سند آن هم خواهیم رسید.

• ابتلا

شاید تصور بشود که انسان اگر ایثار و فداکاری نکند، دنیای خودش را آباد کرده و فقط آخرت را از دست داده است، در حالی که این تصور کاملاً اشتباه است. همه ی انسان ها برای رسیدن به سعادت در این دنیا باید برای خدا و ولی خدا و جبهه حق و مؤمنین ایثار و فداکاری کند و الاً مبتلا می شود به فداکاری راه باطل و طاغوت، آن هم با خفت و زاری! امام صادق علیه السلام می فرماید: **«مَنْ لَمْ يُنْفِقْ فِي**

۱. اللهوف علی قتلی الطفوف (ترجمه فهری)، النص، ص ۶۱.

۲. توطین نفس: خود را آماده کردن.

۳. کتاب آفتاب در مصاف، ص ۷۶.

طَاعَةِ اللَّهِ ابْتِلَىٰ بِأَنْ يُنْفِقَ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ، وَمَنْ لَمْ يَنْشِ فِي حَاجَةِ وَلِيِّ اللَّهِ ابْتِلَىٰ بِأَنْ يَنْشِيَ فِي حَاجَةِ أَعْدَاءِ اللَّهِ^۱. کسی که در راه اطاعت خدا خرج نکند و دارایی خودش را برای دیگران فدا نکند، مبتلا می‌شود به این که دارایی‌اش را در راه «غیر خدا» خرج کند و فدایی بدهد؛ و کسی که در راه ولی خدا قدم بر ندارد و فدایی ندهد، خدا او را مبتلا می‌کند به این که در راه منافع دشمن خدا قدم بردارد.

خطر این نوع عذاب الهی، از عذاب دوزخ بالاتر است؛ خطر این نوع عذاب الهی برای آنان که برای خدا فداکاری نمی‌کنند، از قیر جهنم بالاتر است و این یک عذاب الهی است که در همین دنیا اجرا می‌شود.

آنها که فرصت فداکاری و قربانی کردن خود برای اباعبدالله الحسین (علیه السلام) را از دست دادند، مبتلا شدند به بذل جان در راه یزید و حجاج و ابن زیاد. این سنت الهی است.^۲ مردم کوفه، مردمی نبودند که علاقه به یزید داشته باشند، از یزید خیلی هم متنفر بودند. حتی امیدی هم به او نداشتند که مثلاً با آنها مهربان باشد، چیزی هم از یزید نمی‌خواستند. مفت و مجانی و در اوج حقارت این بدبخت‌ها فداکاری کردند برای یزید! این که خیلی بدتر از جهنم است. چرا فداکاری کردند برای یزید؟ چون قانون خداست! - و پناه می‌بریم به خدا - حالا که عزت و شرف فدا شدن برای بهترین بندگانم یعنی

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۱۲.

۲. که از مفهوم آیه «لئن شکرتم لازیدنکم» به طور عموم استفاده می‌شود.



حسین علیه السلام و اصحابش را ندارید، من خدا مبتلایان می‌کنم به ذلت و حقارتِ ایشان و جان‌فدایی برای یزید بدون هیچ جیره و موجب، خالصاً برای رذلِ پستی مثل یزید.

• استبدال

دومین اثر از دست دادن فرصت فداکاری و قربانی، استبدال است. استبدال یعنی عوض کردن، یعنی خداوند می‌فرماید اگر امتی برای من فداکاری نکردند، من آن امت را عوض می‌کنم. قوم شما را می‌برم و قوم جدیدی را جای شما خواهم آورد. «هَآأَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلُ عَنْ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ...»^۱ شما همان مردمی هستید که برای انفاق در راه خدا فراخوانده شده‌اید؛ پس بعضی از شما بخل می‌ورزند، و هر کس بخل ورزد، تنها به زیان خود بخل ورزیده است؛ خدا بی‌نیاز است و شما نیازمندید. «...إِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ»^۲ اگر به این فداکاری مالی پشت کنید، خدا قومی دیگر را جای شما خواهد آورد. در ادامه خدا با نهایت ناراحتی می‌فرماید «مُمْ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ»^۳؛ آن قوم دیگر مثل شما نیستند؛ من قوم بهتر از شما می‌آورم که اهل فداکاری و قربانی باشند.

۱. سوره محمد، آیه ۳۸.

۲. همان.

۳. همان.

* جهان بیدار شده از خون امام شهید رضوان الله تعالی علیه

امروز به لطف خدا ملت‌ها بیدار شده‌اند. شهادت امام شهیدمان رضوان الله تعالی علیه که درس ایثار و شهادت را از سیدالشهدا علیه السلام گرفته بود، ملت‌ها را فداکار و عاشق شهادت کرده است. ملت‌ها به برکت این خون عزیز آنقدر رشد کرده‌اند که دیگر از ایثار برای رفیق و هم‌محله‌ای به فداکاری و ایثار برای ملت‌های مسلمان رسیده‌اند. این امت به هم پیوسته‌ی جبهه حق اگر در لبنان مشکلی ببینند، همه برای او ایثار می‌کنند. اگر در عراق اتفاقی بیفتد، همه برای آنها فداکاری می‌کنند. اگر به ایران حمله بشود، همه‌ی کشورهای مسلمان برای ما جان و مال خودشان را قربانی می‌کنند. این یعنی مردم خودشان را برای ظهور آماده کرده‌اند. مرزبندی‌ها بین امت اسلام از بین رفته، همه تبدیل شده‌اند به امت واحده. اینها اثر خون است، اینها اثر قربانی است، اینها همه در امتداد آن ذبح عظیم تاریخ بشریت است.

* قربانی استثنایی تاریخ

خدا در طول تاریخ فقط به یک نفر فرصت داد که تمام دارایی‌اش را قربانی کند افراد زیادی از میان اولیای خدا آرزو داشتند در راه خدا قطعه قطعه شوند و تمام هستی‌شان فدای دوست شود ولی این فرصت را خدا در میان یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر، اوصیای‌شان و همه خوبان عالم، فقط به حسین علیه السلام داد. هر انسان خوبی در عالم می‌خواهد قربانی بدهد، از یک جایی به بعد خدامی فرماید: بس است عزیز من، قبول است؛ بیا برو! دیگر نیازی به قربانی بیشتر نیست.



حضرت ابراهیم خلیل الرحمان بعد از اینکه نتوانست حضرت اسماعیل علیه السلام را قربانی کند، مأمور به ذبح گوسفند شد و تقاضای عاشقانه و عارفانه‌ی خودش را برای قربانی دادن این‌طور مطرح کرد. خداوند متعال به او فرمود: ابراهیم! تو بیشترین کسی را که در این عالم دوست داری کیست؟ عرضه داشت: خدایا! معلوم است آخرین پیامبر، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله. فرمود: آیا او را بیشتر از خودت دوست داری؟ عرضه داشت: بله خدایا، او را بیشتر از خودم دوست دارم. فرمود: اسماعیل را بیشتر دوست داری یا فرزندان آخرین پیامبر را؟ عرضه داشت: من فرزندان آخرین پیامبر را بیشتر دوست دارم. فرمود: آیا ذبح فرزند پیامبر به دست دشمنانش قلب تو را بیشتر می‌سوزاند یا ذبح فرزندت به دست خودت در راه اطاعت من خدا؟ گفت: بله خدای من، آن برای من دردناک‌تر است سپس خدا ماجرای شهادت اباعبدالله الحسین علیه السلام را برای او تعریف کرد، قلب حضرت ابراهیم شدیداً به درد آمد و شروع کرد برای امام حسین علیه السلام گریه کردن.^۱

قربانی حسین از میان تمام قربانی‌های عالم فرق می‌کند. عرض کرد خدایا! اجازه می‌دهی من تا آخر هرچه دارم قربانی کنم؟ از امام حسین علیه السلام می‌پرسیدند: این بچه‌ها را کجا می‌بری؟ حسین علیه السلام نمی‌توانست جواب بدهد. حسین علیه السلام با خودش می‌گفت: فرصتی استثنایی برای من پیدا شده که قربانی بدهم. نمی‌خواهم یک ذره از این فرصت را از دست بدهم. خدایا! به حق امام حسین

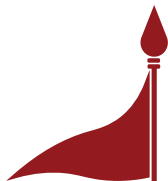
عليه السلام، به ما ظرفیتی عنایت بفرما که بتوانیم بهترین دارایی هایمان را در راهت قربانی کنیم. امشب خیلی قربانی حضرت قاسم علیه السلام برای امام حسین علیه السلام سخت آمد.

* روضه با عطر امام شهید سید علی خامنه ای رضوان الله تعالی علیه :

«یکی از این قضایا، قضیه‌ی به میدان رفتن «قاسم بن الحسن» است که صحنه‌ی بسیار عجیبی است. قاسم بن الحسن (علیه السلام) یکی از جوانان کم‌سال دستگاه امام حسین (علیه السلام) است. نوجوانی است که «لم يبلغ الحلم»^۱؛ هنوز به حد بلوغ و تکلیف نرسیده بوده است. در شب عاشورا، وقتی که امام حسین (علیه السلام) فرمود که این حادثه اتفاق خواهد افتاد و همه گشته خواهند شد و گفت شما بروید و اصحاب قبول نکردند که بروند؛ این نوجوان سیزده، چهارده ساله عرض کرد: عموجان! آیا من هم در میدان به شهادت خواهم رسید؟ امام حسین (علیه السلام) خواست که این نوجوان را آزمایش کند - به تعبیر ما - فرمود: عزیزم! گشته شدن در ذائقه‌ی تو چگونه است؟ گفت: «أُحْلَى مِنَ الْعَسَل»^۲؛ از عسل شیرین تر است. ببینید؛ این، آن جهت‌گیری ارزشی در خاندان پیامبر است. تربیت شده‌های اهل بیت (علیهم السلام) این‌گونه‌اند. این نوجوان از کودکی در آغوش امام حسین (علیه السلام) بزرگ شده است؛ یعنی تقریباً سه، چهار ساله بوده که پدرش از دنیا رفته و امام حسین (علیه السلام) تقریباً این نوجوان را بزرگ کرده است؛ مری به تربیت امام حسین (علیه السلام) است. حالا روز عاشورا که شد، این نوجوان پیش عمو آمد.

۱. زندگانی حضرت ابی عبدالله الحسین سید الشهداء (ع)، ص ۴۸۴.

۲. الهدایة الکبری، ص ۲۰۴.



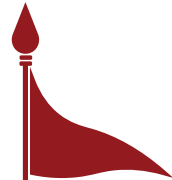
در این مقتل این‌گونه ذکر می‌کند: «قال الراوي: و خرج غلام»^۱. آنجا راویانی بودند که ماجراها را می‌نوشتند و ثبت می‌کردند. چند نفرند که قضایا از قول آنها نقل می‌شود. از قول یکی از آنها نقل می‌کند و می‌گوید: همین‌طور که نگاه می‌کردیم، ناگهان دیدیم از طرف خیمه‌های ابی‌عبدالله (علیه السلام)، پسر نوجوانی بیرون آمد: «كَانَ وَجْهَهُ شَقَّةَ قَمَرٍ»^۲؛ چهره‌اش مثل پاره‌ی ماه می‌درخشید. «فَجَعَلَ يُقَاتِلُ»؛ آمد و مشغول جنگیدن شد.

این را هم بدانید که جزئیات حادثه‌ی کربلا هم ثبت شده است؛ چه کسی کدام ضربه را زد، چه کسی اوّل زد، چه کسی فلان چیز را دزدید؛ همه‌ی اینها ذکر شده است. آن کسی که مثلاً قطیفه‌ی^۳ حضرت را دزدید و به غارت برد، بعداً به او می‌گفتند: «سَرَقَ الْقُطِيفَةَ»! بنابراین، جزئیات ثبت شده و معلوم است؛ یعنی خاندان پیامبر و دوستانشان نگذاشتند که این حادثه در تاریخ گم شود. «فَضْرِبَهُ ابْنُ فَضِيلِ الْأَزْدِيِّ عَلَي رَأْسِهِ فَفَلَقَهُ»؛ ضربه، فرق این جوان را شکافت. «فَوَقَعَ الْغُلَامُ لَوَجْهَهُ»؛ پسرک با صورت روی زمین افتاد. «وَصَاحَ: يَا عَمَّاهُ»؛ فریادش بلند شد که عموجان. «فَجَلَّى الْحُسَيْنِ كَمَا يَجَلَّى الصَّقَرِ». به این خصوصیات و زیبایی‌های تعبیر دقت کنید! صقر، یعنی بازِ شکاری. می‌گوید حسین (علیه السلام) مثل بازِ شکاری، خودش را بالای سر این نوجوان رساند. «ثُمَّ شَدَّ شِدَّةَ لَيْثٍ أَغْضَبَ». شدّ، به معنی حمله کردن است. می‌گوید

۱. قَالَ الرَّاوي: وَ خَرَجَ غُلَامٌ كَانَ وَجْهَهُ شَقَّةَ قَمَرٍ فَجَعَلَ يُقَاتِلُ فَضْرِبَهُ ابْنُ فَضِيلِ الْأَزْدِيِّ عَلَى رَأْسِهِ فَفَلَقَهُ فَوَقَعَ الْغُلَامُ لَوَجْهَهُ وَ صَاحَ يَا عَمَّاهُ فَجَلَّى الْحُسَيْنِ (ع) كَمَا يَجَلَّى الصَّقَرُ ثُمَّ شَدَّ شِدَّةَ لَيْثٍ أَغْضَبَ فَضْرِبَ ابْنُ فَضِيلٍ بِالسَّيْفِ فَاتَّقَاها بِالسَّاعِدِ فَأَطْنَهُ مِنْ لَدُنِ الْمَرْفَقِ فَصَاحَ صَبِيحَةً سَمِعَهُ أَهْلُ الْعَسْكَرِ وَ حَمَلَ أَهْلُ الْكُوفَةِ لَيْسَتْ تُقْدُوهُ فَوُطِنَتْهُ الْخَيْلُ حَتَّى هَلَكَ. قَالَ وَ انْجَلَبَتِ الْغُبْرَةُ فَرَأَيْتُ الْحُسَيْنَ (ع) قَائِمًا عَلَى رَأْسِ الْغُلَامِ - وَهُوَ يَفْخُضُ بِرِجْلَيْهِ وَ الْحُسَيْنِ (ع) يَقُولُ بَعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُواكَ. (اللهوف على قتلى الطفوف) (ترجمه فهری)، النص، ص ۱۱۵

۲. همان.

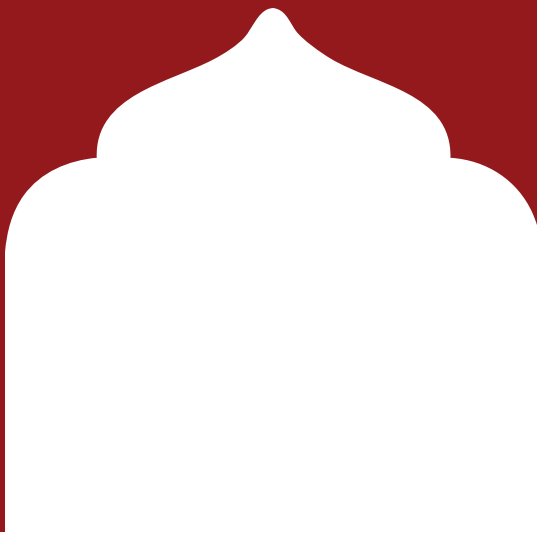
۳. زیرپوش، لباس زیر.



مثل شیر خشمگین حمله کرد. «**فَضْرَبَ ابْنَ فَضِيلَ بِالسَّيْفِ**»؛ اول آن قاتل را با یک شمشیر زد و به زمین انداخت. عده‌ای آمدند تا این قاتل را نجات دهند، اما حضرت به همه‌ی آنها حمله کرد. جنگ عظیمی در همان دور و بر بدن «قاسم بن الحسن» به راه افتاد. آمدند، جنگیدند، اما حضرت آنها را پس زد. تمام محوطه را گرد و غبار میدان فراگرفت. راوی می‌گوید: «**وَانْجَلَتِ الْغُبَرَةُ**»؛ بعد از لحظاتی گرد و غبار فرو نشست. این منظره را که تصویر می‌کند، قلب انسان را خیلی می‌سوزاند: «**فَرَأَيْتَ الْحُسَيْنَ**»؛ من نگاه کردم، حسین بن علی (علیه السلام) را در آنجا دیدم. «**قَائِمًا عَلَى رَأْسِ الْغَلَامِ**»؛ امام حسین (علیه السلام) بالای سر این نوجوان ایستاده است و دارد با حسرت به او نگاه می‌کند. «**وَهُوَ يَفْحَصُ بَرَجْلِيهِ**»؛ آن نوجوان هم با پاهایش زمین را می‌شکافد؛ یعنی در حال جان دادن است و پا را تکان می‌دهد. «**وَالْحُسَيْنُ يَقُولُ: بُعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُوكَ**»؛ کسانی که تو را به قتل رساندند، از رحمت خدا دور باشند.

منظره‌ی شهادت قاسم بن الحسن، نشان‌دهنده‌ی عشق امام به این نوجوان، فداکاری و عظمت روحی او و جفای مردم در حق اوست. این یک منظره، که منظره‌ی بسیار عجیبی است و نشان‌دهنده‌ی عاطفه و عشق امام حسین (علیه السلام) به این نوجوان است و در عین حال، فداکاری او و فرستادن این نوجوان به میدان جنگ و عظمت روحی این جوان و جفای آن مردمی که با این نوجوان هم این‌گونه رفتار کردند^۱

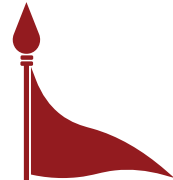
شب هفتم



مظلوم مقتدر

*حملات وحشیانه‌ی مغول

مغول‌ها شهرهای مرزی را با یک عملیات ضربتی و هجمه‌ی وسیع نیرو با خاک یکسان کردند، به صغیر و کبیر، حتی حیوانات هم رحم نکردند، همه را به خاک و خون کشیدند و خبر آن را در مناطق و شهرهای دیگر منتشر کردند، تا وحشت به جان مردم بیندازند، (دقیقاً مانند کاری که داعش در سوریه کرد) در نتیجه مردم شهرهای دیگر بدون دیدن دشمن و فقط به خاطر ترس و وحشت، تسلیم می‌شدند تا مورد رحم واقع شده و کشته نشوند، اما نه تنها مورد رحم واقع نشدند بلکه مغول‌ها جسورتر شده و کشتار و



ویرانی را در آن مناطق وحشت زده بیشتر کردند و تا توانستند ظلم و جنایت کردند، بله عزیزان هزینه‌ی سازش با دشمن به مراتب بیشتر از مقاومت و چالشش است. طبق نقل‌های مختلف ۷۰۰ هزار تا یک میلیون نفر در ایران بزرگ آن روز که شامل افغانستان، پاکستان، آذربایجان، ازبکستان، تاجیکستان، ترکمنستان و ارمنستان بوده را به خاک و خون کشیدند و شهرها را یکی پس از دیگری ویران کردند، در حالیکه نه تعداد سربازانشان از ایرانی‌ها بیشتر بود و نه سلاح خاص‌تری برای مبارزه داشتند، کار اساسی که کردند این بود که مردم ایران را به وحشت انداختند و به آنها این فکر را تحمیل کردند که هیچ راهی برای پیروزی و شکست دادن ظالم نیست، به خاطر همین بود که مردم جرئت مقابله با ظالمان را نکرده و ظلم را پذیرفتند به امید اینکه کمتر مورد ظلم واقع بشوند.^۱

ابن اثیر در حمله مغولان به شهر مراغه نقل می‌کند: «از یکی از اهالی مراغه شنیدم که مردی مغولی داخل محله‌ای شد که در آن صد نفر مرد بودند. آن یک نفر مغول، این صد نفر را یک یک کشت و حتی یکی از آنها جرئت نکرد که به طرف او دست دراز کند.»^۲

* وقتی قانون جنگل بر انسان حاکم می‌شود

همیشه امثال مغول در طول تاریخ وجود دارند، البته هر زمانی با یک نام. ظالم‌ها و جانی‌هایی که معتقدند: زندگی در دنیا مثل قاعده‌ی جنگل است، انسان‌های ضعیف باید بمیرند و پایمال شوند تا قوی‌ترها بمانند. و از طرف دیگر همیشه هم یک عده‌ی

۱. جوبینی، ص ۹۲.

۲. ابن اثیر، ج ۳۲، ص ۱۳۸.



کثیری بودند که مورد ظلم واقع می‌شدند. تا تاریخ بوده و هست عده‌ای به دیگران ظلم می‌کردند و عده‌ای مورد ظلم واقع می‌شدند. لذا می‌توان دنیا را به دو گروه ظالم و مظلوم تقسیم کرد.^۱

• ۱. ظالم

لذا در طول تاریخ همیشه انسان‌های ظالمی بوده و هستند که در اوج بی‌رحمی برای رسیدن به خواسته‌های خود، به راحتی به دیگران ظلم می‌کنند. البته هر کس به اندازه‌ی خودش! بعضی‌ها در حد یک خانواده قلدری می‌کنند، بعضی در حد محله، یک روستا، یک شهر و همین‌طور ادامه دارد تا برسد به یک کشور بلکه سراسر دنیا.

شرط بندی بر سر انسان بی‌سر

ویلیام داگلاس در فصل نهم کتاب سرزمین شگفت‌انگیز که به تبیین خاطرات شفاهی خود از ایران می‌پردازد، از سفر خود به لرستان چنین می‌نویسد: در سال ۱۳۱۵ به دستور رضاخان، ارتش دولت پهلوی به عشایر لرستان حمله کردند و مردم غیور آن دیار را به صورت وحشتناکی به قتل رساندند، و چنان ننگی برای خود به جا گذاشتند که روی سفاکانی مانند مغول و داعش راهم سفید کردند.

۱. «آنچه بر دنیا حاکم بود، نظام سلطه بود. نظام سلطه یعنی چه؟ یعنی دنیا تقسیم می‌شود به دو بخش: بخش سلطه‌گر و بخش سلطه‌پذیر؛ سلطه‌گر بایستی مسلط باشد: هم سیاستش، هم فرهنگش، هم اقتصادش؛ و سلطه‌پذیر باید در مقابل سلطه‌گر تسلیم باشد. کشورهای دنیا تقسیم می‌شدند به سلطه‌گر و سلطه‌پذیر؛ این يك هنجار جا افتاده‌ی جهانی بود.» بیانات امام شهید سید علی خامنه‌ای در ارتباط تصویری با مردم آذربایجان شرقی. (۱۳۹۹/۱۱/۲۹)

از جمله جنایاتی که نوشته کشتار فجیع زن و بچه هاست، به نقل از بعضی از اهالی، یکی از روستاها می گوید با گلوله‌ی هفت تیر مغز کودکان را متلاشی می کردند. برای تفریح، سربازان پهلوی سرجوانان اسیر شده شرط بندی می کردند؛ آتشی روشن می کردند و تابه‌ای را روی آن داغ می کردند، سپس اسیران جوان را یکی یکی می آوردند، سرشان را با شمشیر می زدند و تابه‌ی داغ را روی گردن بریده شده قرار می دادند، تا بدن‌ها در اثر واکنش‌های عصبی حرکت کند. این تفریح سربازان پهلوی بود که شرط بندی می کردند سر این که هر بدن چند قدم راه می رود.^۱

• ۲. مظلوم مقتدر یا منفعل؟

در مقابل انسان‌های ظالم، انسان‌هایی هستند که مورد ظلم واقع می شوند البته ما دو نوع مظلوم داریم. یک مظلوم؛ مظلوم منفعل، واداده و بزدل است که در عین مظلومیت در قعر جهنم خواهد بود. و دیگری مظلوم مقتدر که در بالاترین درجات بهشت خواهند بود.

مظلوم منفعل

خداوند فطرت انسان را به گونه‌ای آفریده است که ذاتاً از ظلم بیزار است. به همین خاطر، خداوند نه تنها انسان را از ظلم کردن برحذر داشته، بلکه او را از پذیرش ظلم و سکوت در برابر ظلم نیز منع کرده است. زیرا بی تفاوتی در برابر ظلم، نوعی هم‌دستی با ظالم

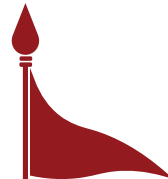


است.^۱ ظالم قدرتی ندارد، بلکه قدرتش مدیون انسان‌های ترسو و ضعیفی است که نه تنها حاضر نمی‌شوند در برابر ظالم اقدامی کنند بلکه مانند برده برای او کار می‌کنند. در جریان امام حسین علیه السلام، «در همان ابتدا در یکی از منزلگاه‌های میان راه، امام حسین علیه السلام خطاب به مردمی که با او همراه شده‌اند و شاید برخی از آن‌ها هنوز درست نمی‌دانستند او برای چه به سوی کربلا می‌رود، این خطبه‌ی غرا را خواند: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْغُدْوَانِ فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ»^۲؛ می‌گوید: ای مردم! ای کسانی که می‌خواهید بدانید حسین علیه السلام چرا قیام کرد! حسین علیه السلام برای این قیام کرد که فرمان خدا را که از زبان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بیان شده است، انجام بدهد. پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: هر کس پادشاه ستمگری را ببیند که میان مردم، حرام خدا را حلال کرده، محدوده‌ها و قرقگاه‌های خدا را شکسته، پیمانی را که خدا از همه‌ی انسان‌ها گرفته تا با برادران خود و با انسان‌های دیگر به نیکی عمل کنند، گسسته است – یعنی میان مردم با ستمگری و دشمنی عمل می‌کند – و در مقابل او ساکت می‌نشیند، اعتراض نمی‌کند، قیام نمی‌کند، فریاد نمی‌زند، مشت گره نمی‌کند؛ بر خدا واجب و لازم است که او را هم به همان سرنوشتی دچار کند که آن ظالم ستمگر را دچار کرده است و خواهد کرد. او را در آتش قهر و خشم و کین خود در دوزخ، و این را در کنار او در درکات جحیم قرار خواهد داد.^۳»

۱. «ستمگری و ستمپذیری در يك ردیفند و ستمگر و ستمپذیر، شرکای جرم یکدیگرند؛ تماشاچی ظلم بودن و بی‌تفاوت ماندن نیز همانند ظلم و خود، مرحله‌ای از آن است». بیانات امام شهید سید علی خامنه‌ای در هشتمین اجلاس سران جنبش عدم تعهد (۱۳۶۵/۰۶/۱۴)

۲. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۸۲، باب ۳۷.

۳. آفتاب در مصاف، ص ۶.



در مکتب حسین علیه السلام، اگر کسی روزها روزه بگیرد و شب‌ها عبادت کند، اما زیر بار ظلمِ ظالمان برود و یا ظلم را ببیند و نسبت به آن بی تفاوت باشد، هیچ جایگاهی جز جهنم ندارد.

توهم آرامش در سایه ظلم

ظاهراً مسئله در وهله‌ی اول ساده است، خب انسان که فطرتاً ظلم‌ستیز است و قاعدتاً باید از پذیرش ظلم کراهت داشته باشد، اما چرا به عالم واقع که نگاه می‌کنیم، می‌بینیم اکثر انسان‌ها به راحتی زیر بار ظلم رفته و تن به سازش داده‌اند! چرا؟!

ظلم‌پذیری دلایل مختلفی دارد که ترس و بی‌هویتی از جمله دلایل مهم این قضیه است؛ اما این وسط یک توهم و تصور غلط نیز به ظلم‌پذیری دامن زده و باعث شده که اکثر انسان‌ها زیر بار ظلم بروند، ظلم را بپذیرند و در برابر او ساکت و بی تفاوت باشند. آن تصور غلط این است که انسان وقتی بی‌رحمی، پستی، قساوت و رذالت ظالم را می‌بیند ممکن است تصور کند که اگر در برابر ظالم اقدامی نکند، همین زندگی سختی که با آن مواجه است نیز سخت‌تر شود و اگر در برابر ظالم اقدامی نکند، زندگی راحت‌تر و بهتری خواهد داشت و می‌تواند چند روزی بیشتر زنده بماند.

در حالی که دقیقاً قضیه به عکس آن است، به گواهی تاریخ، هر ملتی، هر قومی و هر فردی ظلم را پذیرفت، زندگی او نکبت‌بارتر، سخت‌تر و پست‌تر و ذلت‌بارتر شد. ظلم‌پذیری دنیا و آخرت را نابود خواهد کرد: «**خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ**»^۱



این که خدای حکیم و مهربان، سکوت و بی تفاوتی در برابر ظالم را حرام کرده، نه تنها یک دستور شرعی برای آخرت انسان است، بلکه یک دستور برای زندگی لذت بخش و عزتمندانه در دنیا است. هر ملتی و هر فردی زیر بار ظلم قلدِره‌های عالم رفته هر روز بیچاره‌تر شده است.

سرنوشت ظلم‌پذیری یک کشور نسبتاً مرفه

لیبی تا قبل از حوادث سال ۲۰۱۱ (۱۳۸۹ ش)، یکی از مرفه‌ترین کشورهای در حال توسعه تبدیل کرده بود. کشوری که بعد از ازدواج یک خانه به شهروندان لیبی تعلق می‌گرفت و بعد از تولد فرزند، دولت هدایای زیادی به عروس و داماد می‌داد. اگر سرپرست خانواده‌ای شغلش را از دست می‌داد تا به دست آوردن شغل دیگر، از دولت حقوق بیکاری می‌گرفت.

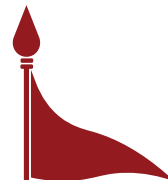
امادر دسامبر سال ۱۹۸۸ (دی ماه ۱۳۶۶) یک هواپیمای مسافربری در اسکاتلند به طرز مشکوکی منفجر می‌شود، آمریکا که از قبل دنبال بهانه‌ای برای تصاحب نفت لیبی بود، با استفاده از نفوذ و قدرت خود در سازمان‌های بین‌المللی و رسانه‌ها این اتفاق را به راحتی انداخت به گردن لیبی و جامعه‌ی جهانی، به‌ویژه سازمان ملل و ایالات متحده آمدند وسط و تحریم‌های سنگینی را علیه لیبی وضع کردند. قذافی، پادشاه لیبی، از ترس حمله‌ی آمریکا و برای رفع تحریم‌های ظالمانه تصمیم گرفت مسئولیت سقوط هواپیما را پذیرفته و به ازای هر نفر از ۲۷۰ نفری که کشته شده بود ۱۰ میلیون دلار غرامت پرداخت کند. [که مبلغی نزدیک به ۲ هزار میلیارد تومان بابت هر نفر می‌شود].

بعد از پرداخت غرامت، آمریکا فرصت باج‌گیری را مغتنم شمرد و تحریم‌های شدیدتری را علیه لیبی قرار داد تا امتیازات بیشتری به دست آورد. و باز غرمت خواست و قذافی هم از سرترس حمله آمریکا موافقت کرد.

امریکا فهمید که باز میتواند از او امتیاز بگیرد. به یکباره تعطیلی همه‌ی فعالیت‌های هسته‌ای لیبی را به فهرست درخواست‌ها اضافه کرد. ترس و ذلت در برابر آمریکا کاری کرد با قذافی که نه تنها تمام فعالیت‌های هسته‌ای خود را تعطیل و تمام تأسیسات خود را تسلیم آمریکایی‌ها کرد بلکه مجبور شد بُرد موشک‌های بالستیکش را هم به کمتر از ۳۰۰ کیلومتر کاهش داده و همه‌ی موشک‌های دیگر را منهدم نماید.

قذافی برای جبران امنیتی که با دو دست خود به باد داده بود، به التماسِ انگلیسی‌ها افتاد و در سال ۲۰۰۶ (۱۳۸۴ ش) یک معاهده‌ی امنیتی با انگلیسی‌ها امضا کرد.

۵ سال بعد در سال ۲۰۱۱ (۱۳۸۹) اعتراضات مردمی در لیبی کلید خورد. رسانه‌های غربی به جای دفاع مردم را به حمله‌ی مسلحانه علیه قذافی تشویق کردند. آمریکا، انگلیس و فرانسه به لیبی حمله کردند و با وقاحت تمام به اسم حمایت از مردم لیبی در همان ابتدا تمام زیرساخت‌ها را از بین بردند. زیرساخت‌های کشاورزی، بهداشتی، آموزشی، علمی و صنعتی، همه از بین رفت و در نهایت





قذافی نیز به شکل ذلت‌باری به قتل رسید و سرزمین پهناور لیبی تکه‌تکه شده و تبدیل شد به بهشت گروهک‌های تکفیری که امروز یکی از^۱.

این سرنوشت تلخ و عبرت‌آموز کشور لیبی است، این واقعیت عالم است که خداوند به دست تدبیر خود مقدر و قانون‌گذاری کرده، سازش و ترس و بی‌تفاوتی در برابر ظالم جز ذلت و نکبت و خواری برای انسان در دنیا، منفعتی ندارد، عذاب آخرت که جای خود. این یک نمونه از سرنوشت کسانی که اسماً مسلمان بودند، ولی به خاطر پذیرش ظلم، به نکبت دچار شدند.

اعتماد به ابرقدرت‌های استکباری که به جز ظلم و غارت کاری بلد نیستند نتیجه‌ای جز ظلم بیشتر به بار نخواهد آورد. اگر ملتی در برابر ظالم و زورگو عقب‌نشینی کند آن ظالم مثل سگ‌ها را به دنبال او خواهد رفت و پاچه‌ی او را خواهد گرفت.^۲ در برابر سگ‌ها فقط باید ایستاد و در دهن او زد؛ این تنها شانس زنده ماندن و حیات است. اگر کسی فرار کرد هیچ شansı برای زندگی و حیات نخواهد داشت.

۱. برگرفته از مستند عبرت.

۲. «فرهنگ غرب، تمدن غرب، این ظاهرهای اتوکشیده‌ی سیاستمداران غربی، باطنش این است؛ ظاهر یک ظاهر با لیخنند، باطن یک سگ‌ها، یک گرگ خونخوار. این تمدن غرب است؛ این لیبرال‌دموکراسی غرب است؛ نه لیبرالند، نه دموکراتند، دروغ می‌گویند و با نفاق دارند کار خودشان را پیش می‌برند». بیانات امام شهید سید علی خامنه‌ای در دیدار دست‌اندرکاران دومین کنگره ۳۴ هزار شهید استان خوزستان (۱۴۰۲/۱۲/۰۵)

هر کسی با ظالم سازش کند زندگی او روز به روز بدتر خواهد شد. به همین خاطر خداوند به مومنین دستور می دهد: «وَلَا تَرْكُؤُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ»^۱ به ظالم اعتماد نکنید. اگر کسی در برابر ظالم سکوت کند با ظالم هر دو در یک جایگاه خواهند بود.

ظلم پذیری کوفیان

نمونه‌ی دیگر کوفه است؛ از آنجایی که کوفه پایتخت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و علاقه‌مندان و محبان به امیرالمؤمنین علیه السلام و خاندان ایشان در آنجا بیشتر بود، لذا معاویه بدترین والی‌ها و حاکم‌ها را بر کوفه گمارده بود تا بر مردم سخت بگیرد. مردمی که حکومت علی علیه السلام را دیده بودند و می‌دانستند که این خاندان و این جریان اهل ظلم و ستم نیستند و در عدالت و انصاف کوتاهی نمی‌کنند و از طرف دیگر حکومت ظالم معاویه و حاکمان آن را هم دیده بودند؛ لذا به محض اینکه شیعیان شروع به نامه‌نگاری به امام حسین علیه السلام کردند، همه‌ی جریان‌های فکری به امام حسین علیه السلام نامه نوشتند. آنها مطمئن بودند که اگر حسین علیه السلام به کوفه بیاید همه در امنیت و عدالت خواهند بود و آنها را از شر حکومت یزید که به جز ظلم و جنایت کاری نمی‌کرد رهایی می‌دهد.

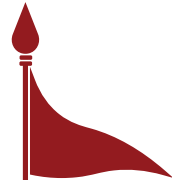
یزید در همین زمان عبیدالله را والی کوفه کرد. عبیدالله با جمعیت ۲۰ الی ۴۰ نفر از خواص خود شبانه به کوفه رسید. عبیدالله صورت خود را پوشانده بود. همه تصور کردند که امام حسین علیه السلام به شهر آمد و با شور و شوق استقبال از فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله، او را تا



دارالاماره (قصر حکومتی) بدرقه کردند. او با توطئه، سران شیعه را دستگیر کرد و عده‌ای را کشت. مردم کوفه دارالاماره را محاصره کردند و قصد نابودی او را کردند. عبیدالله هیچ شانس برای زنده ماندن نداشت، مگر استفاده از ترس و بزدلی کوفیان!

لذا به محض اینکه مردم به دارالاماره رسیدند، عبیدالله ملعون فریبکار بالای کاخ دارالاماره رفت و به دروغ گفت: من می‌دانستم که شما کوفیان مردمان سرکشی هستید، به همین خاطر آن زمانی که به سمت کوفه حرکت می‌کردم به یزید گفتم که لشکر عظیم و بی‌رحم شام را به سمت کوفه روانه کند. در حالی که خبری از لشکر و سپاه نبود، اما مردم کوفه از آنجا که قبلاً با لشکر شام مواجه شده بودند و شکست خورده بودند و قساوت آنها را دیده بودند (در جریان حمله‌ی مغول هم اشاره شد که ترس و وحشت در دل مردم شهرهای دیگر انداختند، همچنین داعش در سوریه) لذا به شدت ترسیدند (قبلاً اشاره شد یکی از مهم‌ترین عوامل ظلم‌پذیری ترس است)، فکر کردند اگر الان در برابر ظالمی مثل عبیدالله بایستند همین زندگی پر از ظلم و ستمی را که معاویه و یزید برای آنها ساخته است بدتر خواهد شد. محاسبه‌ی غلط، تصورات تباه، فکر اینکه اگر سکوت کنند و یا مخفی شوند و یا سیاهی‌لشکر شوند کمتر مورد ظلم و ستم قرار می‌گیرند و چند روزی بیشتر شانس حیات خواهند داشت!

این که در روایات داریم بدگمانی به خدا باعث عاقبت به شر انسان در دنیا و آخرت است، همین است، همین سوره‌ی فتح که توصیه شده بخوانیم، در وصف منافقین می‌فرماید «الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ



ظَنَّ السَّوْءَ^۱، پناه می‌بریم به خدا، وعده‌ی یاری خدا را باور نکردن و از تهدید خیالی آن ملعون ترسیدن! این که مظلومِ منفعِل اهل جهنم است یک علتش همین است؛ حرف دشمن خدا را بر خدا ترجیح دادن و آن را باور کردن!

آنها یکی‌یکی مسلم را رها کردند و هر کسی به هر نحوی که توانست به ظالم کمک کرد؛ یکی با مخفی شدن، دیگری با سکوت، دیگری با سیاهی‌لشکر شدن برای لشکر عبیدالله. هر کسی در حد توان خود و رذالت خود، ظالم را یاری کرد.

مردم کوفه به خاطر خوش خدمتی به ظالم، بدترین ظلم تاریخ را با قتل فرزندان رسول خدا ﷺ برای خود ثبت کردند و ننگ سکوت و بی‌توجهی علیه ظالم تا ابد برای آنها در تاریخ ثبت شد، اما این تمام ماجرا نبود بلکه تازه شروع کار بود. کوفیان هر روز زیر بار ظلم و جنایت ظالمان قرار گرفتند و روی خوش در زندگی‌شان ندیدند.

طبق قانون لایتنغیر الهی، زندگی مردم بزدل کوفه نیز بعد از واقعه‌ی کربلا بهتر نشد. بعد از کربلا کوفیان روی خوش به خود ندیدند. سهم آن‌ها از خوش خدمتی به ظالم، ظلم بیشتر و حاکمان و والیان قسی‌القلب تر و ظالم تر بود و قتل و غارت بیشتر بود.

به گونه‌ای که ۲۰ سال بعد حجاج بر کوفه و عراق حکومت کرد و در این مدت بیش از ۱۳۰ هزار نفر را کشت. بعد از مرگش ۵۰ هزار مرد و ۳۰ هزار زن در زندان‌های او بودند. این همان سنت خداست؛ هر جامعه‌ای که در برابر ظالم بی‌تفاوت باشد، بترسد و اقدام نکند، یک زندگی نکبت‌باری در انتظار او خواهد بود.



اشتباه است اگر کسی تصور کند که با ظلم‌پذیری و سکوت در برابر فرعون‌ها و یزیدها و کارترها و ترامپ‌ها، ظلم کمتری خواهد دید و به خاطر ظلم‌پذیری دنیای بهتر و زندگی راحتی خواهد داشت. ظلم‌پذیری آغاز دومی‌نوی بدبختی و ظلم بیشتر است. اگر کسی ظلم را پذیرفت به خیال این‌که در دنیا چند صباحی بهتر زندگی کند و چند روز بیشتر زنده بماند، پس منتظر ظلم بیشتر و ویران‌کننده‌تر باشد.

چه افراد زیادی که در مکه و مدینه و کوفه حسین علیه السلام را دوست داشتند، اما به خاطر نداشتن روحیه‌ی ظلم‌ستیزی از کربلا جاماندند و دنیا و آخرت خودشان را نابود کردند.

با دوستان مدارا

البته این مباحثی که بیان شد، مرتبط با آن جایی است که انسان در برابر کفار و جبهه‌ی باطل قرار دارد؛ در برابر کفار است که انسان حق ندارد در برابر ظلم سکوت کند و بگذرد. اما اگر در بین مؤمنین، در جامعه‌ی مسلمان، ظلمی به ما شد که جنبه‌ی شخصی دارد، به عنوان مثال دوستت، همسایه‌ات عصبانی شد، توهینی کرد، دعوایی به راه انداخت، در اینجا اولویت بر گذشت است: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ»^۱ بدی را با آنچه بهتر است دفع کن؛ آنگاه کسی که میان تو و او دشمنی است، چنان می‌شود که گویی دوستی صمیمی است. دقت شود! ظلمی را می‌گوییم که کاملاً جنبه‌ی شخصی دارد اولاً و ثانیاً گذشت ما باعث جسارت بیشتر او نشود، لذا اگر گذشت از ظالم در جبهه‌ی

خودی باعث بشود که فرد ظالم جری‌تر شود و به عده‌ی بیشتری ظلم کند، در اینجا هم باید در برابر او ایستاد. کسی که منافع مردم را پایمال می‌کند در واقع خودی محسوب نمی‌شود. شیطان دقیقاً به همان اندازه که در مواجهه با جبهه‌ی باطل وسوسه می‌کند که «بگذر و برو» و شعر با دشمنان مدارا می‌سراید، به همان اندازه در جبهه‌ی خودی انسان را وسوسه می‌کند که «حق خودت را بگیر». در حالی که شعار اصلی جبهه حق این است: «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رَحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»^۱ بر دشمنان سرسخت و شدید، و در میان دوستان مهربان. پس گفتیم دو دسته مظلوم داریم، مظلوم منفعل و مظلوم مقتدر، وضعیت مظلوم منفعل را تا حدی بیان کردیم اما مظلوم مقتدر...
مظلوم مقتدر

ظلم‌ستیزی، ویژگی اصلی جبهه‌ی حق است. کسی که در جبهه حق است نه تنها زیر بار زور و ظلم نمی‌رود، بلکه در برابر ظالم ایستاده و مبارزه می‌کند، هرچند تنها باشد مثل حسین علیه السلام، مانند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله^۲.

مادر شهید مالا میری نقل می‌کند که من به او گفتم: پسر، برو مثل بقیه زندگی خودت را داشته باش. تو استاد حوزه‌ای. چرا سوریه می‌روی؟ همین جا بمان. همین که درس می‌دهی و منبر می‌روی، تکلیفت را انجام داده‌ای. به من گفت: مادر جان، من نمی‌توانم

۱. سوره فتح ۲۹.

۲. «جمع‌بندی نهضت حسینی علیه السلام این است که یک روز امام حسین علیه السلام در حالی که همه دنیا در زیر سیطره ظلمات ظلم و جور پوشیده و محکوم بود و هیچ کس جرأت نداشت حقیقت را بیان کند - فضا، زمین و زمان سیاه و ظلمانی بود - قیام کرد». بیانات امام شهید سید علی خامنه‌ای در دیدار روحانیون و وعاظ، در آستانه‌ی ماه محرم (۱۳۷۴/۰۳/۰۳)



پیش زن و بچه‌ام بنشینم، در صورتی که بچه‌های عراق و سوریه، پدر و مادرهایشان در مقابلشان سر بریده می‌شوند. من از دین این را یاد گرفته‌ام که باید با ظالم مقابله کنم.

نشانه‌ی حقانیت هر مکتب و مسلکی که خودش را شیعه‌ی حسین صلی الله علیه و آله می‌داند، این است که در برابر ظالمان بایستد، همان گونه که حسین علیه السلام ایستاد.^۱ نمی‌تواند کسی خودش را حسینی بداند و با ظالم کاری نداشته باشد. نمی‌تواند کسی حسینی باشد اما در خانه بماند و با یزید کاری نداشته باشد، با ابولهب کاری نداشته باشد

مشت‌های گره‌کرده‌ی اهل مشرق

مبارزه با ظالم اساس دین ماست، از همان ابتدا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مبعوث شدند، این روحیه‌ی ظلم‌ستیزی ملت بزرگ ایران را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ما یاد داد، امام حسین علیه السلام به ما یاد داد، و الا کدام کشوری جرئت می‌کرد به آمریکا بگوید بالای چشمش ابرو! که روایات بسیاری مژده‌ی آمدنش را دادند، عزیزان! قدر خودتان را بدانید، قدر این جلسات روضه را بدانی. امام زمانی که قرار است ریشه‌ی ظلم و گردن‌کلفتی را از عالم بکند، دست تنها این کار را نمی‌کند و الا پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام، فاتح خیبر کار را تمام می‌کرد، دین باید با

۱. «لذا امروز خدمت به ایران و خدمت به ملت ایران، عبارت از خدمت به اسلام است. هرکس که امروز اسلام انقلابی، اسلام امام، اسلام زندگی بخش و اسلام مبارزه با ظلم و ستم را گرامی بدارد - نه آن چیزی که به نام اسلام در مقابل ظلم و ستم، تعظیم میکند! آن اسلام نیست، فریب است - هرکس که امروز اسلام حقیقی و به تعبیر امام بزرگوار ما اسلام ناب محمدی را تأیید و حمایت کند، اوست که برای ایران و ملت ایران، برای تاریخ ایران و آینده ایران و یکایک آحاد این ملت خدمت میکند». بیانات امام شهید سید علی خامنه‌ای در جشن بزرگ منتظران ظهور هم‌زمان با هفته‌ی بسیج و روز ولادت حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) (۱۳۷۸/۰۹/۰۳)

کمک مردم جلو برود، ظلم باید به کمک آحاد مردم ریشه کن شود، برای همین مولای مظلوم ما امیرالمؤمنین علیه السلام سفارش می کرد، توصیه می کرد، وصیت کرد که «**كُونُوا لِلظَّالِمِ خَصْمًا وَلِلْمَظْلُومِ عَوْنًا**»^۱، با ظالم ستیز کنید، دشمنی کنید و یاورِ مظلوم باشید!

سجده‌ی شکر به درگاه خدا به جای آوریم که امروز عَلم مبارزه علیه ظلم به دست ما افتاده است. ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به دلاورانی نیاز دارد که از ظالم نترسند و در برابر او بایستند.^۲

و خداوند بشارت آمدن این مردانِ خدایی را در آخرالزمان داده، همان طور که خبر از ظلم و فساد بزرگ بنی اسرائیل در عالم می دهد؛ در سوره‌ی اسرا می فرماید: «**وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لُتْفُسِدَنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوقًا كَبِيرًا** * فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا»^۳ وقتی بنی اسرائیل به اوج ظلم برسد و «**لَتَعْلُنَّ عُلُوقًا كَبِيرًا**»؛ ادعای بزرگی و «قوم برتر» بودن کند، می خدا در این صورت چه کار می کنم؟ «**بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ**»؛ بندگان نیرومندی را بر آن‌ها «مبعوث می کنم». خدا می خواهد پوزه‌ی بنی اسرائیل را به خاک بمالد، اما خدا هم با واسطه کار می کند. واسطه این است

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۷.

۲. «ایمان باید در قلب، دل، زبان، دست، پا، مغز، اعصاب و در همه‌ی رفتارها و حرکات ظهور کند. مؤمن نمی‌تواند مؤمن باشد و کفر و ظلم و جنایت و تبعیض را ببیند و در مقابل آن اقدام نکند. اگر این کار جایز بود، پیغمبر اسلام چنین میکرد؛ اگر این سکوت جایز بود، حسین بن علی (علیه السلام) چنین میکرد و خون جوانانش و عزیزانش و خون گلولی طفل شش ماهه اش را بر خاک نمی ریخت. ما مردم، پنجاه سال دور از ایمان راستین ماندیم. زندگی بر ما آن چنان سخت شد که به قول قرآن: «حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ»؛ زمین با همه‌ی پهناوری، بر ما تنگ آمد.» آفتاب در مصاف، ص ۱۱.

۳. سوره اسراء، آیات ۴-۵.



که خدا بندگان را مبعوث می‌کند که بر یهود مسلط می‌شوند و طبق روایات، آن‌ها را هرچند در خانه‌ها و کاخ‌ها و پناهگاه‌ها و دژهای مستحکم خود پنهان شده باشند، نابود می‌کنند؛ امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه می‌فرماید: «قَوْمٌ يُبْعَثُهُمُ اللَّهُ قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ، لَا يَدْعُونَ وَثَرًا لِأَلِ مُحَمَّدٍ إِلَّا قَتَلُوهُ» این قومی که در این آیه آمده را خداوند قبل از ظهور حضرت حجت؟ ارواح؟ مبعوث می‌کند تا تمام کسانی را که ظلم و جور و جفا به آل بیت پیامبر علیهم السلام کرده‌اند را پیدا کرده و از بین ببرند. جفای به اهل بیت قاعدتاً یعنی جفای به مسلمین، جفای به اسلام، جفای به شیعیان اهل بیت. این وعده‌ی خداست، نابودی دشمنان اهل بیت به دست بندگان صالح خدا، نزدیک ظهور حضرت حجت؟ ارواح؟، به دست چه کسانی؟ به دست همین مظلومین مقتدر، همان‌هایی که مورد ظلم قرار گرفتند، مظلومینی که مقتدرانه زیر بار زورگویی یهودیان ظالم در آخرالزمان نرفتند، قاعدتاً این طور باید باشد دیگر؟

چه کسانی از سمت مشرق در برابر همین طغیان‌گری بزرگ یهود در آخرالزمان برخاستند، جز ملت غیور ایران؟ و به تبع آن لبنان، عراق، یمن و دیگر آزادگان جهان که این اقتدار را در اوج مظلومیت دیدند و جذب آن شدند؟ این شکر ندارد که ما در این زمان و در این سرزمین پرافتخار زندگی می‌کنیم؟ چقدر خودمان را آماده‌ی این نبرد بزرگ که دیگر تقریباً به راه افتاده آماده کرده‌ایم؟ چه افتخاری بالاتر از اینکه در روایت می‌فرماید: آن‌ها می‌آیند و از تمام ظلم‌هایی

که به اهل بیت شده، انتقام می‌گیرند! ۱۴۰۰ سال اهل بیت علیهم‌السلام صبر کردند تا یاورانی دلاور، نترس، شجاع، غیرتمند و اهل انتقام از ظالم، به اندازه‌ی کافی پرورش پیدا کرده و امر ظهور را محقق کنند.

* فارغ التحصیلان جبهه حق

مهدی فاطمه عَلَّیْهَا السَّلَامُ وَفَرَّجَ اللَّهُ شُرُوبَها زمانی ظهور می‌کنند که درک مردم نسبت به ظلم‌ستیزی آن قدر بالا رفته باشد که نه تنها در برابر ظلم طاغوت‌ها به ملت و حکومت خودشان ایستادگی می‌کنند، بلکه وظیفه‌ی خود می‌دانند که در برابر هر ظلم و جنایتی که در هر کجای دنیا باشد هم مقابله کنند.^۱

شهید عباس دانشگر شهید ۲۳ ساله مدافع حرم با این که تازه ازدواج کرده بود اما باز به سوریه رفت. وصیت نامه‌ی زیبایی دارد این شهید. می‌فرماید: «درد را انسان بی‌هوش نمی‌کشد، انسان خواب نمی‌فهمد، درد را، انسان با هوش و بیدار می‌فهمد. راستی..! دردهایم کو؟ چرا من بیخیال شده‌ام؟ نکند بی‌هوشم؟ نکند خوابم؟ مثل آب خوردن چندین هزار مسلمان را کشتند و ما فقط آن را مخابره کردیم. قلب چند نفرمان به درد آمد؟ چند شب خواب از چشمانمان گریخت؟ آیا مست زندگی نیستیم؟»

ظلم‌ستیز بودن نه فقط این است که اگر کسی به تو ظلم کرد، تو در برابر او بایستی؛ این را کودکان هم متوجه می‌شوند و حتی انجام می‌دهند، این بچه‌های دو سه ساله، اگر یک بچه‌ی دیگر شکلاتش

۱. «امروز هم بشریت بیش از بسیاری از دورانهای تاریخ، دچار ظلم و جور است، هم پیشرفتی که امروز بشریت کرده است، معرفت پیشرفته‌تر است. ما به زمان ظهور امام زمان ارواحنا فدا، این محبوب حقیقی انسانها نزدیک شده‌ایم؛ زیرا معرفتها پیشرفت کرده است». بیانات امام شهید سید علی خامنه‌ای در دیدار جمعی از بسیجیان (۱۳۷۸/۰۹/۰۳)



را بردارد برنمی‌تابد، می‌زند توی سرش، موهایش را می‌کشد، چون فطرت انسان نپذیرفتنِ ظلم است، ظلم‌ستیزی است بچه را که کسی یاد نداده، فطرتاً این‌طور است، اما این کلاسی اول ظلم‌ستیزی است، انتظار خداوند و اهل بیت علیهم‌السلام بالاتر از این است که اگر به تو و کشورت ظلم شد که الآن شده باید جلوی ظالم بایستی این که معلوم است، گفتن ندارد، نیاز به تعلیم ندارد، زندگی امام حسینی این است که اگر در شهر و دیار و کشوری دیگر به مسلمانانی دیگر، به زبان و رنگ و نژاد دیگر در هر کجای دنیا ظلم و ستم شد، باید به داد او رسید و الا دین ندارد این شخص. نباید بگوید من حسینی‌ام، من مسلمانم، نه، پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يَنْادِي يَا لِلْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»^۱ کسی که فریاد کمک‌خواهی مسلمانان را بشنود و پاسخ ندهد، مسلمان نیست.^۲ ویژگی مکتب حسین علیه‌السلام، قیام در برابر ظالم است، در هر کجای عالم که باشد.

رضوان‌الله
تعالی‌علیه

* روضه با عطر امام شهید سید علی خامنه‌ای

به نظر من اوج مصیبت در کربلا، شهادت علی‌اصغر علیه‌السلام و این طفل شش‌ماهه در آغوش پدر است. معمولاً از روز هفتم محرم تشنگی اصحاب سیدالشهدا علیهم‌السلام و خاندان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را مطرح می‌کنند و به عنوان مصیبت، عطش آنان را بیان می‌کنند؛ اما عطش با عطش فرق می‌کند. عطش آدم بزرگ با عطش بچه‌ی کوچک، آن هم بچه‌ی

۱. الوافی، ج ۵، ص ۵۳۵.

۲. «ما با ظلم مخالفیم؛ کونا للظالم خصماً و للمظلوم عوناً؛ ما این مکتب را داریم؛ خصم ظالمیم؛ عون مظلومیم. این موضع، طبعاً دشمن به وجود می‌آورد، دشمنی به وجود می‌آورد، دعوا راه می‌اندازد؛ این هست.» بیانات امام شهید سید علی خامنه‌ای در دیدار رئیس و اعضای مجلس خبرگان رهبری.

شیرخوار، قابل مقایسه نیست. من وقتی در ذهن خودم ترسیم می‌کنم آن حالت را که در خیمه‌های حسین بن علی علیه السلام در حدود عصر عاشورا بود، که این بچه‌ی شش ماهه به شهادت رسید؛ آن هیجان را، آن نگرانی را، آن ناراحتی را که به خاطر عطش این بچه پیش آمده بود، واقعاً برایم قابل تحمل نیست و طاقت نمی‌آورم...

حالا شما در عصر عاشورا ببینید در خیمه‌های سیدالشهدا علیه السلام، با آن گرما، با آن عطش، با آن تشنگی، چه می‌گذشت. به خاطر همین بچه‌ی کوچک، بعضی‌ها شاید بیش از یک شبانه‌روز در آن گرما آب نخورده بودند. یقیناً این‌ها به فکر خودشان نبودند، وقتی علی اصغر علیه السلام را می‌دیدند. من گمان می‌کنم علت اصلی بردن علی اصغر به وسیله‌ی سیدالشهدا علیه السلام به مقابل لشکر دشمن، امید بسیار ضعیفی بود که این مردم وحشی دلشان بسوزد و کمی آب بدهند. علت اصلی این بود که امام حسین علیه السلام راه چاره‌ی دیگری نداشت، کار دیگری نمی‌توانست بکند. وقتی رفت طرف خیمه‌ها، دید غوغا و هیاهو در خیمه‌ها، همه را فرا گرفته، و عطش و گرسنگی و ناراحتی این بچه‌ی کوچک، همه را تحت تأثیر قرار داده... حسین بن علی علیه السلام این بچه را در آغوش گرفت، او را روی دست بلند کرد و به همه نشان داد. حالت خود این بچه، تأثیرانگیز بود؛ هر دل سنگی را یقیناً به ترحم وادار می‌کرد. حضرت مخصوصاً استرحام کردند. این حرف درست است که «إِنْ لَمْ تَرْحَمُونِي فَأَرْحَمُوا هَذَا الطِّفْلَ»؛ یعنی رحم کنید به این بچه‌ی کوچک.

در همین حالی که حسین بن علی علیه السلام بایک حال بحرانی، بایک هیجان، بایک ناراحتی، این بچه را روی دست بلند کرده، دارد حرف می‌زند، یک وقت چیز عجیبی را احساس کرد؛ دید این بچه‌ای که از گرسنگی و تشنگی بی‌حس و حال افتاده بود و سرخودش را نمی‌توانست نگه

فیش منبر محرم

• شب هفتم •

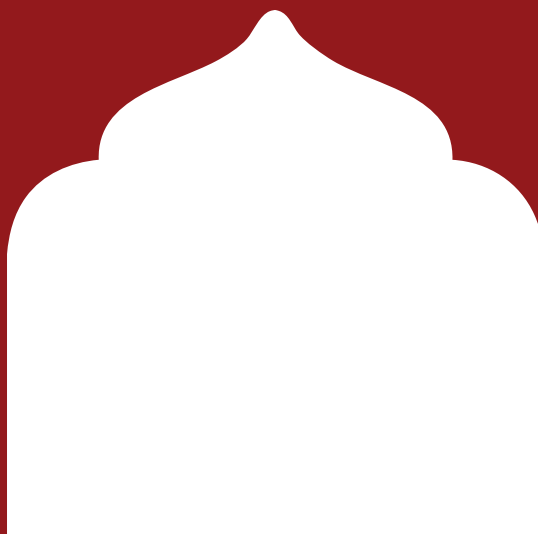
۱۷۷



دارد، گردنش یک طرف کج شده و روی دست پدر دست و پا می زند.
همین طور که نگاه کرد، دید خون از گلوی علی اصغر علیه السلام سرازیر شده.
«على لعنة الله على القوم الظالمين»^۱

۱. آفتاب در مصاف، ص ۱۶۰.

شب هشتم



سخت‌تر از شمشیر

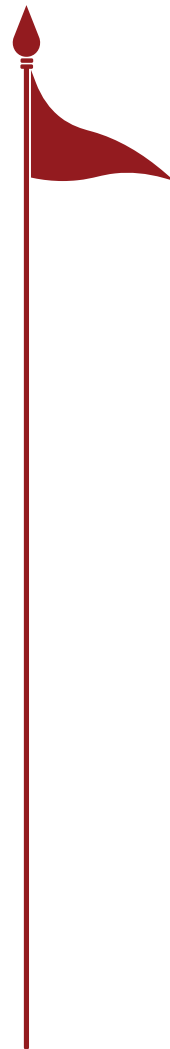
*دو انتخاب

همانطور که در جلسات قبل اشاره شد، خداوند صحنه‌هایی را در تاریخ برای شناخت حق و باطل و راه درست و غلط رقم زده، و گلچینی از آنها را در کتاب خود بیان کرده است. از جمله داستان‌های مهم، داستان هابیل و قابیل است. خداوند متعال برای تعیین جانشین حضرت آدم عليه السلام مشخص کرد که دو فرزندش هابیل و قابیل هر کدام چیزی را در راه خدا قربانی کنند؛ اگر قربانی هریک از آنها قبول شد، او سزاوار جانشینی است. «نشانه قبول شدن قربانی در آن عصر به این بود که صاعقه‌ای از آسمان بیاید و آن را بسوزاند.

فرزندان این پیشنهاد را پذیرفتند. هابیل که گوسفندچران و دامدار بود، از بهترین گوسفنداناش یکی را که چاق و شیرده بود برگزید؛ ولی قابیل که کشاورز بود، از بدترین قسمت زراعت خود خوشه‌ای کمی برداشت. سپس هر دو بالای کوه رفتند و قربانی‌های خود را بر بالای کوه نهادند. طولی نکشید که صاعقه‌ای از آسمان آمد و گوسفند هابیل مورد قبول واقع شد، ولی خوشه زراعت قابیل باقی ماند.

در این هنگام، حسادت قابیل از یک سو و پذیرفته نشدن قربانی‌اش از سوی دیگر، کینه او را به جوش آورد. نفس سرکش بر او چیره شد، به طوری که آشکارا به هابیل گفت: «تو را خواهم کشت.» هابیل که انسانی با صفا و وارسته بود و به خدای بزرگ ایمان داشت، برادر را نصیحت کرد و او را از این کار زشت برحذر داشت و به او گفت: «خداوند عمل پرهیزکاران را می‌پذیرد. تو نیز پرهیزکار باش تا خداوند عملت را بپذیرد؛ ولی این را بدان که اگر تو برای کشتن من دست دراز کنی، من دست به کشتن تو نمی‌زنم، زیرا از پروردگار جهان می‌ترسم. اگر چنین کنی، بار گناه من و خودت بر دوش تو خواهد آمد و از دوزخیان خواهی شد که جزای ستمگران همین است.»

نصایح و هشدارهای هابیل در روح پلید قابیل اثر نکرد و نفس سرکش او سرکش‌تر شد و تصمیم گرفت که برادرش را بکشد. شیطان، قابیل را وسوسه می‌کرد و به او می‌گفت: «قربانی هابیل پذیرفته شد، ولی قربانی تو پذیرفته نشد. اگر هابیل را زنده بگذاری، دارای فرزندی می‌شود؛ آنگاه آن‌ها بر فرزندان تو افتخار می‌کنند که قربانی پدر ما پذیرفته شد، ولی قربانی پدر شما پذیرفته نشد!» این





وسوسه همان چنان ادامه داشت تا این که فرصتی به دست آمد و به تعبیر قرآن کریم، هوای نفسش کشتنِ برادر را برای او زیبا جلوه داد: «فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ»^۱ و او را کشت.

اینکه می‌گویند نفس سرکش از مار وحشی بدتر است، همین جاست. وقتی حرص، طمع، خودخواهی و حسادت بر انسان چیره شود، دیگر برادری و فامیل بودن فراموش می‌شود و انسان هوا و هوس و خشم و غضب خود را بر همه چیز ترجیح می‌دهد. اینجا یکی از جاهایی است که خدای متعال سرکشی نفس را به تصویر کشیده است.

در این دنیا چه چیزی با ارزش تر از نسبت برادری و فامیل داشتن است؟ به خیال انسان هم نمی‌رسد که بخواهد برادر خود را بکشد! اما خداوند به انسان هشدار می‌دهد که مراقب باشید! نفس بلاهای بزرگی بر سر انسان می‌آورد و کاری ندارد تو فرزند پیغمبری یا زن عزیز مصر، اگر کنترل نشود مسیرت را عوض می‌کند.

لذا در سوره یوسف فرموده: «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ»^۲؛ هوای نفس امر به بدی نه، بلکه بسیار بسیار امر به بدی می‌کند!

* نفس سخت‌ترین دشمن

سؤالی که پیش می‌آید اینست که مگر نفس را خدا نیافریده؟ مگر نفس چه پلیدی دارد که باید پاک شود و مراقبت شود؟! «در درون وجود ما، بزرگترین دشمن ما کمین گرفته و آن، نفس امّاره و شهوات و خودخواهی و خودپرستی‌های ماست. هر لحظه‌یی که

۱. سوره مائد، آیه ۳۰.

۲. سوره یوسف، آیه ۵۳.

بتوانیم، این مارگزنده و این دشمن کشنده را سر جای خود بنشانیم و لو به طور موقت در آن لحظه، ما موفق و سعادتمند و قادر بر عمل و مقاومت و ایستادگی و جهاد فی سبیل الله هستیم. هر وقتی که این دشمن، سر بلند کند و عقل و نیروی معنوی و نفس رحمانی در وجود ما را سرکوب کند و تحت تأثیر خود قرار بدهد، در آن لحظه، ما در حال سکون و رکود و یا عقبگردیم. سکون، یعنی عقبگرد. این دو، یکی است.^۱

امام شهیدمان رضوان الله تعالی علیه و تعبیر دینی نفس را به عنوان دشمن میگیرند پس نفسِ ما یک دشمن است نه یک دوست، دشمنی که همیشه در کنار ما هست. ما باید از این نفس مراقبت کنیم و مبادا بر ما سوار شود و مانند قابیل و زلیخا شویم و آبروی خود را ببریم. حضرت امیر، علی علیه السلام در این موضوع میفرماید:

إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالشُّوْءِ وَالْفَحْشَاءِ فَمَنْ اِئْتَمَّهَا خَانَتْهُ وَمَنْ أَخْلَدَ إِلَيْهَا أَهْلَكَتُهُ وَمَنْ رَضِيَ عَنْهَا أُوْرَدَتْهُ شَرَّ الْمَوَارِدِ.^۲ حضرت در این سخن به مومنین هشدار میدهند که مبادا با نفسِ کنار بیایی، مبادا به نفسِ اعتماد کنی و هرچه گفت بگی چشم! نه، حضرت میفرماید هر کس به نفس اعتماد کرده است خیانت کرده است.

۱. سخنرانی امام شهید سید علی خامنه‌ای در دیدار با مسئولان بنیاد شهید، جمعی از اساتید و دانشجویان دانشگاهها و اقشار مختلف مردم (۱۳۶۹/۰۵/۲۴)

۲. همانا نفس (انسان) بسیار به بدی و زشتی فرمان میدهد. پس هر که آن را امین خود شمارد، به او خیانت کند؛ و هر که به آن دل خوش دارد (یا به آن بپیوندد)، او را هلاک سازد؛ و هر که از آن خشنود باشد، او را به بدترین جایگاهها درآورد. (عیون الحکم، ج ۱، ص ۱۵۱)

*کربلا میدان دو مبارزه سخت

فیش منبر محرم

• شب هشتم •

۱۸۳



کربلا صحنه‌ای است که هر بخش آن درس است. درست است که به ظاهر درس خون و شمشیر است اما کربلا به بشر می‌آموزد که نفست را کنترل کن. مبادا کنترل نفست از دستت خارج شود. کربلا میدان هر دو جهاد و مبارزه است؛ هم در میدان جهاد اصغر مبارزه با دشمن به انسان آموزش می‌دهد که با دشمن وحشی چگونه باید مواجه شد و هم در میدان جهاد اکبر؛ رد شدن از سیم خاردار هوای نفس را به تصویر میکشد. مرور این داستان به روشن شدن سختی غلبه بر هوای نفس و البته نتیجه شیرین آن کمک خواهد کرد:

شخصی است از یاران باوفای امام حسین علیه السلام به نام محمد بن بشیر خضرمی^۱، در کربلا و در آن صحنه نبرد خبر آوردند که در ناحیه‌ای مرزی فرزندش اسیر شده؟ من و شما خودمان را جای او بگذاریم شدت میل و علاقه‌ای که انسان به فرزندش دارد چیز کمی نیست، در این میان امام حسین علیه السلام جمله‌ای فرمودند که کار را برای او دشوارتر کرد! مگر چه فرمود؟ سیدالشهدا علیه السلام فرمودند تو از بیعت من آزادی؛ برو پسرت را نجات بده، در برخی منابع آمده که حضرت هزینه آزادی فرزندش را هم به او داد، آن فدیة و جان فدایی که می‌گیرند در قبال آزاد کردن اسیر، آن را هم حضرت به او داد. خیلی تصمیم‌گیری در این لحظه سخت است و جز انسان‌های وارسته و مبارزه کرده با نفس نمیتوانند در این لحظه تصمیم درست بگیرند، خب امام خودش دارد می‌فرماید برو دیگر! دستور امام است! مگر

۱. در منابع تاریخی با نام‌های مختلفی از ایشان یاد شده است مانند بشیر بن عمرو خضرمی، بشر بن عمر خضرمی، بشیر بن عمرو و محمد بن بشیر خضرمی - دانشنامه امام حسین علیه السلام (محمّدی ری شهری)، ج ۶، ص ۲۱۵.

تو سگدلی مگر بچه ات را دوست نداری؟! هزاران هزار فکر و خیال و بهانه برای انسان در این لحظه ایجاد میشود، اما چه کرد این مرد خدا؟ رو کرد به امام حسین علیه السلام و عرض کرد: درندگان مرا زنده زنده بخورند اگر از شما جدا شوم! هرگز! از تو جدا شوم و از مسافران، خبر تو را جويا شوم؟ به خدا، هرگز این اتفاق نمی افتد و از تو جدا نمی شوم!¹

اللّٰه اکبر را اینها واقعاً معنا بخشیدند، عجب قدرت اراده و تصمیمی! یک لحظه نگذاشت افکار دنیوی و خطورات فکری او را به خود مشغول کند والا این حق طبیعی هر پدری است که عاشق و دلبستهٔ فرزند خودش باشد؛ هرگز دوست ندارد فرزندش را در سختی ببیند؛ حاضر است هر سختی بکشد تا فرزندش در راحتی باشد اما محمد بن بشیر «بَایِ أَنْتَ وَ أُمِّیَ یا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ»² را معنا کرد؛ از احساسات و عواطف پدرانه گذشت روی نفس خود پا گذاشت. آیا این سخت تر از جنگیدن نیست؟ آیا انسان حاضر نیست در ده جنگ شرکت کند اما سرچنین دوراهی گیر نکند؟ سلام خدا بر این شهیدِ والا مقام.

در زیارت ناحیه مقدسه حضرت حجت او را اینطور دعا میکنند:

«شَكَرَ اللَّهُ لَكَ قَوْلَكَ لِلْحُسَيْنِ»³ یعنی خداوند شکرگزار این جمله

ای را که به حسین علیه السلام گفتی باشد! و بعد بیان میکنند جملهٔ او را.

۱. همان.

۲. مصباح (کفعمی)، ج ۱، ص ۵۰۵.

۳. در «زیارت ناحیه مقدسه»، در مورد ایشان چنین یاد شده است: السلام علی بشر بن عمر الحضرمی شَكَرَ اللَّهُ لَكَ قَوْلَكَ لِلْحُسَيْنِ وَقَدْ أَدْنَى لَكَ فِي الْأَنْصِرَافِ: أَكَلْتَنِي إِذْ أَلَسْتُ بِأَبِي فَارَقْتُكَ وَأَسْأَلُ عَنْكَ الْكَفَّانَ، وَأَخَذْتُكَ مَعَ قَلْبِ الْأَعْوَانِ، لَا يَكُونُ هَذَا أَبَدًا سَلَامٌ بَرِ بِبُشَيْرِ بْنِ عُمَرَ حَضَرَمِي! خداوند، سپاس گزار این گفته تو به حسین باشد، آن هنگام که او به تو اجازه داد که بروی [؛ اما گفتی]؛ اگر از تو جدا شوم،



خوشا به حال آنان که دلشان سرشار از عشق به خدا و امام
زمانشان است، این عشق خیلی چیزها را بر انسان آسان میکند! از
جمله پا گذاشتن روی هوای نفس در سخت ترین شرایط.
محمد بن بشیر از آخرین جنگجویان کربلا بود که به مقام
شهادت رسید و در آن هنگامه جنگ تاریخی از ضمیر روشن خود
اینطور رونمایی کرد:

الْيَوْمَ يَا نَفْسُ أَلَا قِي الرَّحْمَانِ
وَالْيَوْمَ تُجْزَيْنِ بِكُلِّ إِحْسَانٍ
لَا تَجْزَعِي فَكُلَّ شَيْءٍ فَإِنَّ
وَالصَّبْرَ أَحْظَى لَكَ عِنْدَ الدَّيَّانِ

خطاب به نفسش میگوید ای نفس، امروز با [خدا] مهربان،
دیدار می کنم و تو امروز با احسان تمام، پاداش داده می شوی. بی
تابی مکن که همه چیز، فنا شدنی است و شکیبایی برای تو، پُربهره
ترین است، در پیشگاه داور روز جزا!^۱
مکتب امام حسین علیه السلام چنین نیروهای پرورش میدهد،
لذا نویسنده و پژوهشگر مسیحی؛ آنتوان بارا در یکی از آثار خود
مینویسد:

درندگان، زنده زنده، مرا بخورند! خبر تو را از مسافران، جویا شوم و تو را با وجود کمی یاور، تنها بگذارم؟
هرگز، چنین اتفاقی نمی افتد! نام او در «زیارت رجبیه» نیز آمده است. (امام حسین علیه السلام) (محمدی
ری شهری)، ج ۶، ص ۲۱۵.

اگر حسین بن علی؟ عهما؟ از آن ما بود، در هر سرزمینی برای او
بیرقی برمی افراشتیم و در هر روستایی برای او منبری برپا می نمودیم
و مردم را با نام حسین علیه السلام به مسیحیت فراخواندیم.^۱

عاشورا و حسین بن علی؟ عهما؟ درسی برای همه جهانیان است،
هر انسان حقیقت جویی با آن آشنا شود مطیع و دلباخته او خواهد
شد.

یکی از معانی والای مکتب امام حسین علیه السلام درس مبارزه است،
هم مبارزه و سلحشوری در میدان رزم تن به تن و هم مبارزه با هوا
و هوس نفسانی.

* غرب میدان دعوت به نفس

از آن طرف در جبهه باطل و غرب این معنا به شدت سرکوب
میشود؛ عناصر جبهه باطل به شدت مخالف با ترویج این روحیه
هستند، چرا که ضعف ملت ها و سرگرمی آنها به شهوات و تخیلات
و دعوای ناشی از عدم کنترل خشم و غضب کاملاً به سود
جریان تمامیت خواه غرب و جبهه استکبار است؛ وجود این روحیه
مجاهده با نفس در ملت ها به ضرر منافع آنهاست. امروز نظام
غرب به خاطر همین مسئله به چالش برخورد کرده است و با مشکلاتی
مواجه شده است.

«یکی از این عواملی که نظام ارزشی غرب را و سلطه معنوی این نظام
را متزلزل کرده، بحران رو به افزایش اخلاقی و معنوی در غرب است؛
که نشانه‌ی بارز آن رواج احساس پوچی، احساس بیهودگی، احساس
ناامنی روحی در بین آحاد مردم - به خصوص در بین جوانها - در غرب



است. تلاشی خانواده؛ بنیان خانواده در غرب دچار زلزله شدید است و متلاشی شده که این آثار را می‌گذارد. مسئله‌ی زن که بر روی مسئله‌ی زن جهت‌گیری غربی به نحوی بوده است که امروز حرکت فمینیستی - که از ده‌ها سال قبل شروع شده بود - زیر سؤال جدی از سوی متفکرین و روشنفکران و اهل فکر است؛ یعنی احساس می‌کنند که این يك دامی برای زن بود و زن را دچار محاذیر^۱ عجیب و غریبی کرده است که داستان مفصلی است.

مسئله‌ی ارزش شدن منکرات؛ مثلاً همجنس‌بازی در غرب می‌شود ارزش؛ مخالفت با همجنس‌بازی می‌شود ضد ارزش! که اگر چنانچه - امروز در دنیای غرب این‌جوری است - با کسی، با يك مقام دولتی‌ای، رئیس‌جمهوری، شخصیت برجسته‌ای مصاحبه کنند و او بگوید من با همجنس‌بازی مخالفم، این به عنوان يك نقطه‌ی منفی در کارنامه‌ی او در دنیا تلقی می‌شود؛ یعنی فضای اخلاقی غرب، به این جهت، به این سمت رفته. البته در این زمینه متوقف هم نخواهد ماند و پیش خواهد رفت و به جاهای بسیار بدتر و زشت‌تری خواهد انجامید. و این نکته را امروز - یعنی از چندی پیش، از چند سال قبل از این، شاید از ده پانزده سال قبل - متفکرین غربی و بعضی از خیرخواهان و دلسوزان غربی متوجه شده‌اند و مدام تذکر می‌دهند؛ لکن فایده‌ای ندارد؛ وقتی که يك نظام اخلاقی به این سرانشیب افتاد، دیگر قابل جلوگیری نیست و سرنوشتی جز متلاشی شدن ندارد. این يك عامل برای به چالش گرفته شدن ارزشهای غربی^۲.

۱. موانع، مشکلات.

۲. بیانات امام شهید سید علی خامنه‌ای در دیدار با اعضای مجلس خبرگان رهبری. (۱۳/۰۶/۱۳۹۳)

امروز سبک زندگی غربی به دنبال این است که جوانان و ملت‌ها را با ظاهر گول زننده به سمت نفس بکشاند و آن بُعد جسمانی انسان را تقویت کنند. می‌خواهند انسان‌ها به فراتر از بُعد جسمی خودشان توجه نداشته باشند لذا با اسم انسانیت و انسان محوری هر کاری دلشان بخواهد انجام می‌دهند. خودشان ادعای انسان محوری میکنند و انسان را در حد خدا بالا می‌برند اما اینها همه نظریاتی است که یک هدف را دنبال میکند؛ هواپرستی! اینکه هر کاری خواستند بکنند. به اسم این که انسان آزاد است و هر خط و خطایی از انسان برآید اشکالی ندارد! اگر انسان بدون تشکیل خانواده فرزنددار شد اشکال ندارد. چرا؟ چون نظر انسان‌ها محترم است و این خواسته انسانی بوده و هر چه بخواهد میتواند انجام دهد. چرا برای انسان اشکال می‌گیرید بیچاره دلش خواست شما چرا او را محدود میکنید؟! الان شما بیشترین آمار فرزندان نامشروع را در کشورهای غربی می‌بینید؛ فرزندی که پدر رسمی نداشته و به قولی بی صاحب اند؛ مادر مانده و این فرزند.

طبق گزارش موسسه مطالعات خانواده آمریکا بالاترین میزان نرخ مولید نامشروع در جهان با ۸۲ درصد متعلق به کلمبیا است. تنها حدود ۱۸ درصد مولید این کشور در چارچوب ازدواج صورت گرفته است. این موضوع امری فراگیر در سایر کشورهای آمریکای مرکزی و جنوبی است. بیش از دوسوم مولید این منطقه خارج از چارچوب خانواده است. کشورها به ترتیب آمار نرخ مولید نامشروع



از قرار ذیل است: کلمبیا (۸۲٪)، پرو (۷۶٪)، نیکاراگوئه (۷۲٪)، شیلی (۷۱٪)، پاراگوئه (۷۰٪)، کاستاریکا (۶۹٪)، مکزیک (۶۵٪)، بولیوی (۵۵٪)، برزیل (۲۱٪) و آرژانتین (۱۳٪).

این آمار در ۵ کشور آنگلو ساکسون^۱ جهان نیز نشان از نرخ بالای موالید نامشروع دارد. در گزارش موسسه مطالعات خانواده آمریکا آمده است که ۴۰ درصد از موالید در کشور ایالات متحده از زنانی است که ازدواج نکرده اند.^۲

همچنین بیشترین آمار خودکشی در غرب است؛ برای مثال در همین آمریکا در میان کشورها سی و یکمین کشوری است که خودکشی در آن زیاد است و بیشترین آمار خودکشی برای مردان است. ایران که یک کشوری اسلامی است و مردم به دنبال زندگی سالم هستند صد و چهلمین کشور است که آمار خودکشی دارد.^۳ چرا؟ چون وقتی زندگی بر اساس امیال نفسانی شد، وقتی کنترل نفس بی معنا شد، معنای زندگی و ارزش های فطری انسانی خاموش میشود و زندگی برای انسانی که غرق در مادیات است جز پوچی نخواهد بود، با دیدن چند مشکل کوچک و بزرگ به تمام معنای کلمه از زندگی و آینده ناامید میشوند و میخواهند هر چه سریع تر از زندگی نکبت بار خود خلاص شوند.

۱. آنگلو ساکسون ها، ملت هایی هستند که زبان انگلیسی، زبان رسمی آنهاست و در هر نقطه از دنیا که پراکنده باشند، به این زبان سخن می گویند؛ مثل انگلستان و آمریکا و استرالیا و کانادا. بنابراین شامل کشورهایی مثل هند و سنگاپور و مالزی، که زبان انگلیسی، زبان دوم آن هاست، نمی شود. (پایگاه اطلاع رسانی حوزه)

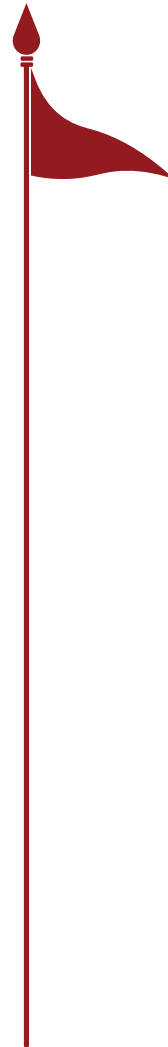
۲. به نقل از [سایت سعدا](#).

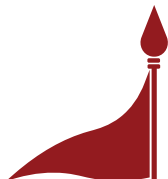
۳. به نقل از [سایت جوان آنلاین](#).

خب شما اگر کارتان خوب و درست است پس چرا وضعتان این است؟ بعد ادعای جهانی بودن و تمدن داشتن میکنند و سازمان ملل تشکیل میدهند و مدعی میشوند ما میخواهیم به دنبال منافع انسانیت باشیم. ابتدا مردم خودتان را دریابید مردم جهان پیشکش!

سازمان های بین المللی افتاده دست یک انسان های بوالهوسی که جز به شهوات و منافع خود به چیزی نمی اندیشند، نتیجه هم میشود این وضعیّت فاجعه باری که برای خود و دیگر کشورها رقم زده اند.

شما ببینید که همین غربی ها که مدافع حقوق بشر هستند چه بلایی بر سر ملتهای آفریقا و هندوستان آوردند و به دنبال استعمار و غارت بردن منافع ملی کشورها بودند و هر جایی حس میکردند که چگونه از منافع آنها بهره وری کنند برنامه ریزی میکردند تا به آنجا حمله کنند یا با نقشه و خیلی راحت از منافع آنها بهره ببرند. اروپاییان سالها مردم هندوستان را به اسم این که ما دنبال منافعتون هستیم زیر لگد و فشارهاشون گذاشتند. در همین سرزمین و مملکت عزیزمان در سال های ۱۳۲۰ به قبل انگلستان، آبادان را مستعمره خود میدانست و حاضر نبود از این شهر خارج شود و خود را مالک این شهر میدانست.





* جهاد اکبر لازمه جامعه سازی

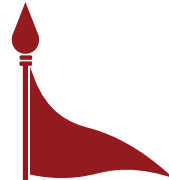
ساخت جامعه نیاز به افرادی خودساخته مانند آن ۳۱۳ نفر اصحاب طالوت و ۳۱۳ نفر مردان جنگ بدر دارد، باید جوانانی امتحان پس داده باشند تا بشود کارهای بزرگ به آنها سپرد والا افراد اهل هوا و هوس جامعه را به تباهی خواهند برد؛

اگر کسی جهاد با نفس کرده باشد میتواند در میدان جهاد اصغر نظامی سیاسی فرهنگی و اقتصادی هم خوش بدرخشد و نقش آفرینی کند اما اگر افراد در جهاد با نفس بلغزند در مقابل دشمن و ابرقدرتها توان ایستادگی نخواهند داشت.

• داستان طالوت و جالوت

پس از حضرت موسی علیه السلام - بنی اسرائیل که خیلی حضرت موسی علیه السلام را آزار داده بودند و البته ۴۰ سال هم به مجازات اذیت هایشان آوارگی کشیدند در بیابان، علاوه بر آن - دچار تفرقه و ضعف شدند و سرزمین هایشان توسط دشمنان اشغال گردید. آن ها نزد پیامبر خود (شمویل یا اشموئیل) رفتند و درخواست کردند پادشاهی برای آنان برگزیند تا تحت فرمان او در راه خدا جهاد کنند و سرزمین های از دست رفته را پس بگیرند.

خداوند به فرمان پیامبرشان، شخصی بنام طالوت را به پادشاهی بنی اسرائیل منصوب کرد. طالوت مردی از بنی اسرائیل بود که اگرچه از نظر مالی ثروتمند نبود، اما از نظر جسمانی و علمی برتری داشت؛ دارای قامت بلند و نیروی جسمانی زیاد بود و همچنین از نظر دانش برتری داشت.



برخی از بنی اسرائیل به بهانه فقر طالوت و عدم تعلق او به سبط پادشاهی، با پادشاهی او مخالفت کردند. اما پیامبرشان تأکید کرد که خداوند او را برگزیده و برتری‌های لازم را به او عطا کرده است.

نشانه حقانیت پادشاهی طالوت، بازگشت «تابوت عهد» (صندوقچه‌ای که آثار مقدسی از انبیای پیشین در آن بود و توسط دشمنان غارت شده بود) به بنی اسرائیل بود که به معجزه الهی و به دست فرشتگان محقق شد.

طالوت با سپاهی حدوداً ۸۰ هزار نفری (برخی روایات ۶۰ هزار نفر) برای مقابله با جالوت - که پادشاهی ستمگر، جبار و از قوم عمالیکه بود - حرکت کرد. در میانه راه، خداوند آن‌ها را با یک آزمون بزرگ روبرو ساخت؛ آزمون نهر! وقتی به نزدیکی رودخانه‌ای رسیدند، طالوت به فرمان خدا به سپاهیان اعلام کرد: «خداوند شما را به این نهر امتحان می‌کند؛ هر کس از آن سیراب شود از من نیست و هر کس جز به اندازه یک کف دست (عُرفه‌ای) ننوشد، از من است!»

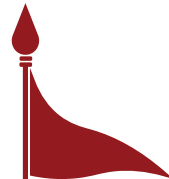
اکثر سپاهیان نتوانستند خودداری کنند و از نهر سیراب شدند و در نتیجه از سپاه کنار رفتند. چون شرط همراهی آنها همین مبارزه با خواهش نفسشان بود و تنها ۳۱۳ نفر (به تعداد یاران بدر) که ایمان واقعی داشتند، از آزمون سریلند بیرون آمدند و همراه طالوت ماندند. اینها هم البته دو قسم بودند یک دسته فقط یک کف دست آب نوشیدند و یک دسته اصلاً آب ننوشیدند که در میان این افراد، جوانی به نام داود نیز حضور داشت.



وقتی سپاه اندک طالوت (۳۱۳ نفر) در مقابل سپاه عظیم و مجهز جالوت قرار گرفتند، ترس بر دل بسیاری افتاد و گفتند: «امروز یارای مقابله با جالوت و سپاهیان را نداریم.»

بالاخره جالوت دشمن کمی نبود؛ مردی بسیار تنومند، شجاع و ترسناک بود که هیبت زیادی داشت. در روایات آمده که زره و کلاه‌های بسیار سنگین بر سر می‌گذاشت که هیچ‌کس یارای مقابله با او را نداشت. از طرفی قبلاً با سپاه انبوه خود به بنی اسرائیل حمله کرده بود، مردان آن‌ها را کشته بود، زنان و کودکان را به اسارت گرفته بود و اموالشان را غارت نموده بود. لذا افراد زیادی از سپاه طالوت ترسیدند و وادادند. به جز یک عده کم که یقین به لقاء الله داشتند، اینها در برابر دوستان خود که ترسیده بودند پاسخ دادند: «چه بسا گروه‌های اندکی که به اذن خدا بر گروه‌های انبوه غلبه کرده‌اند؛ خدا با صابران است.»

سپس دست به دعا برداشتند و گفتند: «قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»؛ «پروردگارا! بر ما شکیبایی فرو ریز و گام‌هایمان را استوار دار و ما را بر گروه کافران پیروز گردان.» جنگ آغاز شد. جالوتیان سوار بر اسب در میدان می‌تاختند و هر کس را که به مقابله‌شان می‌رفت، می‌کشتند. هیبت آنها چنان بود که کسی جرأت نزدیک شدن نداشت.



در این هنگام، داود علیه السلام با شجاعت آمد و سنگی برداشت و به سوی فرمانده آنها جالوت پرتاب کرد. سنگ به پیشانی جالوت اصابت کرد و او را نقش بر زمین نمود و نهایتاً او را کشت و بنی اسرائیل به اذن خدا بر آنان پیروز شدند.

اینجا یک نمونه ای را خداوند از جبهه حق و باطل به صورت واضح بیان کرده که هر کسی نمیتواند همراه جبهه حق در مقابله با جبهه باطل باقی بماند، حتی کسانی که همراه طالوت از نهر رد شدند ولی یک کف دست آب نوشیده بودند در مواجهه با ابهت ظاهری سپاه جالوت کم آوردند با آنکه خدا آنها را هم جزو جبهه حق می‌شمارد
«الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ»^۱

• سیره شهداء

به قول شهید علی چیت‌سازیان آن رزمنده‌ی همدانی فرمود:
«کسی می‌تواند از سیم خاردارهای دشمن عبور کند که در سیم خاردارهای نفس خود گیر نکرده باشد»^۲

جبهه حق خاصیتش تولید چنین انسان‌هایی است، تربیت قهرمان‌های مبارزه با هوای نفس از نوجوان ۱۳ ساله تا پیرمرد ۹۹ ساله.

وصیت نامه یکی از این شهدا را با هم بخوانیم تا هنر تربیت یافتگان امام حسین علیه السلام در مکتب خمینی کبیر رحمة الله علیه بیشتر نمایان شود؛ که تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد؛

۱. سورة بقره، آیه ۲۴۹.

۲. به نقل از سایت [خبرگزاری دفاع مقدس](#).



به نام او که هر چیزم از اوست، سلام بر تو ای روح خدا و سلام بر شما عزیزانی که درس شهادت را در مدرسه عشق بسیج آموختند و طریقه عمل کردن آن را در دانشگاه کربلای آموختید و بی پروا چون کبوترهای آزادی از دشتهای خون و آتش با فریاد الله اکبر به سوی معشوق پرکشیدید و در نوبهار سبز شهادت بر بالهای ابرنشته و از این دیار به کبریا شتافتند.

خب حالا یک خواسته‌ای از خدا دارد، از خدا چه می‌خواهد؟ این نوجوان ۱۶ ساله! بله این حرف‌ها حرفهای یک نوجوان ۱۶ ساله از محلات است؛ شهید غلامرضا بهلول بندی، چه می‌خواهد از خدای خود، طبیعتاً یک نوجوان در این سن خیلی چیزها می‌خواهد خیلی آرزوها دارد - حالا بعضاً انسان شرم میکند از گفتن آرزوهای نوجوانان تربیت‌یافتگان غرب - اما خواسته این تربیت‌یافته مکتب حسینی از خداوند اینست: از خدا می‌خواهم که به من کمک کند اول از همه با نفسم مبارزه کنم و بعد در راه او به جهاد بپردازم این نوجوان در آخر توصیه ای دارد: و دیگر اینکه تا آخرین لحظه عمرتان مگذارید که جبهه‌ها خالی شود ایثار و از خود گذشتگی داشته باشید. من شاید رفتم ولی به شما برادران و خواهران و پدران و مادران تأکید دارم و می‌کنم، اگر می‌خواهید رستگار باشید (علیکم بولایت فقیه) فقط معتقد به ولایت فقیه باشید.

رحمت خدا بر آن خمینی کبیر رَضَوَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْہُ و خلف صالحش آن رهبر فرزانه شهید رَضَوَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْہُ که مکتب کربلای حسین عَلِیْهِ السَّلَام رازنده کردند و این نوجوانان و جوانان آزاده نه تنها در کشور ایران که امروز در اقصی

نقاط منطقه و جهان درس مبارزه و جهاد با نفس و سپس با شیطان اکبر را آموختند و همچون جوان رشید اباعبدالله الحسین علیه السلام امام خود را، شرف خود را، ناموس و حقیقت خود را تنها نگذاشتند.

* جوان حسین علیه السلام اسوه جهاد اکبر

حسینیان سال ۶۱ همان‌هایی هستند که به نفس خود غلبه کردند و پیرو جوان هم ندارند، سیاه و سفید ندارد هر کسی که با امام بود اول بر نفس خود پا گذاشت. همین سبب شد که اصحاب امام حسین علیه السلام خاص شوند و در تاریخ ثبت شوند. یکی از آنان حضرت علی اکبر علیه السلام است.

علی بن طاووس، از علمای بزرگ شیعه در قرن ششم هجری میگوید: «فلما لم یبق معه سوى أهل بيته»؛ یعنی وقتی که همه ی اصحاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند و کسی غیر از خانواده ی او باقی نماند، «خرج علی بن الحسین»؛ علی اکبر از خیمه گاه خارج شد. «وكان من أصبح الناس وجهاً»؛ علی اکبر یکی از زیباترین جوانان بود. «فاستأذن أباه في القتال»؛ پیش پدر آمد و گفت: پدر! اکنون اجازه بده تا من بروم بجنگم و جانم را قربانت کنم. «فأذن له»؛ هیچ مقاومتی نکرد و به او اجازه داد!

این دیگر اصحاب و برادرزاده و خواهرزاده نیست که امام به او بگوید نرو، بایست؛ این پاره ی تن و پاره ی جگر خود اوست! حال که میخواهد برود، باید امام حسین علیه السلام اجازه دهد. این انفاق امام حسین علیه السلام است؛ این اسماعیل حسین علیه السلام است که به میدان میرود. «فأذن له»؛ اجازه داد که برود. اما همین که علی اکبر به طرف میدان راه افتاد، «ثم نظر إليه نظرة آیس منه»؛ امام حسین علیه

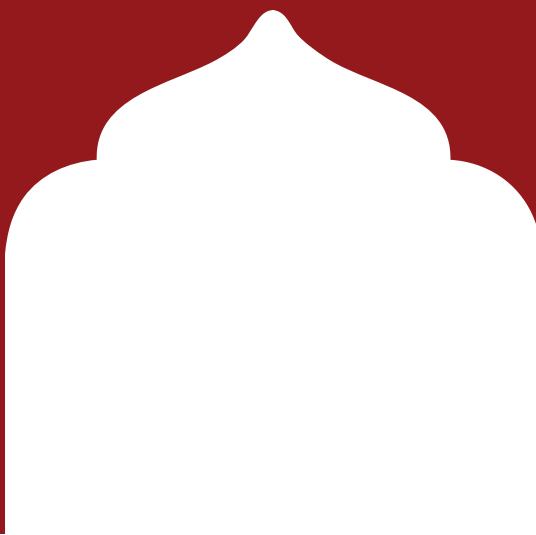


السلام نگاهی از روی نومیدی به قَدِّ و قامت علی اکبر انداخت. «و اَرخی عینه و بکی، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ»؛ گفت: خدایا! خودت شاهد باش. «فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسِ خُلُقًا وَ خُلُقًا وَ مَنْطِقًا بِرَسُولِكَ»؛ جوانی را به جنگ و به کام مرگ فرستادم که از همه ی مردم، شبیه تر به پیغمبر صلی الله علیه و آله بود؛ هم در چهره، هم در حرف زدن، هم در اخلاق؛ از همه جهت!

به به، چه جوانی! اخلاقش هم به پیغمبر صلی الله علیه و آله، از همه شبیه تر است؛ قیافه و حرف زدنش هم به پیغمبر صلی الله علیه و آله و به حرف زدن پیغمبر صلی الله علیه و آله، از همه شبیه تر است. شما ببینید امام حسین علیه السلام، به چنین جوانی چقدر علاقه مند است! به این جوان، عشق می ورزد؛ نه فقط به خاطر اینکه پسر اوست؛ به خاطر شباهت، آن هم چنان شباهتی به پیغمبر صلی الله علیه و آله! آن هم حسینی که در بغل پیغمبر صلی الله علیه و آله بزرگ شده است. به این پسر، خیلی علاقه دارد و رفتن این پسر به میدان جنگ، خیلی برایش سخت است.^۱

۱. آفتاب در مصاف، شهید سید علی خامنه ای، انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۹۲، ص ۴۰۱ و ۴۰۲.

شب نهم



از تنگنا تا غنا

*قارون؛ اسیر طمع

قارون از بنی اسرائیل بود. او علم کیمیاگری را فرا گرفته بود و به همین خاطر به ثروت عظیمی دست یافت. قرآن می‌فرماید: «وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ»^۱ ثروت او به حدی رسید که ده الی چهل نفر انسان قوی باید کلید مخازن طلا و جواهرات او را بلند می‌کردند. قارون با اینکه می‌توانست به بنی اسرائیل کمک کند و آنها را از فقر نجات دهد بدون اینکه به رفاه شخصی خودش و حتی به آن منبع عظیم ثروتش خلل چندانی وارد

شود؛ به حدی از طمع رسیده بود که نه تنها این کار را نکرد بلکه به حکم فرعون به مقام شامخ غارت بنی اسرائیل و مصادره اموال آنان منصوب شد!

* ریشه واقعی فقر

این عالم آن قدر گسترده و سرشار از منابع و ثروت آفریده شده است که اگر منابع و ثروت‌های آن توسط یک عده خاص چپاول نمی‌شد، هر کسی می‌توانست در اوج رفاه و آسایش زندگی کند و فقری در عالم نباشد. لذا عامل فقر، نبودن منابع و ثروت در دنیا نیست، بلکه یکی از مهم‌ترین عوامل فقر، حبس و نگه‌داری طمع‌کارانه مال و ثروت توسط یک عده قلیلی از انسان‌ها است. چنانچه امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: هیچ فقری گرسنه نشد مگر به خاطر بهره‌مندی یک ثروتمند. «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ، فَمَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا بِمَا مُتَّعَ بِهِ غَنِيٌّ، وَاللَّهُ تَعَالَى سَائِلُهُمْ عَنْ ذَلِكَ»^۱ اشتهای یک عده‌ای در ثروت آنقدر زیاد است که اگر تمام ثروت عالم را تصاحب کنند، به سراغ کرات دیگر می‌روند تا اموال و معادن آنجا را نیز به غارت ببرند.

* داستان تمام نشدن قارون

برخی تصور می‌کنند داستان قارون تمام شده است، در حالی که همین امروز قارون‌ها زندگی انسان‌ها را تحت فشار قرار می‌دهند. افرادی که آنقدر ثروت دارند که نه خودشان می‌توانند از آن مال استفاده کنند و نه اجازه استفاده دیگران را می‌دهند. امروز هم در



این جمعیت هشت میلیاردی کره زمین، ابرثروتمندهایی وجود دارند که ثروت این عالم را حبس کرده‌اند و باعث فقر عده زیادی از انسان‌ها شده‌اند. شاید باور نکنید اما امروز از قارون بدتر وجود دارد. از تمام جمعیت دنیا، فقط یک درصد، مالک نیمی از ثروت جهان‌اند. یک درصدی‌هایی که عمدتاً شامل خانواده‌های بزرگ یهودی و آمریکایی مانند راگفیلرها^۱ و روچیلدها^۲ هستند. و از طرف دیگر ۱۹ درصد دیگر از جمعیت کره زمین تقریباً صاحب ۴۹ درصد دیگر از ثروت این عالم هستند. به عبارت دیگر، ۸۰ درصد جمعیت جهان که من و شما هم جزو آنها هستیم، تنها ۱ درصد از ثروت دنیا را دارند. یعنی از این جمعیت هشت میلیاردی کره زمین، حدود شش میلیارد نفر فقط صاحب یک درصد از ثروت این عالم هستند!^۳ این احتکار ثروت و سیری ناپذیری جبهه باطل تمام عالم را به فقر کشیده است. مهم‌ترین عامل فقر در این عالم، جبهه باطل است.

* دنیا در اسارت سرمایه داران طاغوت

برخی تصور می‌کنند که جبهه باطل دنیای انسان‌ها را آبادتر می‌کند. در حالی که اساساً تمام هم و غم جبهه باطل به دست آوردن ثروت بیشتر است. آنها تمام این عالم را ملک خود می‌بینند و از هیچ جرم و جنایتی ابایی ندارند.^۴ شما تصور کنید یک یهودی - که آوردن

۱. Rockefeller.

۲. Rothschild.

۳. سایت عصر ایران. امار برای ساده سازی زند شده است.

۴. نکته‌ی اصلی‌ای که من می‌خواهم عرض کنم، این است که آن عاملی که می‌تواند بشر را نجات بدهد، آن دست قدرتمند و معجزه‌گر، جز اسلام ناب و قرآن کریم و احکام مقدس آسمانی نیست. بشر حقیقتاً در سختی و بدبختی است. اکثریت انسانها مورد ظلمند. بخش اعظم طبقات روی زمین، به انسانهای

اسم نحس آن مجلس را از معنویت می‌اندازد^۱ - چقدر می‌تواند ثروت داشته باشد که یک جزیره بخرد و آنجا را مرکز فساد کند. البته این جزیره یکی از صدها جزیره‌ای است که این طاغوت‌های عالم برای خودشان ایجاد کرده‌اند. جزایر دیگری که هنوز خبرهای آنها زیاد رسانه‌ای نشده و چه جزایری که کسی از آنها مطلع نیست.

* سرمایه‌داری مثل خانواده آنیلی^۲

برای اینکه میزان ثروت برخی از این افراد را دقیق‌تر متوجه بشویم، اجازه بدهید تطبیقی بین سود سالانه «جیانی آنیلی» با سود سالانه فروش نفت در کشور ایران داشته باشیم.

«جیانی آنیلی» معروف به جناب وکیل که تا سال ۲۰۰۰ یکی از ابرمیلیاردهای ایتالیا و مالک درصد بالایی از سرمایه ایتالیا بود؛ برای ملاقات با او حتی مقامات بالایی مثل رئیس‌جمهور ایتالیا باید وقت قبلی می‌گرفتند! درآمد سالانه این خانواده - نه اصل سرمایه - حدود ۶ تا ۸ میلیارد دلار تخمین زده می‌شد، که معادل با ۳ برابر سود حاصل از فروش نفت ایران در همان زمان بوده است.

او صاحب کارخانه‌جات اتومبیل‌سازی فیات، فراری، لامبورگینی، لانچیا، آلفارومئو و ایوکو، به همراه چندین کارخانه تولید قطعات صنعتی، چند بانک خصوصی، شرکت‌های طراحی مد و

خبیث اختصاص پیدا می‌کند. عدل در دنیا نیست. علاوه بر اینکه عدل نیست، شعور به فقدان عدل هم نیست و مهم‌تر اینکه نجات‌بخش را هم که اسلام و قرآن و احکام الهی است کسی در دنیا درست نمی‌شناسد. با استنباط از بینش قرآنی، برحسب تکلیف و تحلیل تاریخی، اسلام باید ملتها را نجات بدهد. بیانات امام شهید سید علی خامنه‌ای در دیدار فضلا و طلاب آزاده (۱۳۶۹/۰۸/۰۵)

۱. جفری اپستین Jeffrey Epstein.

۲. Gianni Agnelli.



لباس، روزنامه‌های پرتیراژ "لاستامپا" و "کوریره دلا سرا"، باشگاه اتومبیل‌رانی فراری، باشگاه فوتبال یوونتوس و درصد بالایی از سهام‌چندین شرکت ساختمان‌سازی، راه‌سازی، تولید لوازم پزشکی و هلیکوپترسازی و... از جمله دارایی‌های این خانواده بودند. توجه کنید که صرفاً برای نمونه بخشی از سرمایه‌یکی از آن ابرسرمایه‌داران یک درصدی جهان را مثال زدیم و اگر بخواهیم تمامی مایملک این خانواده را ذکر کنیم، نه تنها از حوصله این بحث خارج است بلکه وقت حضار محترم نیز گرفته می‌شود.

«جیانی آنیلی» فرزندی داشت به نام ادواردو. او برای تحصیل در رشته فلسفه ادیان به نیویورک رفت. انجیل و تورات را هم خوانده بود؛ یک روز به صورت اتفاقی در کتابخانه دانشگاه چشمش به قرآن افتاد و مشغول خواندن آیاتی از آن شد و احساس کرد دلش آرام شده. همین نفحه الهی جرقه‌ای شد برای مطالعه او درباره اسلام و بعد از ماجراهایی که خداوند در مسیر زندگی او قرار داد، تشرف به دین مقدس اسلام یافت.

او در کلام خداوند متعال آیه «وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا»^۱ را خوانده بود. این ارزش‌های متعالی متبلور شده در کلام وحی، او را به سمت حمایت از مستضعفان عالم مخصوصاً مردم مسلمان و مظلوم فلسطین کشاند. با تمام وجود حس می‌کرد که باید برخاست، اما چگونه، با چه کسی، از کجا شروع



کند؟ آیا او در این دنیای مالا مال از بی عدالتی تنه‌است؟ آیا کسانی وجود دارند که دغدغه عدالت و برابری و ایستادگی در برابر ظلم داشته باشند؟ اینها دغدغه‌هایی بود که دل این جوان حقیقت‌جو را شب و روز به خود مشغول کرده بود.

تا اینکه انقلاب اسلامی مردم ایران به رهبری امام رحمة الله علیه و گسترش پیام‌های آن در سرتاسر جهان، نسیمی را به ادوارد جوان رساند و او را راهی ایران کرد. او در ایران با امام رحمة الله علیه دیدار کرد و از همانجا مسیر مبارزاتی او شکل تازه‌ای به خود گرفت. ادوارد در یکی از مصاحبه‌هایش می‌گوید: «زمانی که ما در آن زندگی می‌کنیم، دوران افول ارزش‌هاست؛ تنها هدف و اسطوره، پول جمع کردن است. پول‌پرستی بسیار بدتر از موادمخدر است. ما همه از رواج موادمخدر در میان جوانان نگرانیم، ولی متوجه نیستیم که در حال ورود به دنیایی هستیم که اساس آن بر میزان حساب بانکی اشخاص پایه‌ریزی شده است، اما تمام این‌ها پایان می‌یابند.»^۱

ادوارد شیعه شد و نام خودش را به مهدی تغییر داد. اما این مسئله خانواده صهیونیست او را به شدت به هراس انداخت. ادوارد تنها پسر و وارث خانواده آنیلی بود. آنها می‌دانستند که اگر ادوارد وارث این ثروت عظیم بشود، همه این ثروت را برای قدرت شیعه و مظلومان خرج خواهد کرد، همان‌طور که ثروت حضرت خدیجه عليها السلام باعث قدرت اسلام شد. ابتدا او را از لحاظ اقتصادی تحریم کردند. او به جایی رسیده بود که حتی کرایه تاکسی هم

۱. قسمتی از سخنان ادواردو در مصاحبه با مانیفستو ۱۵ ژانویه ۱۹۹۸.



نداشت و از دوستانش قرض می‌گرفت. هنگامی که اعتقاد محکم او را دیدند، برای اینکه ادوارد را از ارث محروم کنند، او را دیوانه و معتاد معرفی کردند.

یک عده برای به دست آوردن ثروت دینشان را می‌فروشنند، اما ادوارد برای نگه داشتن دینش از تمام ثروت و آبرویش می‌گذرد. خانوادهٔ یهودی آنیلی دیگر از ادوارد ناامید شده بودند و در نهایت برای باقی ماندن این ثروت، حتی به فرزند خودشان هم رحم نکردند. در اوج بی‌رحمی او را به شهادت رساندند.

اگر آه تو از جنسِ نیاز است

در بابِ شهادت باز است

خاندانِ صهیونیست آنیلی پیکر او را از بالای پلی که قرار بود به خودش به ارث برسد، به زمین انداختند و در رسانه‌ها گفتند که او خودکشی کرده است.^۱ چقدر انسان باید مست ثروت و قدرت باشد که حاضر شود با دست خود فرزند خود را به قتل برساند! چه انتظاری از این افراد هست که به جامعهٔ خود رحم کنند؟

از آن طرف چقدر انسان باید دلداده و واله خدا و حقیقت باشی که حاضر شوی از یک چنان ثروت عظیم و دنیای آماده‌ای چشم‌پوشی؟

آنکس که تو را شناخت جان را چه کند

فرزند و عیال و خانمان را چه کند

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی

دیوانهٔ تو هر دو جهان را چه کند

* نوع نگاه جبهه حق به ثروت

پس این طور که معلوم شد، مردم باید کار و کاسبی و تجارت را رها کنند و به زهد و عبادت و خدا شناسی بپردازند تا به سعادت برسند! هرگز این طور نیست. اسلام دینی جامع نگر است. از طرفی انسان را به زهد و انفاق دعوت می کند، از طرفی انسان را به تولید ثروت و کار تشویق می کند و آن را نه قسمت از ده قسمت عبادت معرفی می کند. لذا کاری می کند که این ثروت به دست انسان های ثروتمند اهل زهد و انفاق در راستای رشد جامعه بوده و بین مردم تقسیم شود. اسلام با یک راهکار بسیار هوشمندانه هم انسان را از طمع و وابستگی به دنیا نجات می دهد و هم ثروت را در جامعه به گردش در می آورد. اسلام با خمس، زکات، فطریه، قربانی، صدقه، رد مظالم و با کفاره، کاری می کند که انسان ها تزکیه و پاک شده و از طرفی ثروت در دست یک عده خیلی انباشته نشود، بلکه این ثروت از ثروتمندان به دست همه افراد جامعه به گردش در بیاید. لذاست که روایت داریم اگر همه به این حقوق دینی خودشان پایبند بودند، فقری در دنیا باقی نمی ماند.^۲

* آزمون سختی به نام ثروت

اگر کسی بخواهد در جبهه حق بماند، یک امتحان سختی در پیش دارد. امتحانی که مشخص می کند در جبهه حق است یا در جبهه باطل و آن امتحان، ثروت است. یکی از مهم ترین، سخت ترین و وسوسه کننده ترین امتحان ها، امتحان مالی است. موضع گیری ما

۱. إرشاد القلوب، جلد ۱، صفحه ۱۹۹.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۷.



نسبت به پول نشان می دهد که ما در جبهه حق هستیم یا در جبهه باطل. مالت را از کجا به دست آورده ای؟ مالت را کجا خرج کرده ای؟ چرا فقط به خاطر اینکه فردی ثروتمند بود به او احترام گذاشتی؟ چرا فقط به خاطر اینکه کسی فقیر بود به او توجهی نکردی؟ چرا به کسی که می دانستی فقیر است کمک نکردی؟ چرا خمس و زکات را ندادی؟^۱

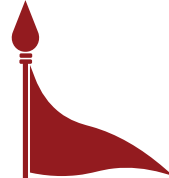
* وقتی جبهه باطل با پول می جنگد

یکی از راحت ترین، آسان ترین و در عین حال خطرناک ترین جنگی که جبهه باطل و شیطان به عنوان فرمانده آن، علیه جبهه حق انجام می دهند، جنگ اقتصادی است. جنگی که به راحتی خیلی از افراد جبهه حق را در طول تاریخ زمین گیر کرده است. او با سلاح مال از جبهه حق کشته می گیرد! ای کاش کسی که با سلاح مالی شیطان مورد اصابت قرار می گرفت، کشته می شد؛ اما هر کسی مورد اصابت قرار بگیرد، اسیر و برده جبهه باطل خواهد شد و به نفع او کار خواهد کرد. جبهه باطل با سه روش مالی، از افراد جبهه حق یارگیری می کند.

* روش اول: تطمیع

جبهه باطل معتقد است هر فردی یک رقمی دارد که می توان او را خرید. در طول تاریخ می بینیم چه انسان هایی که با وعده پول و به طمع پول حاضر شدند جبهه حق را رها کنند.

۱. کتاب تفسیر سوره منافقون، امام شهید سید علی خامنه ای، ص ۱۵۰.



پونتیوس پیلاتس حاکمِ خبیثِ سرزمینِ یهودیان در جنوب فلسطین (یهودیه) و اطرافیانِش به دنبال ترور حضرت عیسی علیه السلام بودند. - این قوم از ابتدای تاریخ اهل ترور بودند - حضرت عیسی علیه السلام نیز به خاطر مسائل امنیتی مخفی شده بود و کسی جز حواریون از مکان حضرت عیسی علیه السلام مطلع نبود. آنها به یهودا اسخریوطی که یکی از حواریون بود پیشنهاد دادند که اگر مکان حضرت عیسی علیه السلام را لو بدهد، به او فلان مقدار پول خواهند داد. چقدر؟ تنها سی سکه نقره که معادل «بهای یک برده ساده بوده»! آنها در سال ۳۳ میلادی روز جمعه همزمان با عید فصحِ یهودیان، شخصی را به خیالِ اینکه حضرت عیسی علیه السلام است به صلیب کشیدند و کشتند. البته خداوند می فرماید «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ...»^۱ یعنی: او را نکشتند و به صلیب نکشیدند، بلکه امر بر آنان مشتبه شد. غرض آنکه در اینجا جبههٔ باطل از این سلاح یعنی تطمیع استفاده کرد هرچند به هدف خود نرسید.

همچنین سلاح مهم عبیدالله بن زیاد برای سرکوب قیام کوفه همین تطمیع و پیشنهاد دینار و درهم بود؛ او ابتدا به رؤسای قبایل وعدهٔ افزایش عطایا را داد و به آنها قول داد که در جایگاه خود باقی خواهند ماند.^۳

۱. انجیل متی، ۱۴: ۲۶-۱۶.

۲. سورهٔ نسا، آیه ۱۵۷.

۳. بحار الأنوار ج ۴۴، ص ۳۴۴.



عمر سعد فردی بود که امام حسین علیه السلام را دوست داشت. شیخ مفید رحمته الله در ارشاد از سالم بن ابی حفصه نقل می‌کند، روزی عمر بن سعد به امام حسین علیه السلام گفت: «ای ابا عبدالله! در نزد ما مردمان بی‌خردی هستند که می‌پندارند من تو را می‌کشم؟» امام حسین علیه السلام به او فرمود: «آنها بی‌خرد نیستند بلکه خردمند هستند. آگاه باش آنچه چشمم را روشن کند، این است که پس از من از گندم عراق جز اندکی نخواهی خورد.»^۱ او حاضر نمی‌شد که فرماندهی سپاه را بپذیرد. یزید به او وعده حکومتی که سرمایه عظیمی برای او داشت را داد و همین امر باعث شد که او فرماندهی سپاه را بپذیرد.^۲ جمله‌ای از آن لعین نقل شده است که:

أَتْرَكَ مُلْكَ الرَّيِّ وَالرَّيِّ مُنِيَّتِي
أَمْ أَرْجِعُ مَذْمُومًا بِقَتْلِ حُسَيْنٍ^۳

و عاقبت سلاح عبیدالله ملعون یعنی تطمیع در حق ابن سعد جواب داد و دین و دنیای خود را به طمع ملک ری فروخت.

۱. ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۱۳۵.

۲. وقعة الطف، ج ۱، ص ۱۸۱.

۳. أ. أترك ملك الريّ و الريّ رغبتني
أم أرجع مذمومًا بقتل حسين
وفي قتله النار التي ليس دونها حجاب
و ملك الريّ قرة عين
آيا ملك ري را رها کنم در حالی که
ری آرزوی من بوده. و یا اینکه با گناه
قتل حسین به ملک ری بازگردم.
البلدان (ابن الفقيه)، ج ۱، ص ۵۴۱.

* روش دوم و سوم : تهدید مالی و تحریم

یکی دیگر از شیوه‌های مالی جبهه باطل، به عکس روش تطمیع، در فشار قرار دادن جبهه حق به وسیله تهدید و ترساندن از فقر و... است. خداوند می‌فرماید: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ»^۱ شیطان می‌ترساند انسان را. می‌گوید اگر ازدواج کنی یا در فلان کار خیر مشارکت کنی، فقیر می‌شوی. بالاتر از آن و اساسی‌تر اینکه تهدید می‌کند که اگر دنبال امام حق باشی، فقیر می‌شوی! لذا تمام تلاش شیاطین این است که جبهه حق را در همه زمینه‌ها خصوصاً در زمینه مالی مورد مضیقه قرار دهند. منافقین نیز کارشان همین است؛ برنامه‌ریزی برای فشار مالی آوردن بر اطرافیان رسول خدا! «هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا»^۲ منافقین می‌گویند به اطرافیان رسول خدا انفاق نکنید. چرا؟ «حَتَّى يَنْفَضُوا» تا پراکنده شوند، بروند از جبهه حق بیرون.

برخی تصور می‌کنند این تحریم‌ها، یک مسئله جدیدی است که در قرن اخیر رخ داده و مقصر هم خود ما بودیم که مثلاً مذاکره بلد نبودیم و آمریکایی‌ها هم ما را تحریم کرده‌اند. خیر، تحریم و فشار مالی یکی از ابزارهای مهم جبهه باطل است که قدمت آن به اندازه تاریخ بشر است.

۱. سورة بقره، آیه ۲۶۸.

۲. سورة منافقون، آیه ۷.

• گلیاه بنی اسرائیل از شدت تحریم‌ها

پس از آمدن موسی علیه السلام

زمانی که حضرت موسی علیه السلام به سمت قوم بنی اسرائیل آمد، مشاوران به فرعون گفتند که اگر کاری انجام ندهی، همه بنی اسرائیل از کنار تو پراکنده می‌شوند و به سمت موسی علیه السلام می‌روند. فرعون دستور داد تا فشارهای همه‌جانبه را بر بنی اسرائیل شدت بدهد. این شدت فشارها و سختی‌ها و گرسنگی‌ها بر بنی اسرائیل جواب داد و شروع کردند نزد حضرت موسی علیه السلام به گلیاه و نق نق کردن که موسی توجه پیغمبری هستی که با آمدن تو تحریم‌ها و فشارها بر ما زیادتر شده است. «قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا»^۱ پیش از آن که نزد ما بیایی آزار می‌دیدیم، و بعد از آمدنت هم باز آزار می‌بینیم! لذا ماندن در جبهه حق به صرف گفتن و لقلقه زبان نیست، ایستادگی نیاز دارد در برابر این سختی‌ها تا آن زمان که نصرت الهی برسد. بالاخره هر فرعونی عاقبت غرق خواهد شد.

• شعب ابی طالب؛ سخت‌ترین تحریم تاریخ اسلام

مگر نبود در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله؛ در شعب ابی طالب سه سال مسلمانان در سخت‌ترین تحریم‌های همه‌جانبه قرار گرفته بودند به گونه‌ای که شب تا صبح بچه‌ها از گرسنگی گریه می‌کردند. صدای گریه بچه‌ها از شعب ابی طالب به گوش کفار قریش می‌رسید

• تحریم به جرم ملی شدن صنعت نفت

و ضُعیفای آنها هم دلشان می سوخت؛ اما از ترس اقویا جرئت نمی کردند کمک کنند. چقدر در شعب مردند، چقدر بیمار شدند، چقدر گرسنگی کشیدند اما مسلمانان تکان نخوردند.^۱

در کشور خود ما دکتر مصدق برای اینکه نفت ایران از دست انگلیسی ها خارج شود، صنعت نفت را ملی کرد تا سود آن به مردم ایران برسد.

کی؟ در دوران پهلوی! زمانی که نه جمهوری اسلامی وجود داشت، نه کسی به آمریکا بالای چشمش ابرو می گفت. اتفاقاً دوران عزت و تکریم آمریکایی ها در ایران بود. دکتر محمد مصدق برای تقویت اقتصاد کشور طرح ملی شدن صنعت نفت را مطرح کرد. انگلیسی ها زمانی که دیدند دستشان از منابع ایران قطع می شود، فقط به جرم اینکه ایران می خواهد پول نفت خودش را برای ملتش خرج کند، ایران را تحریم کردند و فشار اقتصادی آوردند. در همین دوره دکتر مصدق تلاش کرد با آمریکا مذاکره و آن ها را میانجی کند تا فشار انگلیس کم شود. آیت الله کاشانی به مصدق هشدار داد که به آمریکا اعتماد نکند اما مصدق می گفت: امضای آمریکایی ها تضمین است. در نهایت دو سال بعد از ملی شدن صنعت نفت، آمریکا و انگلیس با هم متحد شدند و در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دولت مصدق را سرنگون کردند.

۱. بیانات امام شهید سید علی خامنه ای در دیدار مسئولان نظام به مناسبت مبعث حضرت رسول اعظم ﷺ. (۱۳۸۷/۰۵/۰۹)



*خطر ریزش ها در جنگ اقتصادی دشمن

جبهه باطل به وسیله تحریم، جبهه حق را در هم می شکند. به کسانی که در جبهه حق ایمان ضعیف تری دارند القامی کند که عامل این فقرها و مشکلات مالی، امام شما است و اگر او را رها کنید و به سمت من بیایید، من تحریمها را برمی دارم و روزی شما را زیاد می کنم. با همین استدلال دروغ، چه افراد بسیاری در طول تاریخ از جبهه حق بیرون رفته اند. ولی به فضل خدا جمهوری اسلامی با وجود سخت ترین تحریمها در زمینه های مختلف نه تنها از بین نرفته بلکه در خیلی از زمینه ها در جهان امروز نام آور است و مایه افتخار برای مسلمانان! مستکبرین و حتی خیلی از سیاستمداران دنیا تصور نمی کردند با وجود این تحریمها ایران بتواند دوام بیاورد. اما امروز این ایران است که با بستن مقتدرانه تنگه هرمز، اقتصاد آنها را دچار بحران کرده است.

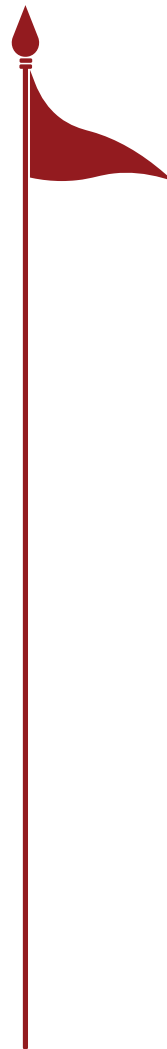
*راه رهایی از فقر و به دست آوردن غنیمت بسیار

این استضعاف مالی در میان جبهه حق اگر چه همیشه بوده است، اما به این معنا نیست که چون ما حقیم، همیشه باید در سختی و فشار و تحریم زندگی کنیم و هیچ حظ و بهره ای از مال و ثروت این عالم نداشته باشیم. هر چند که آن ثروت عظیم و عدالت کامل فقط در زمان امام زمان عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى وَرَحْمَةُ الرَّحِیْمِ محقق می شود، اما قبل از ظهور، قرآن برای ثروتمند شدن جامعه مسلمین و رفاه نسبی تک تک افراد جامعه، یک شاهراه اساسی معرفی کرده است.

خدا رحمت کند رهبر شهید و حکیم ما را. عجب سفارش‌های هوشمندانه و حکیمانه‌ای داشتند، از جمله تلاوت سوره فتح در این ایام که علاوه بر مژده پیروزی قطعی و نزدیک بر دشمنان، حاوی نکات بسیار کاربردی در این مقطع زمانی است؛ آیتی که راه فتح و پیروزی و اتفاقاً به دست آوردن ثروت عظیم را به مؤمنین یاد می‌دهد!

در سال ششم هجری، پیامبر اسلام ﷺ در مدینه خوابی دیدند که همراه یارانشان وارد مکه شده و عمره به جا می‌آورند. این خواب برای مسلمانان بسیار امیدبخش بود. پیامبر ﷺ با حدود هزار و چهارصد نفر از یاران خود، بدون تجهیزات کامل جنگی و تنها با نیت زیارت خانه خدا، به سوی مکه حرکت کردند. آنان قربانی‌ها را نیز برای مناسک حج همراه برده بودند تا نشان دهند قصد جنگ ندارند.

وقتی به نزدیکی مکه رسیدند، در منطقه‌ای به نام حدیبیه متوقف شدند. قریش تصمیم گرفته بود مانع ورود مسلمانان به شهر شود. پیامبر ﷺ برای جلوگیری از درگیری، «عثمان بن عفان» را به عنوان نماینده نزد مشرکان مکه و اشراف قریش فرستاد تا به آنها بگوید مسلمانان به قصد زیارت خانه خدا آمده‌اند و نه به قصد جنگ. مشرکان قریش عثمان را موقتاً دستگیر کردند. در میان مسلمانان شایعه شد که قریش «عثمان بن عفان» را کشته است. پیامبر ﷺ فرمود: «من از اینجا حرکت نمی‌کنم تا با آنها بجنگم.»





پیامبر صلی الله علیه و آله زیر درختی نشستند و مسلمانان یکی یکی نزد ایشان آمدند و دست در دست پیامبر صلی الله علیه و آله گذاشتند و بیعت کردند که تا پای جان در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله بایستند و با مشرکان بجنگند و کسی پشت به میدان جنگ نکند.

خدا وقتی این صحنه را دید، از مؤمنین راضی شد: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ»^۱ این بیعت تاریخی که در فضای تهدید دشمنان و آمادگی برای جان فشانی مؤمنین بدون داشتن سلاح‌های جنگی انجام شد، در تاریخ اسلام به «بیعت رضوان» معروف شد. خب نتیجه رضایت الهی که سوره فتح برای ما آن را گزارش می‌کند چیست؟ سه چیز است: «فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ...»^۲ اولاً آرامش را بر قلوب مؤمنین نازل کرد. ثانیاً «وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا»^۳ فتح و پیروزی نزدیک به آنها رساند. لذا خبر این بیعت به موقع در فضای مکه و میان مشرکین پیچید، آنها وقتی خبر آمادگی مسلمانان برای جنگ را شنیدند، سخت به وحشت افتادند و عثمان را آزاد کردند.

مشرکین زمانی که خبر بیعت تا پای جان مؤمنین با پیامبر صلی الله علیه و آله، آنها را سخت به ترس و وحشت انداخته بود، مجبور شدند با ذلت تمام پیمانی را با پیامبر صلی الله علیه و آله بنویسند به نام «پیمان حدیبیه» و امتیازات زیادی در این پیمان به مؤمنین داده شد.

۱. سوره فتح، آیه ۱۸.

۲. همان.

۳. همان.

اما سومین وعده‌ای که خدا به خاطر رضایت از این بیعت غیرتمندانه به مؤمنین داد، رسیدن به غنائم بسیار بود: «وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا»^۱ در حالی که مسلمانان در اوج شدت و تنگنا بودند و تازه جنگ خندق را پشت سر گذاشته بودند، اما خداوند گشایش اقتصادی را به آنها وعده می‌دهد! «فَعَجَلَ لَكُمْ هَذِهِ»^۲ البته این گشایش اقتصادی خیلی هم دور نیست. وقتی پیامبر ﷺ از صلح حدیبیه به مدینه برگشتند، تنها ۲۱ روز بعد مسلمانان به سمت قلعه خیبر حرکت کردند. قلعه‌های خیبر یکی پس از دیگری فتح شد تا قلعه آخر که درب آن به دستان مبارک امیرالمؤمنین ﷺ کنده شد. امیرالمؤمنین ﷺ در آنجا با مَرَحَب، آن جنگجوی معروف یهود، مبارزه کرد و او را به درک واصل کرد. و مسلمانان صاحب ثروت عظیم یهود شدند.^۳

خب حالا خدا دلیل اینکه این سه کار را وعده داده و محقق نموده، بیان می‌کند: «وَلَتَكُونَنَّ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا»^۴ یعنی این کار را کردیم تا نشانه‌ای برای مؤمنان باشد و شما را به راهی راست هدایت کند. یعنی این یک قصه و افسانه نیست که تعریف کرده باشیم و بقیه خوشحال شوند، این یک سنت الهی است. این باید یک الگو و مسیری پیش روی مؤمنین باشد تا روز قیامت که در این جنگ بین حق و باطل، تا زمانی که باطل بر سر راه مؤمنین بوده و آنها را تحت فشار و تحریم قرار می‌دهد، مؤمنین امید خود

۱. سوره فتح، آیه ۲۰.

۲. همان.

۳. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۸۱ / سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۲۱-۳۲۴.

۴. سوره فتح، آیه ۲۰.



را از دست ندهند. من خدا هستم و قانون خودم را هم بیان کردم: اینکه در برابر جبهه باطل با امام خود غیرتمندانه بیعت کنید و محکم پای او بایستید. بقیه اش با من خدا. هم ترس می اندازم در دل کفر، هم شما را قوت قلب می بخشم و هم غنیمت های بسیار نصیبتان می کنم. این روزها را سال هاست رهبر شهید انقلاب بر اساس قرآن و عده داده اند و می دیدند و به ما هم توصیه کردند که این راه برویم و به این آیات توجه کنیم. رحمت و رضوان خدا بر این مرد الهی^۱.

۱. «عزیزان من، کسانی که این سخن را از این بنده ی حقیر می شنوید! غیرت دینی را حفظ کنید؛ غیرت دینی را حفظ کنید. عامل نجات کشور در بزنگاه های مختلف، غیرت دینی ملت ایران بوده. غیرت دینی است که تهدیدها را به فرصت تبدیل میکند. یک نمونه اش جنگ تحمیلی و دفاع هشت ساله که یک تهدید بزرگ بود، [اَمَّا] غیرت دینی مردم، غیرت دینی جوانها، غیرت دینی پدران و مادران و همسران موجب شد که جوانهای ما بروند به جبهه و در این جنگ در واقع بین المللی، که آمریکای آن روز، شوروی آن روز، ناتوی آن روز، ارتجاع منطقه در آن روز، همه با هم همدست شده بودند که ایران را شکست بدهند و امام را به زانو در بیاورند و نهضت را نابود بکنند، همه ی اینها را شکست داد و توانست پیروز بشود. منشأ این، غیرت دینی بود. حالا این، دفاع مقدس؛ در سالهای بعد هم حوادث گوناگونی وجود داشته.» (۱۴۰۰/۱۰/۱۹)

«ملت ایران، زیر تابوت شهید سلیمانی به معنای واقعی کلمه هویت خودش را نشان داد... غیرت ملت مسلمان، ملت ایران، این تهدید را تبدیل کرد به فرصت و یک فرصتی شد... در واقع این فریاد انتقام، سوخت حقیقی موشکهایی بود که پایگاه آمریکایی را زیر و رو کرد. خطبه های نماز جمعه تهران» (۱۳۹۸/۱۰/۲۷)

«وقتی که مردم وارد میدان میشوند و تصمیم میگیرند، آتشها را خاموش میکنند، شعله ها را خاکستر میکنند. این اتفاقی بود که این دفعه هم افتاد؛ بعد از این هم به توفیق الهی اگر چنانچه حادثه ای برای کشور پیش بیاید، خدای متعال این مردم را مبعوث خواهد کرد برای مقابله ی با حوادث، و کار را مردم تمام خواهند کرد» (۱۴۰۴/۱۱/۱۲)

* تجربه دو دوران استضعاف و ثروت در قوم بنی اسرائیل

این یک سنت الهی است. در زمان موسی علیه السلام هم دقیقاً همین اتفاق افتاد. بنی اسرائیل تحت تحریم‌های سنگین فرعون بودند. زمانی که مردم با موسی علیه السلام بیعت کردند و دست خالی با اطمینان به وعده‌های خدا به سمت فلسطین حرکت کردند، خدا فتح قریب را نصیب آنها کرد. خدا ثمره این اطمینان مردم به ولی خدا و همراهی با او را این قرار داد که فرعون در دریا غرق شد. خداوند به موسی دستور داد که بدن فرعون را به مصر برگرداند تا آیه‌ای شود برای دیگران که او خدا نیست: «فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً»^۱ بدن فرعون در دریا ناپدید نشد، از بین نرفت. خدا کار دارد با بدن فرعون! اینجا هم خدا نشانه‌گذاری کرده برای نسل‌های بشر تا روز قیامت! ثمره این اطمینان و همراهی بنی اسرائیل این شد که صاحب تمام ثروت فرعون شدند و از فقر و استضعاف بیرون آمدند: «كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ»^۲.

* فتح قلعه پریچ و خم اقتدار و ثروت

خداوند دنیا را بر اساس اسباب و سنت‌هایش اداره می‌کند. یکی از اهداف جبهه حق ایجاد عدالت و رفاه اجتماعی است و راه‌های اصلی عدالت و رسیدن به یک جامعه ی ثروتمند، اعتماد به ولی جامعه، مقابله با جبهه باطل و شکستن سلطه آن است. ثروتی که یک ملت و امت را بی‌نیاز می‌کند. جبهه باطل حق ملت‌ها را

۱. سوره یونس، آیه ۹۲.

۲. سوره شعرا، آیه ۵۹.



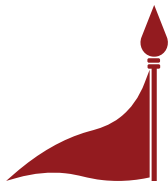
گرفته، ثروت‌هایشان را غارت کرده، اموالشان را مصادره کرده و با تحریم‌های ظالمانه آن‌ها را تحت فشار قرار داده است. طبیعی است که تا این سلطه باقی بماند، فقر در کل عالم وجود خواهد داشت. تا زمانی که جبهه حق تبدیل به ابرقدرت نشده باشد و پوزۀ استکبار را به زمین نزند، هیچ‌وقت نمی‌تواند به اوج قلۀ ثروت دست پیدا کند. این اصلی‌ترین و راحت‌ترین راه برای رسیدن به عدالت، ثروت عظیم و رفاه جامعه است. سنت الهی این است که عزت، قدرت و ثروت پایدار، در مسیر ایستادگی و بیرون آمدن از زیر سلطۀ طاغوت‌ها به دست می‌آید. اما آن اوج ثروت و عدالت فقط زمانی است که امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام تشریف فرما بشوند و کفر به طور کامل از بین رفته باشد. تا قبل از آن، به میزانی که مؤمنین با ولی خدا همراهی کرده و به او اطمینان کنند و با جبهه باطل درگیر بشوند و آن‌ها را شکست بدهند، دارای نعمت می‌شوند.

لذا نگران این گرانی‌ها نباشید. البته ما از مسئولین مطالبه داریم که باید دقت بیشتری در مدیریت بازار و احتکارها و مزدورانِ جبهه باطل در داخل کشور داشته باشند. اما این یک جریان طبیعی از درگیری با طاغوت است. ابتدا او تحریم را شدیدتر می‌کند تا افراد را از جبهه حق بیرون کند. اما اگر مؤمنین پای ولی خدا ایستادند و طاغوت را شکست دادند، آن‌وقت نعمات الهی فوج فوج به سمت ما سرازیر خواهد شد. این فشارهای اقتصادی به فضل خدا با به دست آوردن ثروت عظیم تنگۀ هرگز و به فضل خدا با نابودی اسرائیل و آمریکا به طور کامل از بین خواهد رفت.

* خطر انسانی‌هایی که امامشان را برای دنیا می‌خواهند

اما می‌دانید امام الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف کی تشریف فرما می‌شوند؟ زمانی که مردم به سطحی از بلوغ برسند که دیگر دنیا و مال و ثروت اولویتشان نباشد. امروز ما به خاطر مال و ثروت زیاد با امامان بیعت نمی‌کنیم. ما امام الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را برای زندگی خوب و پراز رفاه و عدالت نمی‌خواهیم. باید امام الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را برای آخرت بخواهیم تا دنیای ما را آباد کند. انسانی که امام الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را برای دنیایش می‌خواهد، این انسان خطرناک است. کوفیان امام حسین علیه السلام را می‌خواستند اما برای دنیایشان؛ دنیایشان را تهدید کردند، امام حسین علیه السلام را کشتند. خیلی از کسانی که نامه دادند برای این بود که می‌دانستند حسین علیه السلام اگر به کوفه بیاید عدالت را رعایت می‌کند و گشایش اقتصادی حاصل می‌شود، لذا به او نامه دادند. اما زمانی که دیدند که همان دنیای تحریم شده‌شان دارد تنگ‌تر می‌شد، از حسین علیه السلام چشم پوشیدند. عیدالله خواص را تطمیع کرد. عده‌ی دیگری را بدون پول و فقط وعده‌ی مال در سپاه خود آورد و این‌گونه حسین علیه السلام تنها شد و دنیای کوفیان تنگ‌تر. تطمیع جواب داد و عده‌ی زیادی را از حسین علیه السلام جدا کرد. ۷۲ نفر باقی ماندند. برای جدا کردن اینها شدیدترین تحریم‌ها را اعمال کردند. تحریم آب به اوج خودش رسید، اما آن‌ها که حسینی بودند هر چقدر تشنگیشان بیشتر می‌شد، ثابت قدم‌تر می‌شدند. خدایا ما را در اوج تحریم‌ها از ولایت جدا نفرما. عاشورا شد، شدیدترین تحریم‌ها اما خالص‌ها ماندند.





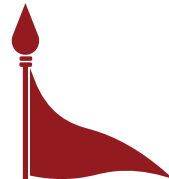
* روضه حضرت عباس علیه السلام

یکی از کسانی که دشمن در او طمع کرد، حضرت عباس علیه السلام بود؛ دشمن در حتی این شخصیت با عظمت، دارای ایمان قوی و محکم هم طمع می‌کند! به خودشان اجازه دادند که برای آن حضرت امان نامه بیاورند! امان نامه نه به این معنا که بیا و در لشکر ما و با ما باش نبود، بلکه به این معنا که اگر از حسین علیه السلام دست برداری ما تو را نمی‌کشیم، جان شیرین خودت را بردار و از این معرکه برو! حضرت عباس علیه السلام در برابر این امان نامه فرمودند: خدا لعنت کند تو را و امان نامه ات را... فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله، با این رسالت عظیم، با این مسئولیت بزرگ، ما را در بوتۀ امتحان قرار داده، حالا او را تنها بگذاریم و بیاییم به امان تو سر ببریم؟!

روز عاشورا یک نقش عجیبی دارد ابوالفضل العباس علیه السلام. هر عده‌ای که می‌رفتند آنجا و در مخمصه گیر می‌کردند، ابوالفضل العباس علیه السلام که پرچم این جبهه در دست او بود، فوراً خودش رو می‌رساند، حلقۀ محاصره را پاره می‌کرد و یاران حضرت را از معرکه و مخمصه نجات می‌داد.

تا اینکه نوبت به خود حضرت عباس علیه السلام رسید...

هر دو برادر به میدان جهاد رفتند، ابوالفضل پیشاپیش برادر می‌رفت، احساس می‌کرد باید راه را باز کند تا به آب برسند، عجب شمشیر می‌زد، غوغایی در این صحنه وجود آوردند این دو برادر. تا اینکه بین آن دو جدایی افتاد. ناگهان امام حسین علیه السلام احساس



می‌کند دشمن بین او و برادرش عباس علیه السلام فاصله انداخته است. در همین حین است که ابا الفضل علیه السلام به آب نزدیکتر شده و خودش را به لب آب می‌رساند. آن طور که نقل می‌کنند، او مشک آب را پرمی‌کند که برای خیمه‌ها ببرد.

در این جا هر انسانی به خود حق می‌دهد که یک مشت آب هم به لبهای تشنه خودش برساند؛ اما او در این جا وفاداری خویش را نشان داد. ابا الفضل العباس علیه السلام وقتی که آب را برداشت، تا چشمش به آب افتاد، «فَذَكَرَ عَطَشَ الْحُسَيْنِ»^۱؛ به یاد لبهای تشنه امام حسین علیه السلام، شاید به یاد فریادهای العطش دختران و کودکان، شاید به یاد گریه عطشناک علی اصغر علیه السلام افتاد و دلش نیامد که آب را بنوشد. آب را روی آب ریخت و بیرون آمد.

در این بیرون آمدن است که آن حوادث رخ می‌دهد، امام حسین علیه السلام ناگهان صدای برادر را می‌شنود که از وسط لشکر فریاد زد: «یا اخا درک اخا»^۲.

بعد از واقعه کربلا معروف است که حضرت ام البنین علیها السلام، دست بچه کوچک حضرت عباس علیه السلام، عبیدالله را می‌گرفت و می‌آمد در قبرستان بقیع، می‌نشست بالای صورت قبری که برای فرزندانش ساخته بود [مادران شهدا فیض ببرند]، آنجا شعر می‌خواند، مرثیه می‌خواند، می‌گفت: ای کسی که دیدی عباس مرا در روز عاشورا که چطور شجاعانه به دشمن حمله می‌کرد، یک خبری من شنیده‌ام، که نمی‌دانم این خبر درست است یا نه؟ من شنیدم که در عاشورا

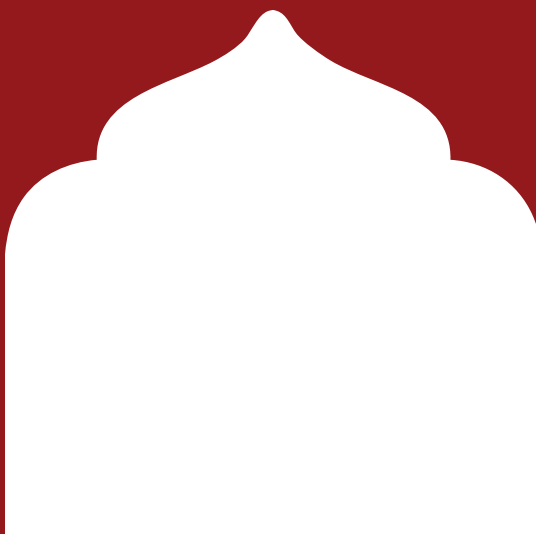
۱. نفس المهموم في مصيبة سيدنا الحسين المظلوم، ص ۳۰۷.

۲. روضة الشهداء، ص ۴۱۸.



بر سرِ فرزندم ابا الفضل عمودی از آهن نواختند! چطور ممکن است
که او به دشمنش اجازه بدهد که عمود آهن بر سرش بزنند؟ یقیناً اگر
شمشیر در دست داشتی، کسی جرئت نمی‌کرد به تو نزدیک بشود،
پس اینکه بر سرت عمود آهن زده‌اند معلوم است قبلاً دستهای تو را
قطع کرده‌اند. « لا حول ولا قوّة الا بالله العلیّ العظیم »

شب دهم



قیام لله برای خون خواهی حسین علیه السلام

*امتحان شب عاشورا

امشب شب عاشورا است. امشب وارد خیمه امام حسین علیه السلام بشویم. امشب شب حسینی شدن است. شبی است که انسان تصمیم می گیرد یا با حسین فاطمه؟ سهم؟ می ماند یا از تاریکی شب استفاده کرده و جان و رفاه خودش را بر حسین علیه السلام ترجیح می دهد. امشب آقا همه را جمع کردند، می خواستند اصحاب را امتحان کنند؛ به خاطر همین فرمودند: «وَإِنِّي قَدْ أَذْنُتُ لَكُمْ، فَأَنْطَلِقُوا جَمِيعًا»^۱ همه تان بروید اینها با من کاردارند از شب استفاده کنید و بروید.

۱. نفس المهموم في مصيبة سيدنا الحسين المظلوم، ص ۲۰۵-۲۰۸.

اما این جمله با دل اصحاب چه‌ها که نکرد. تصور کن امامی داشته باشی که از خودت بیشتر دوستش داشته باشی و او به تو بگوید برو. فلذا اولین سخن را حضرت عباس علیه السلام شروع کرد: «لَمْ نَفْعَلْ؟ لِنَبْقِ بَعْدَكَ! لَا أَرَأَاكَ اللَّهُ ذَلِكَ أَبَدًا»^۱ چرا این کار را بکنیم؟ برای اینکه بعد از تو زنده بمانیم! هرگز خدا چنین روزی را به ما نشان ندهد، حسین علیه السلام.

بعد یکی یکی اصحاب به دنبال ایشان شروع کردند به حرف زدن. همه تلاش اصحاب این بود که وفاداری خود به امام را نشان دهند؛ مسلم بن عوسجه گفت: «چطور ما تو را تنها بگذاریم، در حالی که هنوز حق تو را نزد خدا ادا نکرده ایم؟ به خدا قسم! تا نیزه‌ام را در سینه‌هایشان نشکنم، و تا وقتی دسته شمشیرم در دستم هست، دست از تو برنمی‌دارم. حتی اگر سلاحی هم نداشته باشم، با سنگ به سمتشان پرتاب می‌کنم»^۲.

بعد سعد بن عبدالله حنفی گفت: «به خدا قسم! اگر بدانم که مرا می‌کشند، بعد زنده می‌کنند، دوباره زنده زنده می‌سوزانند، بعد خاکسترم را به باد می‌دهند و این کار را هفتاد بار با من بکنند، باز هم از تو جدا نمی‌شوم تا اینکه در راه تو کشته شوم. چه برسد به اینکه فقط یک بار کشته می‌شوم»^۳.

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان.



و همین‌طور همه ی اصحاب با امام سفره دل باز کردند و گفتند ما آمده ایم تا همراه شما و برای شما قیام کنیم؛ ما خدا را شکر می کنیم که توفیق داد شما را یاری کنیم. آیا راضی نمی شوی که با شما همراه شویم؟ امام حسین علیه السلام هم برای آنها دعا فرمود: «جَزَاكُمُ اللَّهُ خَيْرًا وَ دَعَا لَهُمْ بِخَيْرٍ»^۱ «خدا به شما جزای خیر بدهد.» چقدر آدم دلش آرام و قرار می گیرد آن زمانی که ببیند امام و حجت خدا از عمق جان برای او دعا کرده و از دستش راضی است.

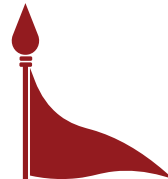
امشب شب عاشورا است؛ شب آمادگی برای قیام است. هر کسی اهل قیام بود ایستاد و هر کسی هم دین را به اشتباه فقط نماز و روزه می دانست، رفت تا به عبادت های فردی اش بپردازد، فقط خالص ها ماندند.

* تبسم زینب در اوج غم

در همان شب حسین علیه السلام به خیمه زینب رفت؛ جان ها به فدای دل بی قرار زینب؛ به حسین علیه السلام عرضه داشت برادر مطمئنی که یارانت تا آخر پای تو می ایستند؟ نکند مثل برادر مظلوممان حسن علیه السلام اینها تو را هم رها کنند. حضرت زینب علیه السلام را دلداری دادند؛ فرمودند زینب علیه السلام جان من اینها را امتحان کردم اینها تا آخرین لحظه با من قیام خواهند کرد.^۲

۱. همان..

۲. مقتل الحسین علیه السلام، ص ۲۲۶.



نافع بن هلال کنار خیمه ایستاده بود و این صحبت‌ها را شنید. نافع می‌گوید گریه‌کنان نزد حبیب بن مظاهر رفتم و هر چه شنیده بودم را به حبیب گفتم. حبیب گفت برو همه ی یاران را جمع کن؛ نباید دل بانوی عالم بلرزد؛ باید دل حضرت زینب علیها السلام را آرام کنیم.^۱ حبیب با یارانش آمد نزدیک خیمه ی اهل حرم و فریاد زد: «ای بانوان محترم خاندان رسول خدا! این شمشیرها و نیزه‌های ما قسم خورده‌اند که برگردن کسانی که بخواهند به شما بدی کنند، فرو برونند. ما قسم خورده‌ایم که شما را رها نمی‌کنیم.»

آنگاه حبیب رو به اصحاب کرد و گفت: چون صبح شود اول کسی که به میدان نبرد می‌رود شما باشید. ما پیش از بنی‌هاشم به جنگ می‌رویم و تا خون در رگ ماست نباید یک نفر از بنی‌هاشم کشته شود مبادا که مردم بگویند: بزرگان خود را پیش انداختند و خودشان حاضر به شهادت نشدند. اصحاب شمشیرهای خود را به اهتزاز درآوردند و گفتند: ما آن کاری را خواهیم کرد که حسین علیه السلام دوست دارد. حضرت زینب علیها السلام در اوج غم و مصیبت‌ها با دیدن این یاران باوفا خوشحال شدند و تبسمی فرمودند. اینجا بود که دل نازنین حضرت اندکی آرام گرفت، اما افسوس و صد افسوس که آرام و قرار زینب علیها السلام مقطعی بود.

۱۴۰۰ ساله داغ دل زینب کبری و حضرت زهرا علیها السلام آرام نگرفته؛ منتظر آن قوم غیرتمندی هستند که برای خون‌خواهی سیدالشهداء علیه السلام قیام کنند، امروز نگاه زینب کبری و فاطمه زهرا علیها السلام به من و شماست، دل بسته‌اند به این روضه‌های آمیخته



از گریه و حماسه، شور و حماسه‌ای که از آن خون مقدسی برخاست که امام باقر علیه السلام فرمودند: «إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عليه السلام حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا»^۱ قتل حسین علیه السلام حرارتی در دل مؤمنین ایجاد کرده که هرگز خاموش نمی‌شود. آن شور و حرارت کربلا امروز در قلب من و شما ودیعه گذاشته شده است.

این حرارت و عشق و شور معجزه است، این یک چیز طبیعی نیست. به گونه‌ای حسین علیه السلام در دل همه‌ی عالم جا گرفت که انگار خود خدا یک تکه‌ای از قلب ما را با محبت حسین علیه السلام درآمیخت. این را کسی تبلیغ نکرده تا شور حسین علیه السلام را در دل‌های ما بگذارد. این یک امر الهی است؛ اما چرا؟ چرا خدا این حرارت را در دل‌های ما گذاشته؟ برای سینه زدن؟ گریه کردن و ثواب بردن؟ برای پاک شدن از گناهان و به بهشت رفتن؟ بدون اینکه یک حرکت عظیمی در شأن این احساس عظیم صورت بگیرد؟

بی‌انصافی است اگر کسی بهای این حرارت عظیمی را که «لَا تَبْرُدُ أَبَدًا»؛ این شور و حرارتی که خدا در دلمان گذاشته را منحصر در امور فردی و جزئی کند، این همه شورش و ماتم عظیم که در عالم به پا شده برای یک چیز مهم‌تری است!

*خون خواهان پدر

خدا با دل‌های ما کاری کرد که انگار داغ حسین علیه السلام همین چند روز پیش بوده؛ انگار مثل همین حدود ۱۲۰ روز پیش که امامان را شهید کردند، سیدالشهداء علیه السلام را هم همین ۱۰۰ روز پیش شهید

۱. مقتل الحسین علیه السلام، ص ۱۲۳.

کرده‌اند؛ حرارت و داغ به این اندازه بلکه بیشتر تازه است. انگار هنوز زینب علیها السلام زنده است و دل نگران که آیا کسی خون‌خواه برادرم هست؟ در زیارت عاشورا می‌خوانیم: «السَّلامُ عَلَيْكَ يَا ثَارَ اللَّهِ وَ ابْنِ ثَارِهِ»، «ثارالله» به چه معناست؟ ثارالله به معنای خون خدا نیست، بلکه به معنای این است که خون‌خواه تو خداست.^۱ مسئله خون‌خواهی حسین علیه السلام مهمترین مسئله کلان تاریخ دین و تاریخ بشر است. خداوند متعال می‌فرماید: «مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا»^۲ هر کس مظلومانه کشته شد ما برای اولیای او حق قصاص قائلیم. مگر نه اینکه ما فرزندان حسین بن علی علیه السلام هستیم. پدر ما را شهید کردند و ما حق داریم قصاص کنیم. ما فرزندان حسین بن علی علیه السلام هستیم برای اینکه وجود مبارک پیغمبر علیه السلام اعلام رسمی کردند و فرمودند ما حاضریم شما را به عنوان فرزندی قبول کنیم بیا بید بچه‌های ما بشوید «أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ». و به همین خاطر خون‌خواهی حسین علیه السلام یک تکلیف شد به گردن هر کسی که شور و حرارت حسین علیه السلام در دلش قرار دارد.

۱. طهرانی، شفاء الصدور، ص ۱۶۳-۱۶۴.

۲. سوره اسرا، آیه ۳۳.

۳. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِهِ [تَعَالَى] وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا قَالَ الْحُسَيْنُ [ع] فَلَا يُشْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا قَالَ سَمَّى اللَّهُ الْمُهْدِيَّ

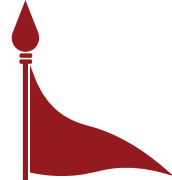
مَنْصُورًا» (تفسیر فرات کوفی، ص ۲۴۰)



خون خواهی یعنی...

خیلی‌ها شعار خون خواهی حسین علیه السلام سر داده‌اند و خیلی هم اشک و گریه کرده‌اند اما اشتباهشان این بود که نمی‌دانستند خون خواهی حسین علیه السلام چیست؟ آیا اگر شمر و سنان و خولی و همه ی افرادی که در سپاه عمر سعد بودند را می‌کشتند خون خواهی حسین علیه السلام محقق می‌شد. این اتفاق افتاد اما خون خواهی حسین علیه السلام محقق نشد. و یا مثلاً اگر مختار، تمام ۳۰ هزار نفری را که در سپاه عمر سعد بودند را می‌کشت، آیا خون خواهی حسین علیه السلام محقق می‌شد؟ خیر. یک وصله ی کفش حسین علیه السلام می‌ارزد به خون تمام ۳۰ هزار نفر شرکت‌کننده در لشکر عمر سعد. پس خون خواهی حسین علیه السلام به چیست؟ خون خواهی حسین علیه السلام از بین رفتن تمام نظام کفر و طاغوت است. خون خواهی حسین علیه السلام حکومت مهدی علیه السلام بر عالم است. و مهدی علیه السلام نخواهد آمد مگر اینکه قومی پرچم خون خواهی حسین علیه السلام را بردارد و جانانه مانند یاران حسین علیه السلام با نظام طاغوت درگیر شوند.

تا زمانی که هنوز جبهه باطل در این دنیا دارد جولان می‌دهد، خون خواهی حسین علیه السلام محقق نخواهد شد. چون هنوز قاتلین حسین علیه السلام در قرن ۱۴ هجری شمسی زنده‌اند. مگر نه اینکه مختار اکثر کسانی را که مستقیم در قتل حسین علیه السلام و یاران حسین علیه السلام دخیل بودند را یکی یکی به بدترین وجه به درک واصل کرد. ساده لوح است اگر کسی فکر کند خون خواهی حسین علیه السلام محقق شده است. بحث بر سر یک جبهه است، جبهه ی باطل و یا به تعبیر دقیق تر جبهه ی قاتل حسین علیه السلام.



همان طور که در شب اول هم گفتیم. امام صادق علیه السلام از شخصی به نام محمد بن ارقط پرسیدند: «آیا در کوفه رفت و آمد داری، آنجا می روی؟» عرض کردم: «بله.» فرمودند: «آیا قاتلان حسین علیه السلام را در آنجا می بینی؟» گفتم: «فدایت شوم، من هیچ یک از آنها را در کوفه ندیده ام!» فرمود: «پس قاتل نمی دانی مگر کسی را که خودش مستقیم کشته یا کسی که دستور قتل داده است! آیا کلام خدا را نشنیده ای که می فرماید: **«قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»**^۱ خدا برای پیامبرش علیه السلام آیه فرستاد و به پیامبرش علیه السلام گفت که به اهالی مکه بگو اگر راست می گوئید چرا پیامبران علیهم السلام که پیش از من آمده بودند را کشتید؟ در ظاهر آن هایی که نزد پیامبر اکرم بودند هیچ پیغمبری را نکشته بودند. بین او و حضرت عیسی علیه السلام که پیامبری نبود! آنها به کشته شدن آن پیامبران علیهم السلام راضی بودند و به همین خاطر قاتل نامیده شدند.

امروز جنگ شما با آمریکا جنگ با یک قاتلی که امام خامنه ای رضوان الله تعالی علیه و حاج قاسم و دختران میناب و دیگران را در این مدت شهید کرده نیست، جنگ ما با کسی است که قاتل تمام انبیا و اولیا علیهم السلام است. ما امروز با قاتل امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام ما با قاتلین تمام پیامبران و ائمه علیهم السلام و با قاتلین شهدای بدر و حنین، با قاتل حمزه سیدالشهدا و با قاتلین تمام مظلومان تاریخ می جنگیم، امروز انتقام سیلی فاطمه علیها السلام را باید گرفت. خود اباعبدالله

۱. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۷۱۸.

۲. سوره آل عمران، آیه ۵۳.



الحسین علیه السلام به سیدالساجدین علیه السلام فرمودند: «يَا وَلَدِي يَا عَلِيَّ وَ
اللَّهُ لَا يَسْكُنُ دَمِي حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ الْمُهْدِيَّ فَيَقْتُلَ عَلَى دَمِي مِنَ الْمُتَنَافِقِينَ
الْكُفْرَةَ الْفُسْقَةَ سَبْعِينَ أَلْفًا» پسر من! علی جان من! به خدا قسم خون من
آرام نمی‌نشیند تا اینکه خدا مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را مبعوث می‌کند و او
هفتاد هزار نفر از منافقین و کفار را به درک واصل می‌کند.^۱

امروز ما مبعوث شدیم تا انتقام خون سیدالشهدا علیه السلام را بگیریم.
تمام امت‌های تاریخ مبعوث شده بودند که انتقام بگیرند. اما اگر
امتی به حداقل راضی شود و از این شور و حرارت به یک اشک و
آه و گریه و ثواب بسنده کند ضرر کرده است. و مثل حسین علیه السلام
نخواهد شد. و ظهور هم محقق نخواهد شد. بیاوید در این دهه
پربرکت با تمام وجود دعا کنیم که خدایا ما را خون‌خواه واقعی
حسین علیه السلام قرار بده. ای کاش ما هم بتوانیم دل حضرت زینب علیه السلام
را با این خون‌خواهی شاد کنیم. ای کاش حسین علیه السلام به تک تک ما
مانند اصحاب در شب عاشورا بفرمایند «جَزَاكُمُ اللَّهُ خَيْرًا» من در
این زمان بهتر از شما یارانی سراغ ندارم.

حسین علیه السلام در گودال قتلگاه امیدش به ماست تا برای او قیام
کنیم. زینب علیه السلام هنوز دارد از تل نگاه می‌کند آیا کسی برای کمک
می‌آید. ما امروز باید با یزیدیان بجنگیم. همان جبهه‌ای که در هر
لحظه از تاریخ که قرار گرفته باز می‌خواهد حسین زمان را بکشد.
خون‌خواهی حسین علیه السلام فقط با مالیده شدن پوزه استکبار به

* روضه

بی‌قیمتیم و قیمت ما می‌شود حسین
 در اوج فقر ثروت ما می‌شود حسین
 زهرا میان عرش دعاگوی جمع ماست
 وقتی که ذکر هیئت ما می‌شود حسین
 این چند قطره اشک به پای غمش کم است
 بعد از وفات حسرت ما می‌شود حسین
 ما ملت امام حسینیم تا ابد
 پشت و پناه ملت ما می‌شود حسین
 آن لحظه‌ای که خلق سرافکنده می‌شوند
 در روز حشر عزت ما می‌شود حسین

وقتی پیغمبر خبر شهادت حسین علیه السلام ا به مادرش داد! پرسید بابا
 کجا می‌کشندش؟ «فِي أَرْضٍ يُقَالُ لَهَا كَرْبَلَا» گریه فاطمه علیها السلام شروع
 شد، پرسید بابا آن روزی که می‌کشندش شما زنده‌ای یا نه؟ فرمود
 نه دخترم، باباش علی علیه السلام در قید حیات هست یا نه؟ نه دخترم،
 من هستم یا نه؟ نه دخترم، گریه فاطمه علیها السلام بیشتر شد پرسید
 «يَا أَبَا فَتْنٍ يَبْكِي عَلَيْهِ؟» «پس کی بر حسینم گریه می‌کند؟! به به،
 رحمت خدا به این ناله‌ها؛ امام صادق علیه السلام فرمود: خاموش کننده
 ی آتش جهنم است گریه بر حسین علیه السلام «يَا أَبَا ... فَتْنٍ يَبْكِي عَلَيْهِ؟!»
 «پس کی بر حسینم گریه می‌کند؟!» فرمود دخترم: غصه نخور،



یک امتی می آیند مثل مادر بچه مرده بر حسین تو زاری می کنند؛
 «جِیلاً بَعْدَ جِیْلِ»، نسل به نسل اینها می آیند بر حسین علیه السلام تو گریه
 می کنی، گریه ی فاطمه علیه السلام بند آمد، گل لبخند به لب های زهرا علیه السلام
 نقش بست، یعنی چی؟ یعنی گریه بر ابی عبدالله سبب رضایت
 فاطمه علیه السلام است.

بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: دخترم باید یک قولی به من بدهی؛
 قیامت تو باید از زن هاشان شفاعت کنی، منم از مرده هاشان
 شفاعت می کنم؛ ممنونتیم بی بی جان که با گریه بر حسین تو ما را
 مشمول به شفاعت می کنی.^۱

اما عزیز دلم این نکته همیشه در ذهن من و تو گریه کن
 سیدالشهدا علیه السلام اید باشد! گریه ی ما از روی ضعف نیست، بلکه
 گریه ی ما باید جهت داشته باشد. جهتش چیست؟ اینکه ما دنبال
 خون خواهی اربابمان هستیم! مگر تقاص خون ارباب عالم، گل
 خوشبوی هستی! به درک واصل شدن چند نفر است؟ نه عزیزم.

۱. روی: أَنَّهُ لَمَّا أَخْبَرَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ابْنَتَهُ فَاطِمَةَ بِقَتْلِ وَلَدِهَا الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَا
 يَجْرِي عَلَيْهِ مِنَ الْمُحَنِّ بِكَتِّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ بَكَاءَ شَدِيدًا، وَ قَالَتْ: يَا أَبَتِ مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ؟ قَالَ:
 فِي زَمَانٍ خَالَ مَتَى وَ مِنْكَ وَ مِنْ عَلِيٍّ فَاشْتَدَّ بَكَاءُهَا وَ قَالَتْ: يَا أَبَتِ فَمَنْ يَبْكِي عَلَيْهِ وَ مَنْ يَلْتَزِمُ بِإِقَامَةِ
 الْعِزَاءِ لَهُ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا فَاطِمَةُ إِنَّ نِسَاءَ أُمَّتِي يَبْكِينَ عَلَى نِسَاءِ أَهْلِ بَيْتِي وَ رَجَالِهِمْ
 يَبْكُونَ عَلَى رَجَالِ أَهْلِ بَيْتِي وَ يَجِدُّونَ الْعِزَاءَ جِیلاً بَعْدَ جِیْلِ فِي كُلِّ سَنَةٍ فَإِذَا كَانَ (يَوْمَ) الْقِيَامَةِ تَشْفَعِينَ
 أَنْتَ لِلنِّسَاءِ وَ أَنَا أَشْفَعُ لِلرِّجَالِ، وَ كُلٌّ مِنْ بَكَى مِنْهُمْ عَلَى مُصَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخَذْنَا بِيَدِهِ وَ
 أَدْخَلْنَاهُ الْجَنَّةَ، يَا فَاطِمَةُ كُلِّ عَيْنٍ بِأَكْيَةِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَّا عَيْنَ بَكْتِ عَلَى مُصَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهَا
 ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ بِنَعِيمِ الْجَنَّةِ. (عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۵۳۴).

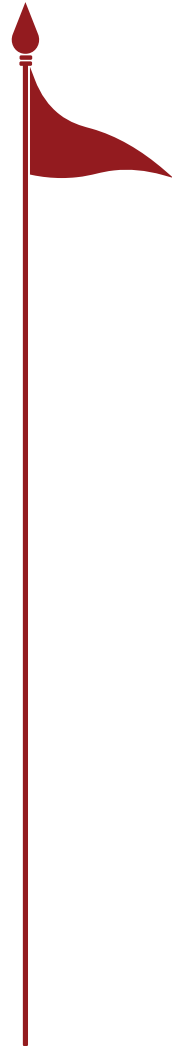
تقاص خون ارباب ما به این است (آی بچه شیعه حواست باشد ها) تقاص خون ارباب ما به این است که اینقدر در راه و مسیر سیدالشهداء علیه السلام با ظالمان و مستکبران مبارزه کنیم. مگه خودشون نفرمودند «**مثلی لایبایع مثل یزید**» تا ریشه ی طاغوت از بین برود.

حالا آماده‌ای یا نه؟! السلام علیک یا ابا عبدالله الحسین علیه السلام خود ابی عبدالله علیه السلام فرمود: «**أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا اسْتَعْبَرَ**»، گریه بر من، حسین علیه السلام سنگ محک ایمان است، هیچ مومنی نیست که من را یاد کند و اشکش جاری نشود، حالا می‌خواهی بروی کربلا؟ کدام کربلا؟

**می‌روم بینم، در کجا زینب
شکوه از شمر بی‌حیا دارد**

بگو کجا بود؟ همان جایی که کربلا می‌رسی می‌گویند تل زینبیه، آمد بالا بلندی دختر امیرالمومنین علیه السلام راوی می‌گوید دیدم دو دست روی سر گذاشت؛ هی می‌گوید «**يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ**». دوان دوان افتان و خیزان از بالای بلندی به سمت گودی قتلگاه هی زمین می‌خورد و بلند می‌شود، هی فریاد می‌زند و محمدا، و علیا، و اماماه؛ اما دیدن لحن مناجات زینب علیه السلام عوض شد؛ فقط صدا می‌زند و احسینا، آخه دید «**وَ الشِّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكَ**» ناله بزن یا حسین علیه السلام.

«**وَ الشِّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكَ مُوَلِّعٌ سَيْفُهُ عَلَى نَحْرِكَ**»؛ با عجله از گودال قتلگاه برگشت داداشو محاصره کردند هرکی با هرچی دستش است دارد ضربه می‌زند، یا الله، یک تعبیری امام باقر علیه السلام





اینجا دارند، گفتم و دعايت كنم؛ فرمود: «لَقَدْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ بِالسَّيْفِ
وَ السِّنَانِ وَ بِالْحِجَارَةِ وَ بِالْخَشَبِ وَ بِالْعَصَا» يعنى يك عده‌اى در كربلا
بودند توانايى حمل سلاح جنگى را نداشتند، با عصا جدم را مى زدند.

«بِأَيِّ الْمُسْتَضْعَفِ الْغَرِيبِ، يَا قَتِيلَ اللَّهِ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ...»
«السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ
عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ»

لطفی که کرده‌ای تو به من مادرم نکرد
ای مهربان تر از پدر و مادرم حسین

بِالْحُسَيْنِ ده مرتبه یا الله